



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و
زبان‌شناسی نجف اشرف

تصور اهل سنت از مهدی منتظر؛ از عقیده تا متون دینی

تحقیق ارائه‌شده به دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی
برای اخذ مدرک دکتری

دانشجو

عبدالرزاق هاشم محمد دیراوی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

نام کتاب	تصور اهل سنت از مهدی منتظر؛ از عقیده تا متون دینی
نویسنده	عبدالرزاق هاشم محمد دیراوی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۹
کد کتاب	پایان نامه دکتری، شماره ۳
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تاریخهای زیر مراجعه فرمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

پیشگفتار.....	۷
فصل اول	۱۱
اعتقاد به مهدی منتظر، بین رد و پذیرش.....	۱۱
وارد کردن شک و تردید در اصل مسئله.....	۱۲
ادعاهای تشکیک کنندگان و پاسخ به آنان.....	۲۲
صحت احادیث و تواتر آن‌ها.....	۲۲
ادعای اینکه «بخاری» و «مسلم» از «مهدی» یاد کرده‌اند.....	۳۴
ادعای نبودن نام مهدی در قرآن.....	۳۸
ادعای اینکه عقیده مهدی، اصل و خاستگاه شیعی دارد.....	۴۱
ادعای اینکه مهدی همان عیسی است.....	۴۵
مضمون اعتقاد اهل سنت به مهدی (علیه السلام).....	۵۰
دو مسئله برای بیان حقیقت اعتقاد اهل سنت به مهدی (علیه السلام).....	۶۴
۱. مسئله انتظار.....	۶۴
۲. مسئله بسیار بودن مدعیان و فسادى که به دنبال دارد.....	۷۰
فصل دوم	۷۷
شخصیت مهدی منتظر؛ از عقیده تا متون.....	۷۷
شخصیت استثنایی مهدی.....	۷۸
اشارات قرآنی مرتبط با مهدی.....	۹۲
مهدی از اهل بیت است.....	۹۹
مهدی خلیفه و جانشین خداست.....	۱۰۷
نماز پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) پشت سر مهدی (علیه السلام).....	۱۴۰

۱۵۷..... عصمت مهدی یا تسدید الهی او.....

۱۷۵..... **فصل سوم**.....

۱۷۵..... شناسایی مهدی در تفکر اهل سنت.....

۱۷۶..... نام مهدی.....

۱۸۱..... مهدی، حسنی است یا حسینی؟.....

۱۸۶..... آیا مهدی خودش را می‌شناسد؟ آیا مردم او را می‌شناسند؟.....

۲۰۵..... چگونه می‌توانیم مهدی را بشناسیم؟.....

۲۱۷..... روش شناخت مهدی به صورت قطعی.....

۲۲۷..... **منابع**.....

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان، است و سلام و صلوات تامّ
خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

مهم‌ترین شاخصه‌ای که با آن، تصور اهل سنت از مهدی منتظر ویژگی می‌یابد، این است که این تصور بر مبنای متون ایجاد نشده؛ بلکه در قالب یک نظام اعتقادی، در گذر زمان شکل گرفته و واقعه‌ای تاریخی محسوب می‌شود. مجموعه اعتقادات اهل سنت - که برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به واقعیت‌های تاریخی نظام حکومتی پس از پیامبر ﷺ شکل گرفته است - برای شخصیت حاکم پس از پیامبر ﷺ نقشی همانند ایشان - که تمثیلی از پیامبر باشد - معترف نیست؛ [و اقرار ندارد به] اینکه او خلیفه و جانشین خداوند است و بر مردم واجب است که به او ایمان بیاورند، اطاعت کنند، دین و احکامشان را از او بگیرند و کاملاً تسلیم او باشند؛ و در عین حال خود این شخص [نیز] همواره پیرو پیامبر ﷺ باشد، به دین اسلام پایبند باشد و نسبت به دیگر مسلمانان هیچ امتیاز خاصی نداشته باشد، مگر با توجه به علمی که خدا مخصوص او گردانیده و وی را بر بسیاری از جهانیان برتری عطا فرموده است. این نظام اعتقادی با توجه به چهارچوب و تنگنایی که خود را در آن گرفتار کرده است نمی‌تواند درک درستی از تصویری که متون حدیثی از مهدی منتظر ارائه می‌کنند داشته باشد؛ بنابراین این نظام به سمتی رفت که نه فقط تصویر را تکه‌تکه کرد و چهره آن را تغییر داد، بلکه تصویر مناسب چارچوب تنگ خود را جایگزین آن کرد.

حوادث تاریخی به نوبه خود بسیاری از ادعاها و حرکت‌های مهدوی دروغین را - که از وجود نقص‌های فراوان تصور سنی از مهدی سوءاستفاده کردند - پیش آورد. این امر سبب

تحریک رویکرد فکری اهل سنت (یعنی طرز تفکری که در چهارچوب مباحث ثابت شده و نظام اعتقادی اهل سنت وجود دارد) را واداشت تا دفاعیات یا اعتقاداتی تدافعی را سامان بخشد؛ به طوری که تمام هم‌وغم این طرز فکر، جلوگیری از تکرار چنین ادعاهای دروغینی است؛ لذا می‌بینیم که فضای فکری و عقیدتی، از وصله‌پینه‌ها و یاوه‌گویی‌هایی پر شده است که چهره‌اشی از متون مربوط به مهدی منتظر را تعبیر داده و فروغ آن‌ها را کاسته است. از نتایج حاصل از دو عامل گفته شده و افکار و عقایدی که از آن‌ها تراوش کردند این را شاهدیم که در برهه کنونی پسرقتی خطرناک از اندیشه مهدویت و مسئله انتظار به وجود آمده است؛ تا آنجا که برخی از منتسبان به اهل علم رساله‌ای با عنوان «پس از محمد برترین بشریت- هیچ مهدی منتظری وجود ندارد» به نگارش درآورده و برخی دیگر مسئله امام مهدی (علیه السلام) را در شمار مسائل ثانوی و حتی جزو مسائل کم‌اهمیتی به حساب آورده‌اند که لازم نیست کسی خود را به آن مشغول کند؛ مگر کسی که وقت اضافی داشته باشد!

برای کشف حقیقت تصور و اندیشه اهل سنت در خصوص مهدی و میزان نزدیک یا دوربودن این بینش از متون حدیثی، روش این پژوهش - به طور کلی- بر اساس مطابقت آنچه متن احادیث بیان می‌دارند با آنچه کتاب‌های اعتقادی وابسته به اهل سنت اقرار دارند و تجزیه و تحلیل نتایج به دست آمده از این مطابقت بنا نهاده شده است. این پژوهش بر آن است تا در صورت امکان، از مهدی منتظر، چهره‌ای را به نمایش بگذارد که علمای اهل سنت از طریق نوشته‌های خودشان بر آن اتفاق نظر دارند و به موازات آن، چهره‌ای از مهدی را نمایان سازد که احادیث و آثار روایی وارد شده از طریق اهل سنت به تصویر می‌کشد؛ تا با مقایسه این دو تصویر، اختلاف عمیق موجود میان واقعیت را - که متون روایت شده هویدا می‌سازند- در مقابله با تصویری که قلم‌های اهل سنت برای جانداختن آن در اذهان و قلوب به نگارش درآورده‌اند، آشکار سازد.

این پژوهش را در قالب سه فصل تقسیم‌بندی کرده‌ام و هر فصل شامل مباحثه‌ای

است که مهم‌ترین مسائل مطرح شده در موضوع خود را پوشش می‌دهد. در فصل اول به مسئله اعتقاد به مهدی منتظر پرداخته، ناسازگاری موجود بین مخالفان و موافقان را نشان داده و از این طریق سعی کردم مضمون حقیقی ایمان اهل سنت به مهدی منتظر را موشکافی کنم.

در فصل دوم به ارائه تصویر مهدی منتظر به آن صورتی که متون بیان می‌دارند و نیز بیان موضع‌گیری عقلانی اهل سنت در این خصوص پرداخته‌ام.

فصل سوم را به بیان افکار آن‌ها در میزان شناخت مهدی اختصاص داده‌ام و اینکه این شناخت تا چه اندازه به حقیقت نزدیک است؛ همچنین به چهارچوب و شالوده‌ای پرداخته‌ام که آن‌ها در ذهن خود می‌پرورانند و اینکه این ساختار ذهنی تا چه اندازه مهدی منتظر را به آن‌ها می‌شناساند. از تمامی این فصول چنین نتیجه گرفتم که طرز تفکر اهل سنت نمی‌تواند به شناخت مهدی منتظر منجر شود؛ بینشی که قطعاً به مدتی طولانی در محاصره مجموعه‌ای از اعتقادات تنگ‌نظرانه مخالف با واقعیت‌های مبتنی بر متون قرار داشته است.

کوتاهی‌های نظام اعتقادی اهل سنت -از طرفی- و ضرورت مشخص کردن روش یقینی صحیح برای شناخت مهدی -از سوی دیگر- انگیزه و دلیلی کافی برای پرداختن به افکار و پیشنهاداتی است که اندیشه اهل سنت را به متون روشنی نزدیک کند که باید با آن‌ها مطابقت داشته باشد. از مهم‌ترین این پیشنهادات، چگونگی و روشی است که بتوان با آن به شناخت مهدی دست یافت!

از خداوند سبحان و متعال خواستارم که با پذیرفتن این تلاش اندک، بر این حقیر ممت عطا فرماید؛ همانا که او ولی الاحسان است.

و سپاس و ستایش از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است و سلام و صلوات تام خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد!

فصل اول

اعتقاد به مهدی منتظر، بین رد و پذیرش

آیا اهل سنت به مهدی که در آخرالزمان خواهد آمد ایمان دارند؟ و آیا خروج او را عقیده دینی واجبی می‌دانند که مسلمانان ملزم هستند به آن اعتقاد داشته باشند؟

وقتی بدانیم که در مفهوم این اعتقاد از نظر وسعت، عمق، سرآغاز و مضمون، تفاوت‌هایی وجود دارد، پس اصل اعتقاد آنان به مهدی چیست؟ و این اعتقاد از چه سرآغازی سرچشمه می‌گیرد؟ میزان وسعت و عمق این اعتقاد تا چه اندازه است؟ یا در یک کلام: حدود اعتقاد آن‌ها به مهدی چیست؟ مضمون حقیقی این اعتقاد، چه چیزی است؟ و آیا رواست عده‌ای از آن‌ها به این اعتقاد تردید داشته باشند؟ یا همه بر اعتقادی یکسان اتفاق نظر دارند؟ و اگر میان‌شان شک و تردیدهایی وجود داشته باشد آیا در باورهای قلبی، از شک و تردیدها رها شده‌اند؟ و آیا این نکته به سیستم اعتقادی اهل سنت مربوط نمی‌شود؟ و از حقیقت و محتوای ایمان آن‌ها پرده بر نمی‌دارد؟ یا اینکه این اعتقاد آمیخته با شک و تردید، زائیده طبیعی این سیستم اعتقادی است؟ و اینکه آیا مقیاس درستی برای کشف محتوای اعتقادی آن‌ها (به مهدی) هست؟ و این اقتضاها یا دلایلی که شک و تردیدهایشان را بر آن استوار ساخته‌اند، چه چیزهایی است؟

در این فصل با عنوان‌های مختلف - به تمامی این پرسش‌ها، پاسخ خواهیم داد.

وارد کردن شکوت‌تردید در اصل مسئله

عبدالرحمن بن خلدون یا مقدمه معروف خود (مقدمه ابن خلدون) - مشهورترین علمای سنی نخستین، در تشکیک به مسئله امام مهدی شمرده می‌شود. در فصل پنجاه و سوم، مقدمه‌ای تحت عنوان «درباره فاطمی و آنچه مردم درباره‌اش می‌گویند و پرده برداشتن از آن» می‌گوید:

«بدان، میان اهل اسلام - در طی اعصار - مشهور است که در آخرالزمان از ظهور مردی از اهل بیت گریزی نیست؛ مردی که دین را تأیید کرده، عدالت را برپا می‌کند و مسلمانان از او پیروی می‌کنند. بر ممالک اسلامی مسلط و «مهدی» نامیده می‌شود. به دنبال آن، طبق احادیث صحیح، خروج دجال و نشانه‌های محکم ساعت (قیامت) خواهد بود. اینکه عیسی پس از آن نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند، یا همراه وی نازل می‌شود و برای از بین بردن دجال وی را یاری می‌دهد و پشت‌سر مهدی نماز به جا می‌آورد! در جایگاه این قضیه، به احادیثی احتجاج می‌کنند که از پیشوایان وارد شده است و مخالفان نیز به مخالفت با این موضوع برخاسته‌اند؛ چه بسا با برخی اخبار معارض، متعرض آن می‌شوند. صوفیه متأخر درباره این فاطمی، راه‌وروش دیگری از استدلال را در پیش گرفته‌اند که چه بسا بر مکاشفه (رؤیای بیداری) به عنوان اصل و بنیان راه‌وروش خود اعتماد می‌کنند. در اینجا به بیان احادیث وارد شده در این باب خواهیم پرداخت و اینکه مخالفان چه طعنه‌هایی در این قضیه وارد می‌کنند و در انکار خود چه مستندات در دست دارند. سپس به کلام و نظر صوفیه خواهیم پرداخت تا به خواست خدا - روشن شود که صحیح چیست. پس می‌گوییم تعدادی از پیشوایان، احادیثی را درباره مهدی تخریب کرده‌اند ... با مستندات، چه بسا بعضی از مخالفان - همان طور که بیان می‌کنیم - به مخالفت برخاسته‌اند؛ در حالی که بین اهل حدیث معروف است که جرح (جمع کردن احادیث) مقدم بر تعدیل (حذف) است. پس اگر در راویان و رجال برخی احادیث، غفلت،

نقص حافظه، ضعف یا سوءنظری ببینیم، به سمت عدم صحت حدیث پیش می‌رویم...»^۱
 سپس وی بعضی احادیث را بیان می‌کند،^۲ با این رویکرد که هر حدیثی را که در این باب وارد شده است یکی یکی تضعیف می‌کند تا به این نتیجه برسد:

«و این‌ها تمام احادیثی بود که در شأن مهدی و قیام او در آخرالزمان از پیشوایان دینی نقل شده است و همان گونه که ملاحظه می‌کنید همگی نقدپذیر است؛ مگر تعداد کمی که به‌واقع اندک است! و چه بسا مخالفان روایات مهدی، به روایتی تمسک می‌جویند که محمد بن خالد جندی از ابان بن صالح بن ابی عیاش از حسن بصری از انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که فرمود: «مهدی همان عیسی بن مریم است...»^۳ تا آخر حدیث.»^۴

ابن خلدون اولین کسی نیست که قیام مهدی را منکر می‌شود! ابومحمد بن ولید بغدادی در این زمینه از وی پیشی گرفته است. همان طور که عبدالمحسن عباد در سخنرانی خود با عنوان «عقیده اهل سنت و اثر درباره مهدی منتظر»^۵ بیان داشته و همان طور که ابن خلدون در متن فوق از کتاب وی برای استناد به اینکه مخالفان احادیثی دارند روایاتی را اقتباس کرده است؛ همچنین آنچه از مجاهد و حسن بصری نقل شده، که این دو معتقد به مهدی بودند؛ اما فردی غیر از آن مهدی که متون و احادیث، او را ثابت می‌کنند!

«ابن ابی شیبیه از مجاهد نقل کرده است که گفت «مهدی همان عیسی بن مریم است»؛ ولی روایت شدن این حدیث از وی ثابت نشده است! در رجال این حدیث، لیث بن ابی سلیم دیده می‌شود که ضعیف است، بسیار مضطرب است و احادیث را مخلوط کرده،

۱. مقدمه ابن خلدون، جمع‌آوری متن و حاشیه‌نویسی و فهرست‌گذاری، استاد خلیل شحاده، دارالفکر، بیروت/

لبنان، ۲۰۰۱/۱۴۲۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۲. همان منبع، ص ۳۸۹ به بعد.

۳. مقدمه ابن خلدون، ۴۰۱ و ۴۰۲.

۴. کتب و رسائل عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، مجلد ۴، دارالتوحید، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۸، ص ۳۱۷.

آن‌ها را از یکدیگر جدا و تصفیه نکرده است؛ پس حدیث او ترک می‌شود. نعیم بن حماد از حسن بصری روایت کرده که گفته است: «مهدی، عیسی بن مریم است.» و مستندات آن نیز صحیح نیست که به‌زودی توضیح داده خواهد شد. این در حالی است که نمی‌توان به نعیم بن حماد اعتماد کرد و راوی که کتاب از او روایت کرده نیز ضعیف است. همچنین از او روایت شده که گفته است: «من مهدی را نمی‌شناسم و اگر مهدی وجود داشته باشد عمر بن عبدالعزیز است.» و این سخن نیز با وجود اینکه با سخن اولش در تعارض است. سلسله اسنادش صحیح نیست.»^۱

بذرهای شک‌و‌تردیدی که ابن‌خلدون کاشت، خاک مناسبی در دوران کنونی در عقل‌ها و برخی تألیفات معاصر پیدا کرد؛ تا آنجا که می‌توان گفت نویسندگان به‌طور کلی- در همان مسیری گام زدند که ابن‌خلدون از پیش ترسیم کرده بود! آن‌ها پایه‌هایی را بنیان نهادند و در تشکیک‌های خود به آن اتکا کردند. دوران کنونی به‌جهت تأثیر نوشته‌های این‌ها، بیشترین تردیدها و انکار در موضوع قیام امام مهدی را نسبت به سایر دوره‌ها در خود دارد.

شاید اولین نفر در این دوران و کسی که گفتارش بیشترین رواج را دارد، نگارنده کتاب تفسیر المنار باشد؛ کسی که ادعا می‌کند موضوع امام مهدی- از اصل و اساس- مسئله‌ای سیاسی است که لباس دینی بر آن پوشانده شده است. به ادعای وی، شیعیان متهم به جعل احادیث در شأن مهدی هستند و این‌ها احادیثی است که زندیق‌ها و بدعت‌گرایان برای از بین بردن سلطه عرب و احیای سلطنت فارس رواج داده‌اند!^۲

وی می‌نویسد:

«به‌دلیل اینکه به‌شکلی شدید و واضح در احادیث مربوط به مهدی تعارض وجود

۱. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة و أقوال العلماء و آراء الفرق المختلفة، الدكتور عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، المكتبة الملكية/ دار ابن حزم، مکه مکرمه، چاپ اول، ۱۹۹۹/۱۴۲۰، ص ۳۰ و ۳۱.
 ۲. مراجعه شود به تفسیر قرآن حکیم (تفسیر المنار)، ج ۹، سید محمد رشید رضا، دارالمنار، مصر، چاپ دوم، ۱۳۶۷ق، ۴۸۲.

دارد، جمع بین این روایات با دشواری روبه‌رو است و منکرین در این زمینه بیشترند، و شبهه در آن آشکارتر است. به همین دلیل دو شیخ (مسلم و بخاری) در کتاب‌های «صحیح» خود هیچ روایتی را در این زمینه نیاوردند. چه بسا بزرگ‌ترین انگیزه‌ها برای فساد و فتنه‌انگیزی در ملت‌های اسلامی بوده باشد؛ آنجا که بسیاری از سینه‌چاکان حکومت و سلطنت، و بسیاری از مدعیان زمامداری، و دوستداران شیطان در شرق و غرب عالم به ادعای مهدویت پرداخته‌اند...»^۱ تا انتها.

در مجموعه فتواهای خود نیز می‌گوید:

«در متن کتاب بخاری، ذکر صریحی از مهدی وجود ندارد؛ ولی احادیثی در این خصوص در دیگر کتب نقل شده است. برخی از این احادیث را گفته‌اند که سندی قوی دارند؛ ولی اهتمام ابن‌خلدون در راستای طعن‌زدن به این احادیث و ضعیف‌شمردن تمامی آن‌ها بوده است! هرکس تمام احادیث دربارهٔ مهدی منتظر در اخبار و آثار را جست‌وجو و آنچه وارد شده و منابعشان را بررسی کند، خواهد دید که همگی از ناحیهٔ شیعه است.»^۲

و اما از دیدگاه محمد فرید وجدی، کسانی که به احادیث مهدویت اشکال وارد می‌کنند (از افراد بابصیرتی هستند که بر آن‌ها سخت نیست ساحت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از گفتن این احادیث پاک کنند؛ چراکه در آن‌ها بزرگ‌نمایی و اشتباه تاریخی و اغراق‌گویی و جهل نسبت به امور مردم و دوربودن از سنت‌های شناخته‌شدهٔ الهی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که مطالعه‌کننده در اولین نگاه، جعلی بودن این احادیث را درمی‌یابد!... و یقیناً بسیاری از پیشوایان مسلمان، احادیث دربارهٔ مهدی را ضعیف شمرده‌اند و آن‌ها را از جمله روایاتی قرار داده‌اند که پرداختن به آن جایز نیست)^۳

۱. همان منبع، ص ۴۹۹.

۲. فتاوی امام محمد رشید رضا، ج ۱، د. صلاح‌الدین المنجد، یوسف، ق. خوری، د.ت، ۱۰۷.

۳. دایرة‌المعارف قرن بیستم، ج ۱۰، دارالفکر، بیروت، د.ت: ۴۸۰ و ۴۸۱.

احمد امین نیز بر همین منوال سخنانی به رشته تحریر درآورده است. وی طرز تفکرش را بر جعلی و دروغ بودن بنا نهاده و گمان می کند این حجر گفته که احادیث مهدی برایش ثابت نشده است؛ در حالی که همان گونه که روشن خواهد شد- گمانی به دور از حق است. احمد امین نیز ادای احترام به کتاب های «بخاری» و «مسلم» را از یاد نمی برد؛ همان دو کتابی که به نظر وی- اجازه رخنه و نفوذ احادیث مهدی را به خود نداده اند.^۱

وی (احمد امین) می گوید:

«من از جمله کسانی هستم که نظر ابن خلدون را در ضعیف شمردن احادیث مهدویت قبول دارم... و اگر احادیث وارد شده در خصوص مهدی را ابن خلدون به علت سندشان ضعیف شمرده است، دلیل دیگری نیز برای ضعیف بودن این احادیث وجود دارد: عقلانی نبودن این احادیث! چطور عقلانی باشد که امامی معصوم در زمانی مشخص ظاهر بشود و زمین را پر از عدل و داد کند؛ همان طور که از ظلم پر شده است؟!»^۲

وی همچنین می گوید:

«سخنان بسیاری در خصوص مهدی گفتند و به خصوص میان شیعیان- منتشر کردند! و احادیث مختلفی در این خصوص جعل کردند! بخاری و مسلم چیزی از احادیث مهدی را نقل نکرده اند! بنا به دلایلی که منجر به صحت نداشتن این احادیث از نظر آنها می شد... و به طور خلاصه تفکر مهدی منتظر در جو عصر بنی امیه منتشر شد و بیشتر مبلغین مهدویت از شیعیان بودند.»^۳

محمد ناصرالدین آلبانی نوع دیگری از تشکیکات و تردیدها را نقل می کند که شیخ دانشگاه الازهر محمد فهیم ابو عبیه- در باره اش سخن به میان آورده و در آن آمده است:

۱. مراجعه شود به المهدی و المهدویة، دارالمعارف مصر، شماره ۱۰۳، آگوست ۱۹۵۱: ۴۱.

۲. المهدی و المهدویة، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳. ضحی الاسلام، احمد امین، مکتبة النهضة المصرية، ط ۷، قاهره، ۱۹۲۴، ج ۳، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

«ما جزو افرادی هستیم که می‌گویند ظهور مهدی و نزول عیسی رمز و نمادی برای پیروزی خیر علیه شر است! و اینکه دجال نمادی برای فتنه‌ها و استیلا گمراهی در برهه‌ای از زمان است.»^۱

پس مهدی از نظر او نمادی برای پیروزی خیر است و همان گونه که از متون بر می‌آید، شخص معینی محسوب نمی‌شود!

و محمد ابوزهره - شیخ دیگری از الازهر- گفته است:

«بعضی از اهل سنت در خصوص مهدی آخرالزمان صحبت کرده و عده‌ای از آن‌ها این عقیده را پذیرفته و بعضی در کتاب‌های اعتقادی آن را اثبات کرده‌اند و ذکر آن در بعضی از کتاب‌های اهل سنت آمده است؛ مانند سنن ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه؛ ولی در صحیح بخاری و صحیح مسلم، یادی از مهدی نیامده است. بعضی علمای اهل سنت درباره صحت سند اخباری که درباره مهدی آمده سخن گفته‌اند و آن‌ها را رد کرده‌اند! و به همین دلیل می‌گوییم عقیده به مهدی از نظر مسلمانان سنی عقیده‌ای ثابت شده نیست.»^۲

شیخ محمد طاهر ابن عاشور درباره مهدی چنین می‌نویسد:

«برخی از اهل سنت و بعضی از اهل تصوف طبق تعدادی از روایات بدون تحقیق و صحت‌سنجی، به او (مهدی) اعتقاد دارند؛ و این اعتقاد به این دلیل بوده است که گفتار رافضیان و امامیه -هنگامی که علوم با یکدیگر درآمیخته شد- به افکار آن‌ها افزون شده است! و اعتقاد آن‌ها، قضیه بزرگی نیست و این امری است که خود آن‌ها پسندیده‌اند؛ چراکه اعتقاد به آمدن یا نیامدنش مساوی است.»^۳

۱. قصة المسيح الدجال، مكتبة الاسلامية، عمان / اردن، ۱، ۱۴۲۱ هـ. ۱۴.

۲. امام صادق، زندگی و دوران، نظراتش و فقهش، چاپ احمد علی مخیمر، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ به آدرس:

<https://ia801803.us.archive.org/27/items/abouzohra/sadeq.pdf>

۳. تحقیقات و دیدگاه‌ها در قرآن و سنت، چاپ و نشر و توزیع دارالسلام، قاهره، چاپ دوم، ص ۵۱، ۱۴۲۹/۲۰۰۸.

و در جایی دیگر می‌گوید:

«ماجرای مهدی بر آوار قصه بی پایه و اساس امام منتظر از نظر شیعیان، روییده است.»^۱

تویجری، نظر سعد محمد حسن را در عقیده مهدویت شرح داده و در کتاب خود به نام «مهدی در اسلام» چنین آورده است:

«عقیده به مهدی، در جامعه اسلامی بافته و تراشیده شده است، و کسانی که آن را به هم بافته‌اند شیعیان هستند؛ آن هم به دست ابن سودای یهودی؛ یک مسلمان نما که در تشیع موهوم خود گزافه‌گویی می‌کرد.»

همچنین در صفحه ۶۹ وی چنین می‌پندارد که شیعه، بسیاری از احادیث را جعل کرده است! آن‌ها برای توجیه و تأیید نظر خود این احادیث را جعل کرده و به پیامبر نسبت داده‌اند تا این عقیده رنگ‌وبوی اسلامی به خود بگیرد! از جمله این احادیث، حدیث زیر است که آن‌ها می‌گویند: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، یقیناً خدا مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند که آن را پر از عدل کند؛ همان طور که از جور و ستم پر شده است.» همچنین در صفحه ۱۷۴ می‌گوید:

«و تردیدی نداریم که عقیده عوام اهل سنت و حتی بسیاری از خواص، چیزی نیست، جز تأثیر ناشی از شیعه که میان آن‌ها رخنه کرده است! به طوری که در ادامه، طرز تفکر اهل سنت آن را صیقل داده و آراسته است.»^۲

روشی که اهل علم مصری در عصر جدید بر آن گام برداشته‌اند، دیگرانی نیز در همین مسیر گام برداشته‌اند؛ از جمله شیخ قطری عبدالله بن زیاد آل محمود که در مقدمه رساله

۱. همان منبع، ص ۵۲.

۲. الاحتجاج بالأثر علی من أنکر المهدی المنتظر، حمود ابن عبدالله التویجری، الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية و الإفتاء و الدعوة و الإرشاد، ریاض، عربستان سعودی، چاپ اول، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، ص ۳۳.

خود چنین تعبیری دارد که عقیده مهدی منتظر از عقاید اهل سنت نیست! و صرفاً یک عقیده شیعی است که از طریق هم‌نشینی، مؤانست و اختلاط، به اهل سنت سرایت کرده است!^۱

ایده منشأ و خاستگاه شیعی برای عقیده مهدویت، توسط دیگران نیز تکرار شده است که مایل نیستیم با فهرست کردن اسامی و سخنان آنان این مجال را طولانی کنیم و تنها اشاره‌ای به عبدالله عنان در کتابش «مواقف حاسمة فی تاریخ الاسلام» (مواضع سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام) و عبدالکریم خطیب در کتابش «مسیح در قرآن، تورات و انجیل» بسنده می‌کنم.^۲

ابن‌محمود از رساله‌ای از «ابوالاعلی مودودی» با عنوان «بیاناتی درباره مهدی» چنین نقل می‌کند:

«احادیث در این موضوع دو گونه است: احادیثی که به کلمه مهدی صراحت دارد و احادیثی که تنها از خلیفه‌ای خبر می‌دهد که در آخرالزمان متولد می‌شود و اسلام را برتری می‌دهد. هیچ‌کدام از این دو دسته روایات، سند قوی نداشته‌اند تا در برابر مقیاس صحت‌سنجی بخاری در نقد روایات ایستادگی کنند! وی در کتاب صحیح خود هیچ روایتی از این دست روایات را نیاورده است. همین طور امام مسلم که تنها یک روایت را در کتاب صحیح خود آورده که در این روایت هم کلمه مهدی به صراحت نیامده و گفته است که نمی‌توان چنین تأویل و تفسیر دور از ذهنی داشت که در اسلام منصبی دینی به نام مهدویت وجود دارد؛ به طوری که بر هر مسلمانی واجب باشد به آن ایمان بیاورد و

۱. مراجعه شود به «مهدی منتظری بعد از فرستاده خدا برترین بشر- محمد وجود ندارد» شیخ عبدالله بن زیاد آل‌محمود، ص ۲۳۱، رساله متصل شده به کتاب: مجموعه مقالات شیخ عبدالله بن زیاد آل‌محمود، ج ۱، (عقاید)، چاپ سوم، دوحه، ۲۰۱۵/۱۴۳۶.

۲. مراجعه شود به فرق الهند المنسبة للإسلام في القرن العاشر الهجری و أثرها في العقيدة، ج ۱، ۱۹۹۹/۱۴۲۲، ص ۳۰۲. به آدرس:

ایمان‌نیابردن به آن، مجموعه‌ای از نتایج اعتقادی و اجتماعی را در دنیا و آخرت به دنبال داشته باشد! و گفته آنچه گفتنش در این باب سزاوار است این است که اعتقاد به مهدی از عقاید اسلامی نیست! و هیچ کتابی از کتاب‌های عقاید اهل سنت آن را بیان نکرده است.^۱

آخر اینکه دو دانشمند که شهرت بسیاری به دست آورده‌اند و برنامه رسانه‌ای آن‌ها معروف است - دکتر یوسف قرضاوی و دکتر عدنان ابراهیم - هرکدام به نوبه خود دلایل بسیاری می‌آورند که جبهه تشکیک و تردید در عصر حاضر را تقویت می‌کند. قرضاوی در یک برنامه تلویزیونی ادعا کرده است که ماجرای مهدی هیچ اصل و ریشه‌ای در قرآن و احادیث صحیح ندارد،^۲ و عدنان ابراهیم به پیروی از ابن‌عاشور در سخنرانی خود مدعی شده که قضیه مهدی نه از جمله مسائل اعتقادات است و نه از شعائر و آداب و رسوم دینی و نه حتی از مسائل فرعی احکام شرعی! و اگر انسان زندگی کند و بمیرد بدون اینکه به مهدی ایمان داشته باشد هیچ چیزی از دینش کاسته نمی‌شود.^۳

به نظر من برای متوجه شدن اینکه در اعتقادات اهل سنت درباره مسئله مهدی منتظر تا چه میزان شک و تردید وجود دارد همین مقدار کافی است. آنچه در آن شکی وجود ندارد این است که اگر تصور مذهب اهل سنت در خصوص مهدی چنین چیزی را روا نداشته یا ظرفیت چنین زمینه‌ای را نداشته باشد، این علما نباید به این دلیل - شک و تردید داشته باشند و پندارهایی را که گفته شد در خیال خود بیاورند. تردیدهای صادر شده از این دانشمندان، صرفاً تردیدهایی کوتاه‌بینانه نیست و بدون بررسی اصل موضوع، به خودی خود اهمیت چندانی ندارد. این تردیدها صرفاً مولود طبیعی نظام اعتقادی و فکری اهل سنت

۱. مهدی منتظری بعد از فرستاده خدا محمد برترین بشر - نیست، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲. الشریعة و الحیاة، حول احادیث الفتن، د. یوسف قرضاوی، آدرس:

<https://youtube.com/watch?v=sftiYhCvudE>

۳. مراجعه شود به المهداویة و دعاوی التمهیدی. به آدرس:

<https://www.youtube.com/watch?v=a8XS26ZFths>

است!

در اینجا عجله‌ای برای نتیجه‌گیری ندارم. در این جایگاه هنوز خلاءهایی بسیاری وجود دارند که قبل از نتایج حاصل و صدور احکام، گریزی از پرکردنشان نیست.

ادعاهای تشکیک‌کنندگان و پاسخ به آنان

با توجه به آنچه ارائه شد مهم‌ترین ادعاها و مسائلی که تشکیک‌کنندگان به آن‌ها استناد می‌کنند به شرح زیر است:

- ضعیف بودن احادیث؛
- روایت نشدن توسط مسلم و بخاری؛
- نیامدن ذکر مهدی در قرآن؛
- عقیده مهدی از جعلیات شیعه است؛
- مهدی همان عیسی است.

این‌ها ادعاهایی است که علمای اهل سنت در بسیاری از تصنیفات خود به آن‌ها پاسخ داده‌اند. در این مجال، برای هرکدام از این ادعاها، نمونه‌هایی از پاسخ‌های آن‌ها را نقل خواهیم کرد:

صحت احادیث و تواتر آن‌ها

بسیاری از علمای اهل سنت، صحت و تواتر احادیث مربوط به مهدی را تأیید کرده‌اند که برخی از آن‌ها در ادامه خواهد آمد. این علما به‌طور نسبی در اکثریت قرار دارند و از روی تعدد تعداد زیادی از نام‌ها و سخنان آنان را نقل کرده‌ام تا اشاره‌ای داشته باشم به اینکه نظر این افراد نشان‌دهنده نظر اکثریت است:

۱. حافظ ابوحسین محمد بن حسین آبری سجزی، صاحب کتاب «مناقب الشافعی» گفته است:

«یقیناً از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در یادکردن از مهدی اخبار به تواتر رسیده و

اینکه از اهل بیت اوست.»^۱

۲. محمد برزنجی در باب سوم در کتاب «علائم عظیم و دلایل نزدیک شدن به ساعت (قیامت)» گفته است:

«که این‌ها [یعنی علامات قیامت] بسیارند! از جمله مهدی که اولین آن‌هاست، و می‌دانم که احادیث وارد شده با وجود اختلاف روایات به قدری فراوان هستند که گردآوری نمی‌شوند.»^۲

همچنین گفته است:

«دانستم احادیث اشاره‌کننده به وجود مهدی و قیامت در آخرالزمان و اینکه او از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و از فرزندان فاطمه است به حد تواتر معنوی رسیده است! پس انکار آن‌ها معنایی ندارد! همچنین وارد شده است که هرکس وجود دجال را تکذیب کند کافر است! و هرکس مهدی را تکذیب کند کافر است!»^۳

همچنین در انتهای کتاب مذکور پس از اشاره به برخی وقایع آخرالزمان می‌گوید:

«و در نهایت، آنچه از اخبار صحیح، روشن، فراوان و مشهور - که به تواتر معنوی رسیده‌اند اثبات شده، وجود نشانه‌های بزرگی است که از آن‌ها، بلکه اولین آن‌ها قیام مهدی است و اینکه در آخرالزمان می‌آید، از فرزندان فاطمه است، زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده است، و در نبردی حماسی با روم می‌جنگد و قسطنطنیه را فتح می‌کند.»^۴

۱. المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ابن القیم الجوزیه، ت. یحیی عبدالله الثمالی، دار عالم الفوائد، ص ۱۴۰.

۲. الإشاعة لأشراط الساعة، مكتبة الثقافة، مدينة منوره، د.ت، ص ۸۷.

۳. همان منبع، ص ۱۱۲.

۴. همان منبع، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۳. شیخ محمد سفارینی حنبلی گفته است:

«و روایات در خصوص خروج او (یعنی مهدی) بسیار است؛ تا آنجا که به حد تواتر معنوی رسیده و این بین علمای اهل سنت شایع شده تا آنجا که از اعتقادات آن‌ها شمرده شده است. امام حافظ بن اسکاف با سندی پسندیده تا جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس دجال را دروغ پندارد کافر شده و هرکه مهدی را تکذیب کند کافر است». ... و از صحابه و دیگرانی که از آن‌ها نقل کردند و پس از آنان از تابعین، روایات متعددی نقل شده است که مفید علم قطعی است. پس ایمان به قیام مهدی همان طور که نزد اهل علم ثابت شده، واجب و در عقاید اهل سنت و جماعت مدوّن گشته است.»^۱

۴. قاضی محمد بن علی شوکانی در کتاب خود «توضیح در تواتر آنچه درباره مهدی منتظر، دجال و مسیح آمده است» می‌گوید:

«و احادیث وارد شده در خصوص مهدی که به دست ما رسیده بالغ بر پنجاه حدیث است که در این میان آن‌ها احادیث، صحیح، حسن و ضعیف مُنَجَّبَر دیده می‌شود که بدون شک متواتر محسوب می‌شوند و شبهه‌ای در این خصوص وجود ندارد؛ و حتی توصیف تواتر در کمتر از این حد در تمامی اصطلاحات نوشته شده در اصول، تصدیق می‌شود. اما آثاری که از صحابه به مهدی تصریح کرده‌اند آن قدر زیاد است که در سطح احادیث مرفوع قرار می‌گیرند! بنابراین مجالی برای اجتهاد در مانند چنین مسئله‌ای وجود ندارد.»^۲

و در کتاب «فتح‌الربانی» گفته است:

«آن مقدار از احادیث وارد شده در خصوص مهدی منتظر که در دسترس هستند، بالغ

۱. لوامع الأنوار البهية و سواطع الأسرار الأثرية، ج ۲، ص ۸۴. قرار دارد بر:

<http://ia802706.us.archive.org/2/items/lawme/3labsaa2.pdf>

۲. المهدی، محمد اسماعیل مقدم، مؤسسه جهانی نشر و توزیع اسکندریه/مصر، چاپ ۱۱، ۲۰۰۸/۱۴۲۹، ص ۹۱.

بر پنجاه حدیث و بیست و هشت اثر است و پس از شرح دادن آن‌ها گفته است: و تمام این اخباری که به نگارش درآوردیم به حد تواتر رسیده‌اند؛ همچنان که بر اهل فضل، دانستن آن پوشیده نیست.^۱

۵. محدث صدیق حسن خان قنوجی گفته است:

«احادیث وارد شده در این خصوص یعنی مهدی- با تمام اختلافات در آن‌ها یقیناً به تواتر رسیده است و این در کتاب‌های سنن و دیگر کتاب‌ها از نوشتارهای اسلامی مانند معجم‌ها و مسندها- وجود دارد.»^۲

همچنین می‌گوید:

«شک و تردید در امر این مرد فاطمی وعده داده شده منتظر که با دلایل محکم اثبات شده است معنایی ندارد؛ بلکه انکار آن، گستاخی عظیمی است در برابر متون محکم و روشن و مشهوری که به حد تواتر رسیده‌اند.»^۳

۶. شیخ محمد بن جعفر کتانی از حافظ سخاوی و شیخ جسوس و ابوالعلا ادریس بن محمد بن ادریس حسینی عراقی و دیگران، در خصوص تواتر احادیث مهدی سخنانی نقل می‌کند^۴ و سپس می‌گوید:

«و نتیجه اینکه احادیث وارد شده در شأن مهدی منتظر، متواتر است؛ همچنین در خصوص دجال و فرود آمدن سرورمان عیسی بن مریم.»^۵

۷. شیخ عبدالمحسن عباد پایان‌نامه‌ای با عنوان «عقیده اهل سنت و تأثیر آن بر مهدی

۱. المهدی، ص ۹۱.

۲. الإذاعة اما کان و ما یكون بین یدی الساعة، ت، مسعد عبدالحمید السعدنی، مکتبة القرآن، قاهره، ص ۱۶۶.

۳. همان منبع، ص ۲۱۷.

۴. مراجعه کنید به نظم متفرق در حدیث متواتر، دارالکتب سلفی، مصر، چاپ دوم، د.ت، ص ۲۲۶.

۵. همان منبع، ص ۲۲۹.

منتظر» تألیف کرده است؛ در آن، اسامی بیستوپنج صحابی را [ذکر کرده است] که احادیث مهدی را روایت کرده‌اند،^۱ [و نیز] سی‌وشش دانشمند و کتاب که از این موضوع خروجی داده‌اند^۲ و ده مؤلف که فقط درباره‌ی شأن مهدی تألیفاتی داشته‌اند؛^۳ و درباره‌ی برخی که از تواتر احادیث [مهدوی] سخن به میان آورده‌اند نیز توضیحاتی داده است.^۴ وی سخن خود را این‌گونه به پایان می‌رساند:

«احادیث مهدی بسیار است؛ احادیثی که مؤلفان درباره‌شان نوشته‌اند. عده‌ای تواتر این احادیث را ذکر کرده‌اند. اهل سنت و بزرگان و دیگران از اشاعره به این حقیقت اثبات‌شده که بدون تردید در آخرالزمان خواهد آمد، اعتقاد پیدا کرده‌اند و البته میان این حقیقت اثبات‌شده از نظر اهل سنت با عقیده‌ی شیعه ارتباطی وجود ندارد.»^۵

۸. ابوجعفر عقیلی در کتاب «الضعفاء» خود هنگام بیان شرح حال علی بن نفیل حرانی می‌گوید:

«در خصوص مهدی احادیث محکم و متقنی وجود دارد...»

و در جای دیگر می‌گوید:

«در خصوص مهدی احادیث صحیح‌السندی وجود دارد.»^۶

۱. مراجعه شود به کتاب‌ها و مقالات عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، ج ۴، ص ۲۷۹.

۲. همان منبع، ص ۲۷۹ و بعدش.

۳. همان منبع، ص ۲۸۱ و بعدش.

۴. همان منبع، ص ۲۸۴.

۵. همان منبع، ص ۳۲۸.

۶. أشرط الساعة فی مسند احمد و زوائد الصحيحین، خالد بن ناصر بن سعید غامدی، دارالأندلس الخضراء، عربستان سعودی، دار ابن حزم، بیروت/لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰/۵/۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۲۷۶.

۹. بیهقی گفته است:

«احادیثی که در بیان قیام مهدی صادر شده دارای صحیح‌ترین سندهاست...»^۱

۱۰. ابن تیمیه در «منهاج اهل السنّة» می‌گوید:

«احادیثی که با آنها به قیام مهدی احتجاج می‌شود احادیث صحیحی است که ابوداوود، ترمذی، احمد و دیگران روایت کرده‌اند.»^۲

۱۱. محمد شمس‌الحق عظیم‌آبادی می‌گوید:

«بدان، در بین تمام اهل اسلام در طول دوره‌ها مشهور است که در آخرالزمان مردی از اهل بیت ظاهر خواهد شد که دین را یاری می‌کند، عدل را آشکار می‌سازد و مسلمانان از او پیروی می‌کنند. بر کشورهای اسلامی مسلط می‌شود، و مهدی نامیده می‌شود.»^۳

۱۲. محدث نقاد، ابوالعلا ادریس بن محمد بن ادریس عراقی حسینی در تألیف خود درباره مهدی می‌گوید:

«احادیث مهدی متواتر است یا نزدیک به تواتر است و بیش از یک حافظ و منتقد، معتقد به تواتر آنهاست.»^۴

۱۳. محمد ناصرالدین البانی می‌گوید:

۱. همان منبع، ص ۲۷۷. مؤلف سخنان دیگری نیز گفته است که بیان نکردیم. در ص ۲۸۰ می‌گوید: «و به‌علاوه، این تنها اندکی از بسیار از گفتار اهل علم بود.»

۲. منهاج السنة النبویة (۴ / ۲۱۱) به نقل از المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة و أقوال العلماء و آراء الفرق المختلفة، ص ۵۰.

۳. عون المعبود شرح سنن أبی داوود، ج ۶، ص ۲۴۳. به نقل از العرف الوردی فی اخبار المهدی، جلال‌الدین سیوطی، ت، أبوعلی البیضاوی، دار الکتب العلمیة، بیروت / لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۶، ص ۳.

۴. الموسوعة العقدیة، الدرر السنیة (۴ / ۲۳۰) به نقل از المفصل فی أشراف الساعة و علاماتها، علی بن نایف الشحود، چاپ اول، ۲۰۱۳ / ۱۴۳۴، ص ۳۹۸. به آدرس:

«خلاصه کلام: عقیده قیام مهدی، عقیده‌ای است اثبات شده و متواتر که از پیامبر صلی الله علیه و سلم صادر شده و ایمان به آن واجب است؛ چون از امور غیبی است و ایمان به آن از صفات پرهیزگاران است! همان طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْم ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (الف لام میم، این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنماست * آنان که به غیب ایمان می‌آورند) و انکار آن جز از جاهل یا ستیزه‌جو بر نمی‌آید.»^۱

۱۴. عبدالله بن صدیق غماری حسینی گفته است:

«بسیاری از مردم که در بینشان علما و فضلا نیز وجود دارند، اعتقاد دارند که مهدی وجود ندارد! این‌ها از احادیث قطعی وارد شده به ظهور وی در آخرالزمان اطلاعی ندارند. از یکی از مدرسان دانشگاه الازهر خبر رسیده است که در مجلسی حضور پیدا کرده که از مهدی سخن به میان آمده و او انکارش کرده و گفته است: احادیث ضعیف است! ... در حالی که احادیث مهدی، از نظر جمیع حافظان حدیث و منتقدان متواتر است.»^۲

سپس سخن بسیاری از آنان را که معتقد به تواتر هستند می‌آورد.^۳

۱۵. دکتر محمد احمد المبیض گفته است:

«قیام مردی از اهل بیت پیامبر در آخرالزمان از نظر اهل سنت و جماعت ثابت شده است؛ کسی که آسایش به دست او گسترده می‌شود. برای تسلیم شدن یا نشدن به امر او باید به دلایل مراجعه کرد و این در حالی است که دلایل، بر این مطلب یا اصل این طرز تفکر به حد تواتر رسیده، تا آنجا که از امور قطعی به شمار می‌آید. هنگامی که می‌گویم

۱. مقالات آلبانی، گردآوری و تصحیح، نورالدین طالب، دار اطلس للنشر و التوزیع، ریاض، عربستان سعودی، چاپ اول، ۱۴۲۱/۲۰۰۰، ص ۱۱۰.

۲. المهدی المنتظر، انتشارات جمعیت آل البيت للتراث و العلوم الشرعية، فلسطين، ص ۱۰. به آدرس:

http://www.aslein.net/attachment.php?attachment_id=۱۹۵۱&attachementid=&۹ad۶۴۲ba۵۶a۱۸۳۳b۲۱ca۴۲۵۵۷۹e۹c۲۹e
۱۲۴۱۲۵۱۰۱

۳. همان منبع، ص ۱۰ و بعد از آن.

قضیه «مهدی» به حد تواتر رسیده است منظورم تنها اصل قضیه است؛ یعنی خروج مردی از اهل بیت پیامبر در آخرالزمان که اصلاح حال امت به دست او خواهد بود.»^۱

۱۶. شیخ محمد حبیب شنقیطی گفته است:

«بدان، از نظر محدثان و همه علمای مجتهد، متواتر است که مهدی، شخصی غیر از عیسی است، و یقیناً روایتی که در سنن ابن ماجه هست که می‌گوید «مهدی همان عیسی است» سندش ضعیف است. اخبار و روایات مبنی بر آمدن مهدی و اینکه او از اهل بیتش است، از آن «برگزیده» (سلام و صلوات تام و تمام خدا بر او) مکرر و بسیار بوده است.»^۲

۱۷. ابن حجر هیتمی گفته است:

«مهدی منتظر از اموری است که باید بدان اعتقاد داشت؛ چراکه احادیث صحیح بر آن دلالت دارد.»^۳

و حافظ از فردی از حافظان حدیث نقل کرده است:

«اینکه او یعنی مهدی- از ذریه پیامبر صلی الله علیه وسلم است، از آن حضرت به تواتر نقل شده است.»^۴

۱۸. یوسف وابل پس از بیان تعدادی از احادیث مهدی گفته است:

۱. دایرة المعارف الفتن و الملاحم و شروط ساعت، مؤسسه نشر و توزیع مختار، قاهره، چاپ اول، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۶م، ص ۵۹۶.

۲. رساله الجواب المقنع المحرر في الرد علي من طغى و تجبر بدعوي أنه عيسى أو المهدي المنتظر، دار الشروط، جدة، ص ۳۰.

۳. اتحاف الجماعة بنا جاء في الفتن و الملاحم و أشراف الساعة، حمود بن عبدالله تويجری، چاپ مدینه الرياض، چاپ اول، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۲.

۴. القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، تدریس و تحقیق و حاشیه نویسی، مصطفی عاشور، مکتبه القرآن، القاهرة، دت، ص ۲۲.

«آنچه از احادیثی که بیان کردیم و آن‌هایی که به جهت طولانی‌نشدن کلام نقل نکردیم، بر تواتر معنای احادیث مهدی دلالت می‌کند و برخی از بزرگان و علما نیز به آن تصریح کرده‌اند.»^۱

۱۹. محمد بن صالح عثیمین گفته است:

«احادیث مهدی به چهار دسته تقسیم می‌شود. اول، احادیث دروغین؛ دوم، احادیث ضعیف؛ سوم، احادیث حسن؛ که تمامی به درجه صحیح بودن می‌رسد؛ چراکه به قرینه دیگری صحیح است و بعضی از علما گفته‌اند: از جمله این احادیث، تعدادی به‌خودی‌خود صحیح است که دسته چهارم محسوب می‌شود.»^۲

۲۰. شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید:

«مهدی منتظر صحیح است و در آخرالزمان واقع خواهد شد؛ نزدیک خروج دجال و نزدیک نزول عیسی، هنگامی که بین مردم بعد از فوت خلیفه اختلاف واقع می‌شود؛ پس مهدی خروج می‌کند و با او بیعت می‌کنند. او طی هفت یا نه سال عدالت را بین مردم مستقر می‌کند. در زمان او عیسی بن مریم نازل می‌شود. احادیث بسیاری در این خصوص وارد شده است...؛ اما مهدی منتظر که احادیث صحیحی در خصوصش آمده، از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و از اولاد فاطمه (رضی‌الله‌عنها) است. اسم او مانند اسم پیامبر، محمد، و پدرش عبدالله است. این حق است و احادیث صحیح در این خصوص وارد شده و در آخرالزمان واقع خواهد شد.»^۳

۱. أشرط الساعة، دار ابن الجوزي، ص ۲۲۴. قرار دارد بر:

http://www.ktibat.com/download%D%A3%D8%B4%D8%B7%D8%A7%D8%B%_yD8%AY%D9%84%D8%B3/D8%AY%D8%B9%D8%A2-1503-9.html

۲. فتاوی به‌عنوان «هل احادیث خروج المهدی صحیح ام لا؟» در آدرس:

<http://at.islamway.net/fatwa/13345>

۳. فتاوی نورعلی‌الدرب، ج ۱، گردآوری، ا. د. عبدالله بن محمد الطیار و محمد بن موسی بن عبدالله الموسی، مؤسسه خیریه شیخ عبدالعزیز بن باز، د. ت، ص ۳۵۵.

وی همچنین پس از سخنرانی عبدالمحسن عباد با عنوان «عقیده اهل سنت و تأثیر آن بر مهدی منتظر» چنین می گوید:

«امر مهدی شناخته شده و احادیث در این خصوص موجود است و حتی متواتر تأییدکننده یکدیگر هستند. این احادیث همان طور که استاد در این سخنرانی گفته است. متواتر هستند و تواتر این روایات از بیش از یک نفر از اهل علم حکایت شده است و تواتر آن با توجه به بسیار بودن طرق روایت شدنش، تواتر معنوی است. با اختلاف منابع، صحابه و راویان و الفاظشان به حق دلالت می کنند که ماجرای این شخص وعده داده شده، قطعی و قیام او حق است... من بر بسیاری از احادیث او آگاه شدم؛ مانند آنچه شوکانی و دیگران گفته و آنچه ابن قیّم و دیگران نقل کرده اند: در این احادیث، حدیث صحیح و حدیث حسن و حدیث ضعیف جبران شده و اخبار جعلی وجود دارد. اینکه سند حدیثی استوار باشد برای ما کافی خواهد بود؛ چه این سند به طور ذاتی صحیح باشد یا به قرینه ای دیگر، چه ذاتاً حسن باشد یا به قرینه ای و احادیث ضعیف نیز اگر جبران شوند و یکدیگر را تأیید کنند نیز همین وضعیت را خواهند داشت و برای اهل علم حجت خواهند بود! آنچه از نظر آنان پذیرفته شده است چهار قسم است: صحیح ذاتی؛ صحیح به قرینه ای دیگر؛ حسن ذاتی و حسن به قرینه؛ و این غیر از تواتر است. اما در خصوص متواتر، به طور کلی پذیرفته شده است؛ چه این تواتر لفظی باشد یا معنوی. احادیث مهدی از این منظر، متواتر معنوی است. پس تواتر آن ها به جهت اختلاف الفاظ، معانی، بسیار بودن طرق و تعدد منابع پذیرفته می شود! اهل علم موثق و مطمئن، به ثبوت و تواتر این احادیث تصریح کرده اند و این در حالی است که دیده ایم اهل علم با کمتر از این ها نیز چیزهایی را به اثبات رسانده اند. حقیقت این است که اکثریت قریب به اتفاق اهل علم بر قطعی بودن امر مهدی اتفاق نظر دارند؛ اینکه حق است و در آخرالزمان قیام خواهد کرد. اما کسی که در این باب از اهل علم ساز جدایی بزند به سخن او در این خصوص توجهی نمی شود.»^۱

۲۱. احمد بن محمد بن صدیق می‌گوید:

«پوشیده نیست که به‌طور معمول با موافق بودن جماعتی که به سی نفر برسند، کار یکسره می‌شود و حال آنکه در تمامی طبقات، بیشتر نیز می‌شود. و این چیزی است که به ما رسیده و در حال حاضر امکان وقوف بر آن را داریم. خبر مهدی را وارد شده از حدیث ابوسعید خدری دیده‌ایم و...»^۱ تا انتها.

و سی نفر از صحابی که حدیث مهدی را روایت کرده‌اند نام می‌برد.^۲

۲۲. مبارکفوری گفته است:

«بدان که بین تمام اهل اسلام طی دوره‌ها، مشهور بوده است که ناگزیر در آخرالزمان مردی از اهل بیت ظاهر خواهد شد که دین را یاری و عدالت را منتشر می‌کند، مسلمانان از او پیروی می‌کنند و بر کشورهای اسلامی مسلط خواهد شد. مهدی نامیده می‌شود و خروج دجال و آنچه از شرایط قیامت بعد از آن است صحیح و قطعی و به‌دنبال آن خواهد بود. اینکه عیسی بعد از ایشان نازل می‌شود و دجال را می‌کشد! یا پس از او نازل می‌شود و در کشتن دجال کمکش خواهد کرد و در نماز خود به مهدی اقتدا می‌کند. جماعتی از بزرگان مانند: ابوداود، ترمذی، ابن‌ماجه، بزار، حاکم، طبرانی و ابویعلی موصلی، احادیث مهدی را بیان کرده و به جماعتی از صحابه همچون علی، ابن‌عباس، ابن‌عمر، طلحه، عبدالله بن مسعود، ابوهریره، انس، ابوسعید خدری، ام‌حبیبیه، ام‌سلمه، ثوبان، قره بن ابیاس، علی‌الرهالی و عبدالله بن حارث بن جزء (رضی‌الله عنهم) مستند کرده‌اند، سندهای این احادیث به صحیح، حسن و ضعیف دسته‌بندی می‌شود.»^۳

۱. إبراز الوهم المکنون من کلام ابن‌خلدون، چاپ الترقی، دمشق، ۱۳۴۷ق. ص ۴۳۷. در آدرس:

<http://ia600408.us.archive.org/۳۷it...ahm-GHMARI.pdf>

۲. همان منبع، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

۳. تحفة الأhoodی بشرح جامع الترمذی، إمام الحافظ ابی‌العلاء محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم بن المبارکفوری، دارالکتب العلمیة، بیروت/ لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۰/۱۹۹۰، ج ۶، ص ۴۰۱.

۲۳. ذهبی گفته است:

«احادیثی که با آنها بر قیام مهدی احتجاج می‌کنیم صحیح است.»^۱

۲۴. اخیراً - که البته آخرین نیست - هیئت دائمی تحقیقات علمی و افتاء در عربستان سعودی چنین فتوایی صادر کرده است:

«احادیثی که بر خروج مهدی دلالت می‌کند بسیار و از طرق متعدد وارد شده است. روایانش تعدادی از پیشوایان حدیث هستند. گروهی از اهل علم گفته‌اند که این احادیث، متواتر معنوی است؛ از جمله این افراد ابوالحسن آجری از علمای قرن چهارم، علامه سفارینی در کتاب خود «لوامع الأنوار البهیه» و علامه شوکانی در رساله‌اش «روشنگری در تواتر احادیث مهدی، دجال و مسیح» هستند. او علامت‌های مشهوری دارد که در احادیث آمده است و مهم‌ترینشان این است که «زمین را از عدل‌وداد پر می‌کند؛ همان طور که از ظلم و جور پر شده است». هیچ‌کس حق ندارد با قطعیت بگوید فلانی پسر فلانی، مهدی است تا اینکه نشانه‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح بیان کرده است بسیار شود که از مهم‌ترینشان، چیزی است که بیان داشتیم؛ اینکه «زمین را پر از عدل‌وداد می‌کند»... عبدالله بن قعود، عبدالله بن غدیان، عبدالرزاق عقیفی، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز.»^۲

این افراد برخی از کسانی بودند که به صحیح بودن یا تواتر احادیث مهدی تصریح کرده‌اند. تعداد آنان واقعاً بسیار بود و به جهت اجتناب از طولانی شدن مطلب، همه را بیان نکردیم و آنچه گفته شد هدف را محقق می‌سازد.

۱. المهدی المنتظر، إبراهیم المشوخی، مكتبة المنار الأردن، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۶م، سلسلة الأمارات الساعة، ص ۷۲.

۲. فتاوی هیئت دائمی تحقیقات علمی و فتوا، گردآوری، أحمد بن عبدالرزاق الدوبش، دار المؤید، الرياض / المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۱۰۱.

ادعای اینکه «بخاری» و «مسلم» از «مهدی» یادی نکرده‌اند

علمای اهل سنت که به ثبوت احادیث مهدی اعتقاد داشتند به کسانی که ادعا می‌کردند بخاری و مسلم هیچ‌یک از احادیث مهدی را روایت نکرده‌اند چنین پاسخ داده‌اند که آن دو نفر در کتاب‌های صحیح خود احادیث متعلق به مهدی را آورده‌اند. آنچه بخاری در صحیح خود در باب نزول عیسی بن مریم از ابوهیریه نوشته است، و آنچه مسلم در صحیح خود در فصل «ایمان» کتاب خود از ابوهیریه نقل کرده است که رسول خدا فرمودند: «چگونه خواهید بود آنگاه که عیسی بن مریم بین شما نازل شود و امامتان نیز از خود شما وجود داشته باشد.»^۱ و مشابه همین لفظ که وارد شده است: «چگونه خواهید بود آنگاه که عیسی بن مریم بین شما نازل شود و امامتان هم در میان شما باشد.»^۲

همچنین مسلم در صحیح خود از جابر روایت کرده است که از پیامبر شنیده که فرموده است: «پیوسته گروهی از امت که بر پایه حق می‌جنگند تا روز قیامت پیروز هستند.» فرمود: «پس عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر آنان می‌گوید: پیش بایست و برای ما نماز به جا آور. وی خواهد گفت: خیر! برخی از شما بر دیگران از این امت امیر هستند؛ این گرامیداشتی است از سوی خداوند بر این امت.»^۳

طبق گفتهٔ عبدالمحسن عباد، این احادیث که از دو کتاب صحیح آورده‌ام دو وجه دارد؛ دومی این است:

«اینکه حضور امیر آنان برای پیش‌نمازی مسلمانان و درخواست او از عیسی علیه السلام

۱. صحیح بخاری، اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره بن بردزیه البخاری الجعفی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱/۱۹۸۱م، ج ۴، ص ۱۴۳، و الجامع الصحیح (صحیح مسلم)، مسلم بن الحجاج نیشابوری، دار القرآن، بیروت، ج ۱، ص ۹۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان منبع، ص ۹۵.

هنگام نزولش که برای نماز پیش بایستند، بر صالح بودن و هدایت یافتگی این امیر دلالت می‌کند؛ حتی اگر بر لفظ مهدی صراحت نداشته باشد، جز این نیست که به صفات مردی صالح رهنمون می‌شود که امامت مسلمین را در آن زمان عهده‌دار است. احادیث دیگری در کتاب‌های سنن، مسند و دیگر کتاب‌ها آمده است که این احادیث وارد شده در کتاب‌های «صحیح» را تفسیر می‌کند و دلالت دارد بر اینکه آن مرد صالح، محمد بن عبدالله نامیده می‌شود و به او مهدی می‌گویند. بخشی از سنت، بخش دیگر را تفسیر می‌کند. از جمله احادیثی که به این حدیث دلالت می‌کند، حدیثی است که حارث بن ابواسامه در مسند خود از جابر نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله و علیه‌وسلم فرمود: «پس عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر آنان می‌گوید: پیش بایست و برای ما نماز به جا آور. پس وی خواهد گفت: خیر! برخی از شما بر برخی امیر هستند؛ این گرامیداشتی است از سوی خداوند بر این امت.» این قیم در کتاب منارالمنیف در رابطه با این حدیث گفته است: «سندش محکم است...» تا انتها. این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که آن امیر مذکور در صحیح مسلم که از عیسی بن مریم علیه الصلوة و السلام می‌خواهد به‌عنوان پیش‌نماز بایستند، همان کسی است که به او مهدی گفته می‌شود.»^۱

این راهی است که عبدالمحسن عباد رفته است. شیخ شنیطی از قول او درباره تمام محدثان چنین سخنی را می‌گوید:

«آنچه تمام محدثان بر آن اتفاق نظر دارند این است: امامی که در هر دو کتاب صحیح، اشاره شده، همان مهدی منتظر است؛ به دلیل احادیثی که در جاهای دیگر به آن تصریح کرده است؛ همان طور که معروف است.»^۲

و حقیقت این است بسیاری از مدرسین که این پژوهش گنجایش بیان تحقیقاتشان را

۱. کتب و رسائل عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. رسالة الجواب المقنع المحرز في الرد علي من طغى و تجبر بدعوي أنه عيسى أو المهدي المنتظر، ص ۱۰.

ندارد، شبیه چنین سخنی را گفته‌اند یا همین راه را پیموده‌اند.^۱

این شبهه را محمد اسماعیل مقدم چندین مرتبه پاسخ داده است؛ از جمله آن‌ها، چیزی است که پیش از این ذکر کردیم؛ اینکه هر دو کتاب صحیح، بدون اینکه به صراحت اسمی ببرند به مهدی اشاره می‌کنند؛ و از جمله این پاسخ‌ها اینکه هیچ‌یک از اهل علم نمی‌گویند که نبودن حدیثی در دو کتاب صحیح، دلیل بر ضعف آن است. همچنین: احادیث صحیح در آنچه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند خلاصه نمی‌شود.^۲

تویجری چنین پاسخ داده است:

«وجه دوم: این دو شیخ (مسلم و بخاری) تمام احادیث صحیح را در کتاب‌های صحیح خود گردآوری نکرده و اصلاً به چنین چیزی ملتزم نبوده‌اند! حافظ بن حجر در مقدمه کتاب فتح الباری گفته است: اسماعیلی از او یعنی بخاری- نقل کرده است که گفته است: «جز حدیث صحیح در این کتاب نیاوردم و آنچه از احادیث صحیح ترک گفته‌ام بسیار است». ابواحمد بن عدی گفته است از حسن بن حسین بزار شنیدم که گفت از ابراهیم معقل نسفی شنیدم که گفت شنیدم بخاری می‌گفت: «در کتابم الجامع جز حدیث صحیح وارد نکردم و احادیث صحیحی را به جهت طولانی نشدن کلام ترک گفتم.» مسلم در صحیح خود در باب «تشهد در نماز» گفته است: «تمام آنچه را که در نظرم صحیح می‌نمود در اینجا نیاورده‌ام؛ بلکه تنها آن چیزی را آوردم که بر آن اجماع کرده بودند.» و ابو عمر بن صلاح در کتاب خود «علوم حدیث» گفته است: «اولین کسی که «صحیح» را به رشته تحریر درآورد بخاری بود و سپس مسلم بن حجاج از او پیروی کرد. کتاب‌های آن دو بعد از کتاب خداوند عزیز صحیح‌ترین کتاب‌هاست! تا آنجا که می‌گوید: آن دو، تمام احادیث صحیح را در کتاب‌های صحیح خود گردآوری نکرده و به آن ملتزم نیز نبوده‌اند. از بخاری برای ما نقل کرده‌اند که گفته است جز حدیث صحیح در کتاب

۱. به عنوان نمونه، أشراف الساعة، العلامات الكبرى، ماهر أحمد الصوفی، مكتبة العصرية، صيدا/ بيروت، ۲۰۱۰/

۱۴۳۱، ص ۳۵.

۲. مراجعه شود به المهدی، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

خود نیاوردم و به جهت طولانی نشدن مطلب احادیث صحیحی را ترک گفتم؛ و از مسلم برای ما روایت شده است که گفته تمامی آنچه را که در نظرم صحیح می نمود اینجا نیاورده ام؛ بلکه تنها آن چیزی را آوردم که بر آن متفق بودند؛ به علاوه ابن صلاح یادآوری می کند که کتاب «مستدرک بر دو صحیح» از حاکم (نیشابوری) شامل بسیاری از احادیثی است که آن دو شیخ نقل نکرده اند! هرچند در خصوص برخی از آن ها نقدهایی وجود دارد. سپس احادیث صحیح بسیاری را از آن (مستدرک) شرح می دهد. (ابن صلاح) گفت: بخاری گفته است: «صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح حفظ کردم.» ابن صلاح گفت: تمام احادیثی که در صحیح او موجود است، با احتساب احادیث تکراری، ۷۲۷۵ حدیث است و گفته شده است که از این کتاب بالغ بر ۴۰۰۰ حدیث حذف شده است. در حاشیه کتاب «علوم حدیث» از ابن صلاح نقل شده که وی گفته است: «و این صحیح مسلم است که به این شیوه ۴۰۰۰ حدیث را حذف کرده. از ابوقریش حافظ روایت شده است که گفت: نزد ابوزرعۀ رازی بودم. مسلم بن حجاج آمد و بر او سلام کرد. هنگامی که وی رفت به او گفتم: او مجموعه ای از ۴۰۰۰ حدیث موجود در صحیح گرد آورده است. وی گفت: و برای چه باقی مانده را ترک کرده است؟» ... الی آخر.»^۱

ادعای نبودن نام مهدی در قرآن

آیاتی وجود دارد که بعضی از مفسرین، آن آیات را به مهدی یا حوادث متعلق به آن -از قبیل فرورفتن زمین زیر پای لشکری که از شام می‌آید- تأویل کرده‌اند که در مباحث پیش‌رو آن‌ها را ذکر خواهیم کرد؛ زیرا اصحاب شبهه، خواهان آیاتی صریح در خصوص مهدی هستند یا آیه‌ای که اسم مهدی را به‌وضوح بیان کند.

تا آنجا که به بینش اهل سنت ارتباط دارد پاسخ‌هایی به این شبهه -که از سوی افراد دیگر اهل همین تفکر مطرح می‌شود- وجود دارد که بسیاری از علما و محققان اهل سنت این پاسخ‌ها را به‌خوبی شرح داده‌اند.^۱ بهترین پاسخ همانا یادآوری آنان به این نکته است که پذیرفتن سنت رسول خدا ﷺ واجب است؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲ (آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا

۱. مراجعه شود به إقامة البرهان في الرد علي من أنكر خروج المهدي و الدجال و نزول المسيح في آخرالزمان، حمود بن عبدالله تویجری، مكتبة المعارف، ریاض، ۱۴۰۵/ق/۱۹۸۵م، ص ۲۲ و ۶۹؛ المهدی للمقدم، ص ۲۷-۲۸ و ص ۱۰۲ و مابعدش آنجا که به ادله حجیت سنت شریف می‌پردازد. چنین گفتاری درباره سنت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل شده است: «نزدیک است شخصی بر جایگاه من تکیه زده حدیثی از من نقل می‌کند و می‌گوید: «بین ما و شما کتاب خداوند عزوجل حکم می‌کند. هرچه در آن حلال بود را حلال و هرچه حرام کرده بود را حرام می‌کنیم». آگاه باشید هرچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم حرام نمود مثل حرام نمودن خداوند است». سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ت، محمد فؤاد عبدالباقی، دار الفکر، ج ۱، ص ۶.

سخت کیفر است). همچنین می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ (به پروردگارت سوگند که آن‌ها ایمان نخواهند آورد؛ مگر اینکه در اختلافات خود تو را به داوری بگیرند و سپس از داوری تو در دل خود احساس تنگنایی نکنند و به‌طور کامل تسلیم باشند) و به‌دلیل این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «به من فرمان داده شده است که با مردم بجنگم تا به لا اله الا الله شهادت دهند و به من و آنچه آوردم، ایمان بیاورند. وقتی چنین کردند خون اموالشان از طرف من محفوظ می‌ماند؛ مگر آنچه به حقش ثابت شود، و حسابشان با خداوند است.»^۲ و این سخن ایشان: «آگاه باشید که به من کتاب [قرآن] و به همراهش همانندش داده شده است. آگاه باشید که به من قرآن و به همراهش شبیهش داده شده است.»^۳ و این سخن ایشان: «نزدیک است که آن شخص در حالی که بر کرسی‌اش تکیه زده، سخنی از احادیث من نقل می‌کند و می‌گوید: "بین ما و شما کتاب خداوند عزوجل حکم می‌کند؛ هرچه را در آن حلال بود حلال، و هرچه را حرام کرده بود حرام می‌کنیم. بدانید هرچه رسول خدا حرام کرده، مثل آنچه است که خدا حرام کرده است.»^۴

همچنین برخی به این جواب‌ها طوری اعتماد کرده‌اند که انگار بر اساس اعتماد بر سنت، ایمان و تصدیق طوری حاصل می‌شود که علمای سنی گفته‌اند؛ که در بالا اشاره کردیم و نوشتیم؛^۵ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسائل بسیاری که تفصیله‌شان در قرآن

۱. نساء، ۶۵.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

۳. مسند امام احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴. کنز العمال، متقی هندی، گردآوری و تفسیر و تصحیح و فهرست‌گذاری و مقدمه شیخ بکری حیاتی و شیخ صفوة السفا، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۱۷۵.

۵. مراجعه شود به السنن الواردة في الفتن و غوائلها و الساعة و أشراتها، عثمان بن سعيد المقرئ الدانی، تحقیق، د. رضاء الله بن محمد ادريس المبارکفوري، دارالعاصمة، ج ۱، ص ۳۵ و بعد از آن. همچنین اتحاد الجماعة، ص ۴ و الاحتجاج بالأثر، ص ۲۰.

نیامده، مانند احکام نماز، زکات، حج و نیز بعضی احکامی را که ذکری از آنها در قرآن نیامده است خبر داده‌اند.^۱ این علاوه بر آن است که اشارات قرآنی فراوانی به مهدی وجود دارد که در مبحث خاص خود برخی از آنها خواهد آمد.^۲

۱. الاحتجاج بالأثر، ص ۶۹.
۲. مراجعه شود به مبحث «اشارات قرآنی مرتبط با مهدی»، فصل دوم.

ادعای اینکه عقیده مهدی، اصل و خاستگاه شیعی دارد

بیش از یک محقق (اهل سنت) از ریشه‌دار بودن عقیده مهدی در میراث اهل سنت دفاع کرده است. نمونه‌هایی از این دفاعیات را به جهت اختصار انتخاب کرده‌ام.

حمود تویجری در پاسخ به شیخ قطری ابن محمود که گفته خاستگاه عقیده مهدی از شیعه است و بر اثر اختلاط و مؤانست، به اهل سنت سرایت کرده است، اصل این ادعا را به رشید رضا، احمد امین و سعد محمد حسن بازمی‌گرداند و کلماتی را که آنان به این قصد گفته‌اند، به صورت کنایه‌ای از او به تقلید ابن محمود از آنان نقل می‌کند.^۱

حمود تویجری بر این گمان است که عقیده مهدی نزد شیعیان در مقایسه با وجود داشتنش نزد اهل سنت، متأخر است و در نتیجه نمی‌توان گفت از شیعه به اهل سنت سرایت کرده است!^۲ در اینجا اینکه این سخن تویجری تا چه اندازه درست یا نادرست است برای ما اهمیتی ندارد؛ آنچه مهم است روی دیگر کلام اوست که دلالت بر اصالت این تفکر یا عقیده در اهل سنت دارد!

همچنین تویجری در پاسخ به این ادعا چنین می‌گوید:

«احادیث قطعی و ثابت شده در خصوص قیام مهدی، روایت شده افراد ثقه از افراد ثقه است؛ از صحابه‌ای که از پیامبر نقل کرده‌اند تا پیشوایان که در کتاب‌های خود به نگارش درآورده‌اند؛ نه «عبدالله بن سبأ»^۳ و نه هیچ‌یک از پیروانش ارتباطی با این سندهای قطعی ندارند و در سلسله‌ارویان آن‌ها هیچ نشانی از نادانی که حرف دیگران را به راحتی بپذیرد وجود ندارد که منتقدان بتوانند به آن عیب و ایرادی وارد کنند! بنابراین آنچه ابن محمود

۱. مراجعه شود به الاحتجاج بالآثر، ص ۳۲ و بعد.

۲. همان منبع، ص ۳۴.

۳. ابن محمود قطری مانند رویه معمول وهابیون، شیعه را متهم می‌کند که شخصی به نام «عبدالله بن سبأ» را جعل کرده‌اند، و تویجری نیز او را در اتهامش همراهی می‌کند.

در اینجا تصور می‌کند، تزویر و فریبی برای افراد کوتاه‌فکر است و اساس درستی ندارد. وقتی علمای جرح و تعدیل بخواهند ایرادی به حدیثی بگیرند و حکم به جعلی بودنش کنند، از آن جهت که در سلسله‌سند آن حدیث بعضی از جاعلین و دروغ‌گویان وجود دارند به آن، اتهام جعل بودن می‌زنند؛ ولی اگر در سلسله‌اسناد حدیثی بعضی احادیث، افراد ضعیفی وجود داشته باشند حکم به ضعف آن حدیث می‌کنند و زیاده‌روی نکرده، به جعلی بودنش حکم نمی‌کنند؛ زیرا احتمال دارد این حدیث از سخنان پیامبر باشد. اما احادیثی که راویان تقه از افراد تقه، از پیامبر نقل کرده باشند، چنین حدیثی را بزرگ می‌شمارند و در اصول و فروع دین به آن اعتماد می‌کنند.^۱

و سخن خود را به این نکته ختم می‌کند که مدعی این ادعا دلیلی برای اثباتش ندارند. مفاد سخن وی چنین است:

«شایسته می‌بود ابن محمود در خصوص آنچه به ابن سبأ و پیروانش نسبت می‌دهد در خصوص سبک و سیاق احادیث مربوط به مهدی و جعل آن‌ها و نسبت‌دادنشان به رسول خدا با سلسله‌سند‌های منظم روایت‌شده از اهل قبور و انتشار آن‌ها بین مردم- مدرک درستی ارائه دهد و وقتی سندی از منابع مطمئن بیان نمی‌کند، بی‌تردید سندی که به آن اعتماد کرده، جز توهم و خیال و پیروی از ظن و گمان نبوده است!»^۲

چنین دفاعی را محمد احمد المبیض در پاسخ به سعد محمد حسن، نگارنده کتاب «المهدیة فی الاسلام» ارائه کرده که وی را به جهت ارائه‌ندادن دلیل علمی برای ادعای خطیرش نکوهش کرده است.^۳

شیخ محمد الخضر حسین به شیخ الازهر در زمان خودش چنین پاسخ گفته است:

«برخی از منکران احادیث مهدی جمله‌ای دارند که می‌گویند: "این احادیث از

۱. همان منبع، ص ۳۴ و ۳۵.

۲. همان منبع، ص ۳۶.

۳. مراجعه شود به دایرة‌المعارفی در فتن و ملاحم و شروط ساعت، ص ۵۹۲.

جعلیات و ساخته‌های شیعه است و جایگاهی ندارد" و پاسخ داده می‌شود که این احادیث همگی با سندهایشان روایت شده است! و رجال این سندها را به‌طور کامل بررسی کردیم و آن‌ها را از کسانی یافتیم که به عدالت و ضبط احادیث شهره شده‌اند و هیچ‌یک از رجال جرح و تعدیل باوجود شهرتشان در نقد رجال- آن‌ها را به شیعه بودن متهم نکرده‌اند.^۱

شیخ احمد شاکر در پاسخ به ابن خلدون گفته است:

«اما ابن خلدون سخنی بر زبان رانده است که علمی به آن ندارد و در راه دشواری گام نهاده که مرد آن راه نبوده و درگیری وی در امور سیاسی و دولتی و خدمتگزاری او به پادشاهان و امیران بر او غلبه یافته است! پس چنین متوهم شده که امر مهدی از عقاید شیعه است یا اینکه (هوای) نفس، وی را گرفتار وهم و خیال کرده است!»^۲

و شیخ محمد مغربی می‌گوید:

«شدت قبح خدشه‌وارکردن در احادیث صحیح واردشده دربارهٔ نزول سید و آقای ما عیسی، مانند خدشه‌وارکردن و باطل جلوه‌دادن و خرافی دانستن احادیث بسیار و مشهور واردشده دربارهٔ قیام مهدی در آخرالزمان به تقلید از ابن خلدون- است! در حالی که ابن خلدون در مذهب خود فقیه نبود؛ اضافه بر آنکه محدث هم نبود و در علم حدیث نیز از برجستگان نبوده است... ابن خلدون دربارهٔ تمام احادیث واردشده در خصوص قیام مهدی حکم کرده که از خرافات رافضی‌ها و دسیسه‌های آن‌هاست! و از نظر کسی که اطلاعی از علم دارد شکی وجود ندارد که این طعنه صرفاً یک اظهارنظر شخصی است و هیچ ارتباطی با علم روایت ندارد! و این نظر از دو دیدگاه نادرست است: اول، تمام دیدگاه‌ها یا عقایدی که جماعتی از مسلمانان دارند- حتی اگر حق بوده یا حدیثی برای آن آمده باشد-

۱. نظرة فی احادیث المهدی (مروری بر احادیث مهدی)، مجله «تمدن اسلامی» از جمعیت تمدن اسلامی، دمشق /

سوریه، ۱۳۷۰ق، مجلد ۱۶، شماره‌گان ۳۵ و ۳۶، ص ۲۱۰ تا ۲۱۴.

۲. المهدی للمقدم، ص ۱۶۱.

چون مخالف مذهب ماست باید تکذیب شود! و...»^۱

شیخ آلبانی در مقاله‌ای با عنوان «درباره مهدی» در پاسخ به سید محمد رشید می‌گوید:

«سید رشید^{رحمته} ادعا کرده است که در اسناد این احادیث (احادیث مهدی) حتماً شیعیان حضور دارند! با وجود اینکه چنین مسئله‌ای مطلقاً صحیح نیست. هیچ‌یک از رجال احادیث چهارگانه‌ای که در این باب ذکر کرده است معروف به تشیع نیستند. با این حال حتی اگر این ادعا درست هم باشد، بازهم عیب و ایرادی در صحت این احادیث وارد نمی‌کند؛ زیرا اصل در صحت، راست‌گویی و ضبط و حفظ احادیث است و اختلاف مذهبی همان طور که در اصطلاح علم حدیث اثبات شده است شرط صحت نیست؛ به همین دلیل آن دو شیخ در کتاب‌های صحیح خود از بسیاری از شیعیان و فرقه‌های مخالف حدیث نقل کرده و با چنین احادیثی احتجاج کرده‌اند.»^۲

۱. همان منبع، ص ۱۶۲.

۲. مقالات آلبانی، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

ادعای اینکه مهدی همان عیسی است

ابن ماجه با سند از محمد بن خالد جندی از ابان بن صالح از حسن بصری از انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمود: «یقیناً کار بسیار سخت می‌شود و دنیا پشت می‌کند و مردم حریص می‌شوند و ساعت برپا نمی‌شود، مگر در زمان بدترین مردمان! و مهدی همان عیسی بن مریم است.»^۱

حاکم نیشابوری نیز این حدیث را در مستدرک خود آورده است^۲ و از طرق دیگری نیز آن را نقل کرده است؛ در حالی که جمله «مهدی همان عیسی بن مریم است» در آن دیده نمی‌شود^۳ و بعد از آن گفته است:

«آنچه از نقص این حدیث به من رسیده است و در مستدرکی که بر دو کتاب صحیح آن دو شیخ (رضی الله عنهما) نوشته‌ام از باب تعجب بیان داشتم، نه احتجاج به آن! در این موضع حدیثی که بیانش اولویت دارد حدیث سفیان ثوری، شعبه، زائده و دیگر پیشوایان مسلمین است. از عاصم بن بهدله از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمود: «روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا اینکه مردی از خاندان من به فرمانروایی برسد؛ نام او شبیه نام من و نام پدرش شبیه نام پدر من است؛ زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»^۴

این حدیث [مهدی همان عیسی بن مریم است] استنادی است که برخی در جهت انکار مهدی از نسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا کاهش شأن و منزلت مهدی به آن اعتماد می‌کنند. دو

۱. سنن ابن ماجه، ت، محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر للطباعة، ج. ۲، ص ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱.

۲. مراجعه شود به المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله الحاکم نیشابور، بررسی و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت / لبنان، چاپ دوم، ۲۰۰۲/۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۸۸.

۳. همان منبع، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۴. همان منبع، ص ۴۸۹.

رویکرد برای پاسخ به آن اتخاذ شده است: اول تضعیف سندش و دوم تلاش برای تأویل کردنش به اینکه تعارضی با وجود مهدی از آل محمد علیهم السلام ندارد.

ابن قیم در کتاب خود «منارالمنیف» گفته است که این حدیث تنها یک راوی به نام «محمد بن خالد» دارد و سخنانی را از علمای اهل سنت در شأن او و تضعیف آنچه روایت کرده، نقل کرده است.^۱

و طبق همین تأویل گفته است:

«صحيح آن است که گفته شود: در حقیقت هیچ مهدی دیگری جز او وجود ندارد؛ حتی اگر مهدی [دیگری] غیر از او بوده باشد؛ همان طور که گفته می‌شود: علمی نیست، مگر اینکه سودمند باشد؛ مالی نیست، مگر آنچه آبروی صاحبش را حفظ کند؛ و درست است که گفته شود: عیسی بن مریم، مهدی است! یعنی هدایت‌کننده‌ای کامل و معصوم.»^۲

غماری در پاسخ به ابن خلدون می‌گوید:

«می‌گویم این حدیث، آن‌گونه که معترضان می‌گویند، فقط ضعیف نیست؛ اگرچه بعضی بر [تضعیف] آن اکتفا کرده‌اند؛ بلکه این حدیث جعلی و باطل است، کاملاً دروغ و ساختگی است، و هیچ اصل و ریشه‌ای ندارد، نه در سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و

۱. مراجعه شود به المنارالمنیف، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

از الأبری چنین نقل شده است: «محمد بن خالد از نظر اهل فن از جمله اهل علم و روایت، شناخته شده نیست.» از بیهقی نقل شده است: «این حدیث تنها از محمد بن خالد نقل شده است.» از حاکم ابوعبدالله نقل شده است: «او ناشناخته است و در مستندبودنش اختلاف وجود دارد. روایت شده از او، از ابان بن ابی‌عیاش از حسن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم؛ پس این حدیث به محمد بن خالد برمی‌گردد که مجهول است. از ابان بن ابی‌عیاش که او طرد شده است. از حسن از پیامبر این حدیث منقطع است. این در حالی است که احادیث قیام مهدی صحیح‌ترین سندها را دارند.»

۲. همان منبع، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

نه در کلام آنس و نه در سخنان حسن بصری.^۱»

و دربارهٔ راوی آن "محمد بن خالد" گفته است که وی: «دروغ گو و جاعل است.»^۲ و گفته است علما این را نپذیرفته‌اند که ابن معین، محمد بن خالد را موثق و معتمد دانسته است،^۳ و اضافه کرده که حاکم نیشابوری در مستدرک و طبرانی در [کتاب] الصغیر از طریقی دیگر غیر از محمد بن خالد این حدیث را بدون قسمت اضافهٔ آن یعنی «مهدی همان عیسی بن مریم است» آورده‌اند؛^۴ همچنین گفته که این حدیث منقطع است؛ زیرا ابان بن صالح از حسن بصری آن را نشنیده است و نظر ذهبی را نقل کرده که معتقد به انقطاع بین یونس بن عبدالاعلی و شافعی بوده است^۵ و می‌گوید این خبری است که با خبر متواتر که رسانندهٔ قطع و یقین است در تعارض است؛ پس پذیرفته نمی‌شود؛^۶ و منظور وی از خبر متواتر، احادیث مهدی است.

تویجری از ذهبی نقل کرده که در خصوص این حدیث گفته است: «خبری ناشناخته است»^۷ و «منقطع است»^۸ و آلبانی نیز از او نقل کرده که «ناشناخته است».^۹

مقدسی می‌گوید:

«و اما کسی که می‌پندارد "مهدی همان عیسی بن مریم است" و اصرار بر صحت این حدیث دارد و مصمم است، چه بسا گرفتار تعصب و شک و شبهه شده است، و

۱. ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، ص ۵۸۴.

۲. همان منبع، ص ۵۸۵.

۳. همان منبع، ص ۵۸۵.

۴. همان منبع، ص ۵۸۶.

۵. همان منبع، ص ۵۸۷.

۶. همان منبع، ص ۵۸۸.

۷. مراجعه شود به اتحاد الجماعه، ص ۲۶.

۸. همان منبع، ص ۲۷.

۹. المهدی للمقدم، ص ۱۵۶.

دهان به دهان شدن این حدیث بر زبان مردمان، سبب آن باشد. [این حدیث] چگونه می‌تواند به درجهٔ صحت نائل شود؛ در حالی که حدیثی ناشناخته است! یا کسی که نگاهی گذرا به اسناد آن بیندازد و تفکر کند، چگونه می‌تواند به مثل چنین حدیثی احتجاج کند!... تا آنجا که می‌گوید: و قطعاً برای کسی که انصاف داشته باشد روشن و واضح کردم؛ کسی که به این خلاصهٔ کلام انصاف داشته باشد که مهدی از فرزندان فاطمه زهراست نه فرزند مریم. بر این اساس می‌گوییم: حتی اگر صحت و درستی این حدیث را نیز بپذیریم، تأویل داده می‌شود؛ زیرا در غیر این صورت با وجود تعارض با احادیث صحیح دیگر، راهی جز باطل کردن آن نخواهیم یافت! و شاید تأویلاتی این‌چنینی داشته باشد: همسایهٔ مسجد نمازی ندارد، مگر در مسجد! که الفاظ هر دو حدیث به یکدیگر نزدیک است و دور نیست. چنین احادیثی فراوان است و منظور از چنین عباراتی نفی به‌طور کامل نیست؛ بلکه ترجیح و زیادت را می‌رساند. یا شاید تأویل دیگری داشته باشد؛ چرا که علم، وجوه گسترده‌ای دارد. شیخ امام الحافظ علامه شهاب‌الدین ابومحمد عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم شافعی (رضی الله عنه) گفته است: برای این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم «مهدی همان عیسی بن مریم است» تأویل دیگری وجود دارد؛ و آن، حذف مضاف است؛ یعنی مهدی تنها (در زمان) عیسی وجود دارد؛ یعنی همان کسی که در زمان عیسی خواهد آمد. پس باید از نام‌گذاری مهدی برای پادشاهان و دیگران پیش از ایشان خودداری شود؛ یعنی این نکته در نظر گرفته شود: مگر در زمان عیسی، یعنی همان کسی که در آن زمان می‌آید نه در هیچ زمان دیگری.»^۱

ابن کثیر در این خصوص می‌گوید:

«حدیثی است مشهور که به محمد بن خالد جندی صنعانی، اذان‌گوی شیخ شافعی، منسوب است و از او بیش از یک روایت نقل شده و آن‌گونه که حاکم نیشابوری گمان کرده مجهول نیست؛ بلکه از ابن‌معین روایت شده که او «ثقه» است؛ اما از راویانی که از

۱. عقد الدرر فی أخبار المنتظر، یوسف بن یحیی المقدسی، تحقیق و بررسی متون آن، شیخ مهیب بن صالح بورینی، مکتبه المنار، الزرقاء، اردن، چاپ دوم، ۱۹۸۹/۱۴۱۰، ص ۶۰ تا ۶۴.

وی حدیث گفته‌اند، ابان از ابی‌عیاش از حسن بصری است که به‌صورت مرسل بوده است [یعنی سلسله‌سندش کامل نیست]. شیخ ما در تهذیب از بعضی از آنان ذکر کرده که شافعی را در خواب دیده‌اند که گفته است: «یونس بن عبدالاعلی صدفی» بر من دروغ بسته است! در حالی که یونس ثقه است و صرفاً بر اساس خواب نمی‌توان به او طعنه وارد کرد. این حدیث و آنچه بیان داشته است، نظری خام و مخالف احادیثی است که در اثبات این قضیه که مهدی غیر از عیسی بن مریم است به ما رسیده است؛ اما ظاهراً قبل از نزول ایشان است؛ و خدا داناتر است. اما اگر تأمل شود منافاتی نخواهد داشت؛ بلکه مقصود آن است که مهدی -حقیقت مهدی- همان عیسی بن مریم است و این را نفی نمی‌کند که غیر از وی، مهدی دیگری نیز وجود داشته باشد.»^۱

قرطبی می‌گوید:

«گفته‌اند ایشان (سلام‌وصلوات بر او) مبنی بر اینکه «مهدی نیست؛ مگر عیسی» معنی می‌شود: مهدی کاملاً معصومی نیست؛ مگر عیسی. و به این ترتیب تعارض رفع شده، احادیث جمع می‌شوند.»^۲

و ابن حجر هیتمی بعد از آنکه این حدیث را ضعیف می‌شمارد، مشابه همین مطلب را بیان می‌کند.^۳

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۹، اسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی، ت: د. عبدالله بن عبدالمحسن التركي، دار عالم الکتب، ۲۰۰۳/۱۴۲۴، ص ۶۶ و ۶۷.

۲. أشرط الساعة، یوسف الوابل، ص ۲۳۶.

۳. مراجعه شود به القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۲۳.

مضمون اعتقاد اهل سنت به مهدی علیه السلام

پیش تر، از عبدالله آل محمود سخنی را نقل کردیم که ابوالاعلی مودودی آن را گفته بود و مضمونش چنین بود:

«نمی توان چنین تأویل و تفسیر دور از ذهنی داشت که در اسلام منصبی دینی به نام مهدویت وجود دارد؛ به طوری که بر هر مسلمانی واجب باشد به آن ایمان بیاورد و ایمان نیاوردن به آن، مجموعه ای از نتایج اعتقادی و اجتماعی را در دنیا و آخرت به دنبال داشته باشد!»

عبدالله آل محمود در خصوص عقیده به امام مهدی با نوشته او، مقاله ای به نام «پس از محمد - برترین بشریت - هیچ مهدی منتظری وجود ندارد» می گوید:

«این عقیده از اعتقادات اهل سنت نیست و به همین دلیل شیخ الاسلام ابن تیمیه آن را در عقاید خود نیاورده است؛ نه در واسطیه، نه اصفهانیه، نه سبعینیه (هفتادگانی)، نه تسعینیه (نودگانی)، و نه در عرشیه. چنان که نه در کتاب عقیده طحاویه آمده است و نه در شرح آن. همچنین در عقیده ابن قدامه و عقیده ابن زیدون مالکی نیز نیامده است. پس نیاوردن این عقیده توسط آن ها دلالت بر این نکته دارد که این عقیده از عقاید اسلام و مسلمین نیست.»^۱

سپس می گوید:

«نتیجه ای که به آن معتقدیم و با آن به خدا ایمان داریم، این است که مهدی منتظری بعد از رسول خدا محمد - برترین بشر - وجود ندارد و کسی را که منکر او شود تکذیب نمی کنیم؛ زیرا انکار او از ایمانش نمی کاهد.»^۲

۱. لا مهدی ینتظر بعد الرسول محمد خیر البشر، ص ۲۴۴.

۲. همان منبع، ص ۲۳۷.

اگر سخن سابق را با این گفتارها جمع کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خرد اهل سنت در اعماق خود نمی‌تواند درک کند که چه عاملی اعتقاد به امام مهدی را محکم می‌کند. آری، علمای بسیاری از اهل سنت هستند که در خصوص ضرورت اعتقاد به امام مهدی (علیه السلام) سخن گفته‌اند که برخی از سخنان آن‌ها را پیش‌تر تقدیم کردم و در ادامه نیز به برخی دیگر خواهیم پرداخت؛ ولی پرسشی که همچنان به قوت خود باقی است: چگونه می‌توانیم اعتقاد به مهدی منتظر را در ساختار اعتقادی اهل سنت جای دهیم؟

امام مهدی، همان طور که همه می‌دانند، مقام امامت دارد^۱ و این منصبی است که طبق نظام اعتقادی اهل سنت امتیاز خاصی ندارد یا به‌عنوان شخصیتی شاخص مطرح نیست. [در این نظام اعتقادی] امام کسی است که مردم یا خبرگان و معتمدان مردم برمی‌گزینند یا با زور اسلحه غالب می‌شود! و با توجه به طرز تفکر اهل سنت هیچ ویژگی خاص و استثنایی از جمله شروط لازم برای شایسته‌بودن در این منصب وجود ندارد؛^۲ همچنان که تجربه (نظام اعتقادی) سنی تعداد زیادی از امامان را به خود دیده است؛ بدون اینکه هیچ‌کدام از آن‌ها حتی یک‌صدم از آن اهمیت اختصاص داده‌شده به مهدی را داشته باشد! مانند احادیث بیان‌شده و کتاب‌هایی که در خصوصش نوشته‌اند؛^۳ تألیفاتی که در مقاطع و دوره‌های مختلف میان مردم منتشر شده است. آنچه اهمیت دارد این است که طبق آنچه تفکر اهل سنت به آن اعتقاد دارد، جست‌وجو و یافتن خلیفه برای مسلمانان، واجبی است شرعی که کوتاهی‌کردن از آن به بهانه انتظار برای ظهور مهدی صحیح

۱. که روایات مربوط به آن را در جایگاهش خواهیم آورد.

۲. مراجعه شود به شأن الشروط الإمام فی المدرسة السنیة، الإمامة العظمی عند أهل السنة و الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، دار طبیة، الریاض، ص ۲۳۳ و بعد.

۳. در خصوص امام مهدی (علیه السلام) بیش از آنچه به شماره آید کتاب نوشته شده است؛ به‌عنوان مثال المهدی للمقدم، ص ۷۴ و بعد از آن، سی مؤلف را با نام کتاب‌هایشان ذکر کرده است؛ اما عبدالمحسن عباد سی‌وشش پیشوا که احادیث مهدی را گردآوری کرده‌اند در بحث «عقیده اهل سنت و تأثیر آن در خصوص مهدی منتظر» بیان کرده است. مراجعه شود به: کتب و رسائل عبدالمحسن بن حمد العباد، ص ۲۷۹ و بعد از آن.

نیست.^۱

حال، چه چیز است که مهدی را معشوق و منتظر، قرار داده است؟! برایش کتاب‌ها نوشته‌اند، نسل‌ها منتظرش مانده‌اند و بسیاری از بلندپروازان و معترضان به وضعیت اجتماعی، شخصیتش را مدعی شده‌اند. این در حالی است که -طبق آنچه تفکر اهل سنت به آن معتقد است- دین کامل شده و آنچه پیامبر از قرآن و سنت به جا گذاشته است به‌طور کامل کفایت می‌کند. عبدالله آل محمود -با این سخن خود- از تنگنای عقلی اهل سنت چنین تعبیر می‌کند:

«معتقدیم که رسول خدا پس از خود، علم و دینی به ارث نگذاشته است که امید باشد پس از وی به دست مهدی حاصل شود و به دست بیاید؛ زیرا یقیناً خداوند سبحان، دین را برایمان کامل و نعمت را با فرستادن این نبی بزرگوار بر مسلمانان تمام کرد: ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (رنج‌های شما بر او گران است. بر هدایت) شما حریص و با مؤمنان، رؤوف و مهربان است. [توبه، ۱۲۸] و خدا در کتاب روشن خویش چنین نازل کرده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم). [مائده، ۳] پس از کامل شدن، جز نقص نیست؛ و پس از اسلام، جز کفر نیست؛ و قطعاً با وجود کتاب پروردگاران و سنت پیامبران، ما در بی‌نیازی بزرگی از دینی که مهدی منتظر برایمان بیاورد قرار داریم! چراکه مهدی فرشته‌ای مقرب یا پیامبری فرستاده شده نیست و دین ما نیز که با کتاب پروردگار و سنت پیامبران آمده، ناقص نیست تا مهدی کاملش کند! ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (و سخن پروردگارت به‌راستی و عدالت سرانجام گرفت. هیچ تغییردهنده‌ای برای کلمات او

نیست و او شنوای داناست). [انعام، ۱۱۵]»^۱

حال اگر مهدی فرستاده‌ای از سوی خدا نباشد و به طریقی به آسمان متصل نباشد و مجتهد نیز نباشد و حتی همان طور که بعضی چنین گفته‌اند،^۲ پیرو مجتهدان نیز باشد، پس طبق طرز تفکر اهل سنت، چرا او مهم است؟! و چرا آمال و آرزوهایی به وی گره خورده است؟! و چرا جایگاهی استثنایی و توجیه‌ناپذیر به او داده شده است؟!

این برای اهل سنت که به امامت به آن صورتی که شیعه ایمان دارند، اعتقاد ندارند، معضل عقلی بغرنجی محسوب می‌شود؛ به‌عنوان مثال نظام فکری اهل سنت می‌پرسد: چگونه وجود شخصیتی که در آخرالزمان می‌آید و به‌دست او اموری محقق می‌شود که به‌دست دیگران - حتی پیامبران - محقق نشده، توجیه‌پذیر است؟ و سیستم اعتقادی‌ای که بر امر مهدی احاطه پیدا کرده است پاسخی نمی‌یابد که این نیاز را برطرف کند.

استحکام مضامینی که متون روشن واردشده در خصوص مهدی را در خود دارند از یک سو، و بسیار بودن این متون از سوی دیگر، این عقیده را بر تفکر سنی واجب می‌کند؛^۳ ولی نبود سبک‌وسباقی در نظام اعتقادی اهل سنت که بتوان تنظیمش کرد یا آن را در چهارچوبی قرار داد، آن را در معرض اتهام و انتقاد قرار می‌دهد و به همین دلیل طرز تفکر سنی در این مقام بین رد کردن و قبول با احتیاط متوقف می‌شود.

۱. لا مهدی ینتظر بعد الرسول محمد خیر البشر، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲. نظر «مقدم» این است که مهدی یکی از احیایاران دین است که ملتزم به عقیده سلفی‌گری است! مراجعه شود به المهدی، ص ۴۵۰.

۳. محمد ابراهیم مقدم در مقدمه چاپ دهم کتابش می‌گوید: «اما بعد، جریان مهدی، پیوسته تبدیل به جریانی چالش‌برانگیز شده است و شاید منبع نفوذ آن در وجدان امت اسلام و استقرار آن در تفکرات و تکرارش در طول تاریخ، به متن صریح رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خصوص وجود داشتن وی بازمی‌گردد که امید و آرزوها و بشراتی ایجاد می‌کند و از دوره‌ای جدید خبر می‌دهد که زمین پر از عدل و رفاه می‌شود بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است؛ و به همین دلیل توصیف «منتظر» را به لقب «مهدی» اضافه کرده‌اند.» المهدی، ص ۵.

نمونه‌ای از مواضع ردکنندگان:

پیش‌تر سخن شیخ محمد ابوزهره را در اعتقاد به مهدی نقل کردیم:

«... و به همین دلیل می‌گوییم این عقیده از نظر اهل سنت از عقاید ثابت شده نیست.»^۱

شیخ مهیب بن صالح بوریی محقق کتاب «عقد الدرر» گفته است:

«اهل سنت اعتقاد دارند که مردی صالح از نسل رسول خدا در آخرالزمان ظاهر خواهد شد که مردم را به حق هدایت می‌کند و از گمراهی می‌رهاند؛ به‌جز اینکه این اعتقاد از نظر آن‌ها جزو اصول مهم دینی محسوب نمی‌شود و صرفاً امری فرعی است.»^۲

و آنچه به این مطلب دلالت می‌کند مطلبی است که شیخ مهیب در قسمت «تقدیم» این کتاب نوشته است:

«تقدیم به تمام عاملین به اسلام که عملشان را برای وجود مصلح یا ظهور منتظر، به تعلیق در نمی‌آورند.»^۳

و محمد رشید رضا گفته است:

«از نظر آنان انکارکننده مهدی از منکران اصول دین محسوب نمی‌شود.»^۴

و در نهایت ابن عاشور می‌گوید:

«واجبات دینی در سه دسته طبقه‌بندی می‌شود: اعتقادات و اعمال و آداب. تصدیق ظهور مهدی در آخرالزمان در هیچ‌یک از این طبقه‌بندی‌ها جا نمی‌گیرد؛ زیرا از اموری

۱. الإمام الصادق حیاته و عصره، آرائه و فقهه، ص ۲۳۹.

۲. عقد الدرر، ص ۱۱.

۳. همان منبع، ص ۵.

۴. فتاوی الإمام محمد رشید رضا، ج ۱، ص ۱۰۸.

نیست که اعتقاد به آن در زمره اعتقادات واجب اسلامی باشد. پس برای مسلمان اعتقاد به ظهور مهدی یا اعتقاد به ظهور نکردنش، یکسان است! و علم به آن از قبیل علوم واجبی نیست که از بزرگان بخواهند، و حتی (چنین کاری) شایسته نیز نیست...؛ اینکه [این مسئله] در هیچ‌یک از این انواع سه‌گانه امور دینی قرار نمی‌گیرد، روشن می‌سازد که این از جمله مسائلی نیست که مسلمانان باید از آن آگاه باشند و به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا این صرفاً مسئله‌ای علمی است، از جمله مسائل متعلق به معارف اسلامی که اخباری از رسول خدا یا از علمای گذشته امت در شأن و جایگاه آن تأثیر داشته است. این مسئله شبیه مناقشه در داستان موسی و خضر است، یا داستان ذوالسویقتین حبشی که سنگ‌سنگ کعبه را تخریب خواهد کرد، یا در علائم و نشانه‌های ساعت (قیامت)، یا مانند آن چیزی است که آثار علما درباره‌اش به بحث روایی و درایت می‌پردازد؛ به این معنی که غور در آن، بحثی علمی است برای گسترش معرفت و تحقیق و پژوهش علوم اسلامی برای کسی که وقت فراغت دارد.»^۱

اکنون سخنانی از کسانی که مهدی را به‌عنوان عقیده پذیرفته‌اند خواهیم آورد و می‌بینیم که برخی درست در نقطه مقابل کسانی که تفکر مخالف دارند قرار گرفته‌اند. اگر محمد ابوزهرة گمان برده که اعتقاد به مهدی از نظر اهل سنت اعتقادی نیست که به آن اقرار داشته باشند، احمد بن محمد بن صدیق از سفارینی چنین نقل کرده است:

«ایمان به خروج مهدی، همان طور که اهل علم به آن اقرار دارند و در عقاید اهل سنت و جماعت مدوّن شده است، واجب است.»^۲

آنچه سفارینی گفته و محمد بن صدیق و دیگران به آن اقرار کرده‌اند، گفتاری است مجمل که برای تفسیر و پی‌بردن به حقیقت آن به جملات دیگری نیاز است.

۱. تحقیقات و أنظار، ص ۴۹ و ۵۰.

۲. إبراز الوهم المکنون، ص ۴۳۶؛ المهدی للمقدم، ص ۹۰.

شیخ «محمد عربی فاسی» شعری به قرار زیر دارد:

و از علائم قیامت که خبرش صحیح است

از پیامبر، حقی که انتظارش می‌رود

و خبر مهدی نیز که وارد شده است

که بسیار بودن نقلش، یاری‌اش کرده است^۱

تویجری در پاسخ به ابن‌محمود قطری که قبول ندارد ایمان به امام مهدی (علیه السلام) مانند ایمان به پروردگار و ملائکه و رستاخیز پس از مرگ و ایمان به بهشت و جهنم است،^۲ می‌گوید:

«سخن درباره قیام مهدی در آخرالزمان، مانند سخن درباره دیگر علائم قیامت است؛ مثل خروج دجال، نزول عیسی بن مریم، خروج یأجوج و ماجوج، خروج دابة الارض، ظهور دخان، طلوع خورشید از مغرب، وقوع خسوف‌های سه‌گانه در مشرق و مغرب و جزیره‌العرب و خارج شدن آتشی که مردم را به محشر سوق می‌دهد؛ همچنین اینکه رود فرات گنجی یا کوهی از طلا را آشکار می‌کند. خروج قحطانی و جهجاه، و خلیفه‌ای که دارایی‌ها را بسیار بذل و بخشش می‌کند و اصلاً شمارش نمی‌کند! ایمان به تمام این‌ها واجب است؛ چون صدورشان از پیامبر ثابت شده است.»^۳

و از قحطلوی در خصوص عقیده مشهورش نقل شده که گفته است:

«و ما به علائم قیامت، از خروج دجال و نزول عیسی بن مریم از آسمان ایمان

۱. و ما من الأشراف قد صحَّ الخبر / به عن النبي حق ينتظر

و خبر المهدی ایضا ورد / ذا کثرة فی نقله فاعتضدا

المهدی للمقدم، ص ۹۲.

۲. مراجعه شود به الاحتجاج بالآثر، ص ۱۸۲.

۳. همان منبع، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

داریم.»^۱

دکتر صالح بن فوزان الفوزان گفته است:

«از آنجا که علاماتی وجود دارند که پیش از وقوع و نزدیک به روز قیامت رخ می‌دهند و به این علائم «شروط ساعت» گفته می‌شود، جا دارد که مهم‌ترینشان را یادآور شویم؛ زیرا ایمان به آن‌ها واجب است و از اصل و ریشه‌های اعتقاد محسوب می‌شود.»^۲

این متون به توجیه یا روشی ابتکاری اشاره می‌کند که طرز تفکر سنی برای ایجاد توافق بین عقیده به مهدی و نظام اعتقادی اهل سنت ایجاد کرده است؛ پس طبق این متون جادادن ایمان به مهدی در سیستم اعتقادی اهل سنت به شرطی که از علائم قیامت باشد، ایمان محسوب می‌شود.^۳

متون دیگری نیز هست که نیاز به تأویل یا تأویل‌های دیگری دارد که میان عقیده به مهدی و مجموعه اعتقادی اهل سنت سازگاری برقرار کند. نمونه‌ای از این دست متون:

آلبانی می‌گوید:

«خلاصه کلام: عقیده قیام مهدی، عقیده‌ای اثبات‌شده و متواتر است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم صادر شده و ایمان به آن واجب است؛ چون از امور غیبی است و ایمان به آن از صفات پرهیزگاران است! همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْمَ دَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (الف لام میم، این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنماست * آنان که به غیب ایمان می‌آورند). و انکار آن جز از جاهل یا ستیزه‌جو بر نمی‌آید. از خداوند متعال مسئلت

۱. إقامة البرهان، ص ۱۷.

۲. الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد و الرد على أهل الشرك و الالحاد، د. صالح بن فوزان الفوزان، وكالة الطباعة و الترجمة، الرياض السعودية، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق. ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. بیشتر کتاب‌هایی که در حال حاضر می‌توان مبحث مهدی را در آن‌ها یافت، کتاب‌هایی هستند که علائم قیامت را بررسی می‌کنند که تعدادی از آنان در فهرست منابع وجود دارد.

دارم که ما را بر ایمان به آن و هرآنچه در کتاب و سنت صحیح است بمیراند.»^۱

همچنین می‌گوید:

«و از آنان - که در میانشان برخی از خاصه (اهل علم) وجود دارند- کسانی هستند که آنچه را از عامه حکایت کرده‌ایم خرافه می‌دانند؛ ولی چنین می‌پندارند که این امر، لازمه اعتقاد داشتن به قیام مهدی است؛ پس او را انکار کرده‌اند! و مصداق این مثل شدند که: "و مرا با چیزی درمان کرد که خودش درد بود!" مثل آنان شبیه معتزله است که "قَدَر" را انکار می‌کنند؛ زیرا طایفه‌ای از مسلمانان اعتقاد به "جبر" دارند! پس آنان به این ترتیب آنچه را اعتقادش واجب است باطل می‌کنند؛ در حالی که نمی‌توانند "جبر" را محکوم کنند! گروهی از آنان چنین می‌بینند که سرتاسر تاریخ اسلامی از اعتقاد به مهدی سوءاستفاده‌های بدی شده است! غرض‌ورزان و ابلهان بسیاری ادعای (مهدویت) داشته و فتنه‌های تاریک و سیاهی ایجاد کرده‌اند. از آخرین این فتنه‌ها، فتنه مهدی سعودی (جهیمان) در حرم مکه بود؛ بنابراین برای ریشه‌کن کردن این فتنه‌ها راهی جز انکار این عقیده درست پیدا نکردند! شیخ غزالی بعد از کلام پیشین خویش- به این مطلب اشاره کرده است! مثل این افراد مثل کسانی است که نزول عیسی در آخرالزمان را با وجود احادیث صحیح و متواتر انکار می‌کنند؛ زیرا برخی از افراد دجال و دروغ‌گو چنین ادعایی کرده‌اند؛ مثل میرزا غلام احمد قادیانی. برخی به صراحت (مهدی را) انکار کرده‌اند- مثل شیخ شلتوت- و با قاطعیت گفته‌اند هرکس اعتقاد به مهدی را منکر شود آن^۲ را نیز منکر شده است. برخی نیز این مطلب را به‌طور تلویحی بر زبان رانده‌اند؛ گرچه به صراحت بیان نکرده‌اند! مثل این گروه از انکارکنندگان- از نظر من- مانند کسی است که به بهانه اینکه برخی فرعون‌ها ادعای خدایی می‌کنند، الوهیت خدا را انکار می‌کند! آیا کسی هست که یادآور شود؟!»^۳

۱. مقالات آلبانی، ص ۱۱۰.

۲. اشاره به عقیده نزول عیسی در آخرالزمان. (مترجم)

۳. سلسلة الأحادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدها، محمد ناصرالدین آلبانی، مکتبة المعارف، الرياض، ج ۴،

بن باز، به پرسشی که از او شده، چنین پاسخ گفته است:

«پرسش: کسی را می‌شناسیم که مسیحِ دجال، مهدی، نزول عیسی و یاجوج و ماجوج را منکر می‌شود و هیچ اعتقادی به این‌ها ندارد و ادعا می‌کند احادیثی که در خصوصشان وارد شده است صحیح نیست؛ با علم به اینکه وی در علم حدیث و نظیر آن، چیزی نمی‌داند. با او در این امور به وسیلهٔ علما به مناقشه پرداختیم؛ ولی گمان می‌کند تمام احادیث وارد شده در این خصوص دروغ‌هایی است که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم بسته و به اسلام اضافه شده است. در حالی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و واجبات را انجام می‌دهد. حکمش چیست؟ خداوند توفیق‌تان دهد.

پاسخ: چنین شخصی پناه بر خدا. کافر است؛ زیرا مسئله‌ای ثابت شده از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) را انکار کرده است. اگر اهل علم برای او روشن و واضح کرده باشند و با این وجود بر تکذیب و انکار اصرار ورزد، کافر محسوب می‌شود! زیرا هرکس رسول خدا صلی الله علیه و سلم را تکذیب کند کافر است و هرکس خدا را تکذیب کند کافر است. در حالی که این اخبار از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) دربارهٔ نزول عیسی بن مریم از آسمان در آخر الزمان، خروج یاجوج و ماجوج و خروج دجال در آخر الزمان و آمدن مهدی صحیح و متواتر است. تمامی چهار امر اثبات شده‌اند: مهدی در آخر الزمان زمین را پر از قسط و عدل می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است، نزول عیسی بن مریم، خروج دجال در آخر الزمان و خروج یاجوج و ماجوج؛ تمامی این‌ها با احادیث صحیح و متواتر از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) ثابت شده است. پس انکار آن‌ها کفر و گمراهی است! از خدا عافیت و سلامت می‌خواهیم.

دجال، مسیح بن مریم و یاجوج و ماجوج: در این سه مسئله شک و تردیدی وجود ندارد. احادیثی از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) دربارهٔ آن‌ها متواتر نقل شده است. اما دربارهٔ مهدی نیز روایات به تواتر رسیده‌اند و بیش از یک نفر گفته‌اند که این اخبار از پیامبر (سلام و صلوات بر او) متواتر رسیده است؛ ولی برخی در این اخبار اشکال می‌گیرند و بر آن

توقف می‌کنند. اما در حکم به کافر بودن برای کسی که فقط منکر مهدی شود درنگ وجود دارد!

اما کسی که دجال یا مسیح بن مریم یا یاجوج و ماجوج را انکار کند، در کفر چنین شخصی شکی وجود ندارد و توقفی برایش نخواهد بود و توقف در (کفر) فقط در خصوص کسی است که تنها مهدی را منکر شود. در خصوص کفر و ارتداد چنین شخصی از اسلام، گفته شده توقف می‌شود؛ زیرا طبق آنچه گفته شد کسانی نیز پیش‌تر بر آن اشکال گرفته‌اند؛ و اظهر و اقرب در این باره، کفر اوست. اما در خصوص آنچه به یاجوج و ماجوج و دجال و مسیح بن مریم تعلق دارد، کافر محسوب می‌شود. از خدا عافیت می‌طلبیم.»^۱

شیخ احمد بن حجر شافعی در پاسخ به پرسشی که درباره طایفه‌ای از هند پرسیده‌اند که آن‌ها به شخص مرده‌ای به‌عنوان مهدی اعتقاد دارند و به منکر او کافر می‌گویند^۲ گفته است:

«... اگر صراحتاً سنت را انکار کنند به کفر و ارتدادشان حکم خواهد شد و همان طور که گذشت. کشته خواهند شد؛ ولی اگر انکار سنت را به‌جهت دشمنی با پیشوایان اسلام و دانشمندان بزرگ احکام و چراغ‌های هدایت و ستارگان در تاریکی‌ها انجام داده باشند، حکم آنان تعزیر^۳ شدید و بی‌آبرو کردن است، به‌صورتی که قاضی صلاح می‌داند؛ به‌دلیل بزرگی جرم، زشتی راه و فساد عقیده‌شان...»^۴ تا انتها.

در خصوص همین طایفه، محمد بن محمد خطابی مالکی و احمد ابوالسرور بن صبا

۱. فتاوی نور علی الدرب، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

۲. مراجعه شود به البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، علی بن حسام‌الدین، ت، احمد علی سلیمان، دار الغد الجدید (چاپخانه آینده نوبین)، المنصورة، مصر، چاپ اول، ۲۰۰۳/۱۴۲۴، ص ۱۰۷.

۳. مجازات کردن. (ویراستار)

۴. همان منبع، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

حنفی، مشابه ابن حجر شافعی فتوا داده‌اند^۱ و یحیی بن محمد حنبلی چنین فتوا داده است:

«... اما کسی که مهدی موعود را تکذیب کند، پیامبر (سلام و صلوات بر او) به کفر چنین شخصی خبر داده است و اگر این طایفه گمراه به تکفیر اهل اسلام بسیار اصرار ورزند، از امت اسلام خارج خواهند شد؛ پس برای هر پیشوا یا هر حاکم اسلامی که چنین مقامی را داشته باشد - خداوند دین را با آنان تأیید کند - لازم است احکام افراد مرتد را بر آن‌ها پیاده کند.»^۲

توبجری می‌گوید:

«در مجله‌ای به نام "المسلمون" مقاله‌ای از عبدالکریم خطیب دیدم که آنچه را از روایات رسول خدا (سلام و صلوات بر او) درباره ظهور مهدی در آخرالزمان رسیده، منکر شده است؛ همچنین اخبار مربوط به خروج دجال و نزول عیسی بن مریم؛ و این یقیناً جرأتی بسیار عظیم و بزرگ است! زیرا انکار احادیث ثابت شده از پیامبر (سلام و صلوات بر او) و مقابله کردن با این احادیث، با انکار و به دور انداختنشان، دلالت بر بی‌احترامی و توهین به گفتار رسول خدا (سلام و صلوات بر او) دارد و مستلزم مخالفت و دشمنی با او و رفتاری غیر از رفتار با مؤمنان است.»^۳

ایمان به مهدی، طبق این متون، واجب و ضروری است؛ زیرا از جمله روایات [قطعی] از پیامبر (سلام و صلوات بر آل او) محسوب می‌شوند و در اینجا هیچ ارتباط خاصی با شخص امام مهدی وجود ندارد. پس ایمان به او - در حقیقت و در ذات خود - فرعی است از ایمان به پیامبر (سلام و صلوات بر آل او) و آنچه از وی صادر شده است.

از جمله روش‌های تأویل، آن چیزی است که شیخ محمد فهیم ابوعبیه با این سخنان در پیش گرفته است:

۱. مراجعه شود به فرق الهند المنسبة للإسلام، ج ۱، ص ۳۰۰ و بعد از آن.

۲. همان منبع، ص ۳۰۲.

۳. إقامة البرهان في الرد علي من أنكر خروج المهدي و الدجال و نزول المسيح في آخرالزمان، ص ۳.

«آری، احادیث در اثبات حقیقت مهدی صحیح‌اند؛ ولی آن‌ها را تأویل می‌کنیم به اینکه مهدی، رمزی برای خیر و هدایت و صلاح است.»^۱

به این معنا که او با وجود احادیث بسیاری که وی را به‌عنوان یک شخصیت، مشخص کرده‌اند، این مسئله را نمی‌پذیرد که مهدی شخصیتی معین باشد!

و باوجود پاسخ‌گفتن برخی از اهل سنت به این مقاله و نکوهش نویسنده‌اش،^۲ این گفتار به‌واقع، بسیار به طرز تفکر آن‌ها نزدیک و از عقیده‌شان حاصل شده است! مانعی ندارد به نمونه‌ای از منابع آنان که منجر به طرز تفکر ابوعبیده شده است بپردازیم؛ حتی اگر قابل درک نباشد! تویجری در پاسخ به اشکال ابن‌محمود قطری که گفته است اسم مهدی و اوصاف مذکورش در روایات میان منتسبین به حسن و حسین بسیار زیاد شده است و به‌دنبال آن امکان سوءاستفاده بعضی دروغ‌گویان مدعی وجود دارد،^۳ نکته‌های مهمی را بیان می‌دارد؛ از جمله:

«صورت چهارم: اینکه گفته می‌شود آن مهدی که در آخرالزمان خروج می‌کند نه به این دلیل که از اهل بیت پیامبر است و نه اینکه اسمش محمد بن عبدالله است و نه اینکه بینی بلندی دارد، مهدی نامیده نمی‌شود؛ بلکه تنها به‌دلیل صالح‌بودنش و عمل کردن به سنت پیامبر، مهدی نامیده می‌شود؛ همچنین به‌دلیل شبیه‌بودن اخلاقش به اخلاق پیامبر و انتشار عدل و داد و از بین بردن ظلم و جور؛ و هرکس اعمالش خلاف آنچه بیان کردیم باشد مهدی نخواهد بود؛ هرچند از اهل بیت پیامبر و اسمش محمد بن عبدالله باشد و بینی بلندی نیز داشته باشد! زیرا اگر اعمال آن فرد با آنچه رسول خدا درباره مهدی خیر داده است مطابق نباشد چنین مواردی مفید نخواهند بود.»^۴

۱. المهدی للمقدم، ص ۱۷۶.

۲. مراجعه شود به همان منبع، ص ۱۷۶؛ دایرة‌المعارف فتن و ملاحم، ص ۵۹۴.

۳. مراجعه شود به الاحتجاج بالآثر، ص ۵۳.

۴. همان منبع، ص ۵۵.

شاید متوجه شده باشید که چگونه طرز تفکر سنی در منطقه‌ای که شیخ ابوعبیه به آنجا رهسپار شده، دچار لغزش شده است؛ زیرا تصور شیخ از وضعیتی که مهدی با آن به صورت دقیق و قطعی تشخیص داده می‌شود^۱ با شکاف‌ها و نقص‌هایی پیچیده شده است که چیزی برای پرکردنش ندارد. پس این سخن تویجری که مهدی به دلیل صالح بودن و علم به سنت پیامبر تا انتهای سخن- مهدی نامیده می‌شود، بابتی را برای داخل شدن هرکسی می‌گشاید که با این ضابطه و حکم کلی توصیف می‌شود یا گمان می‌شود از چنین توصیفات برخوردار است! و در نتیجه «مهدی» رمز و نمادی برای بیش از یک شخصیت معین خواهد شد!

۱. در آینده درباره این موضوع بیشتر توضیح خواهیم داد.

دو مسئله برای بیان حقیقت اعتقاد اهل سنت به مهدی (علیه السلام)

۱. مسئله انتظار

مسئله انتظار، از جمله مسائلی است که می‌توان از طریق آن، حقیقت و عمق و اصالت ایمان به مهدی را در طرز تفکر اهل سنت به بوته آزمایش گذاشت.

تفکر سنی از کلمه «انتظار» مفاهیمی مترادف با رفع مسئولیت و سستی و ترک عمل را درک می‌کند و بر اساس این فهم از انتظار، این طرز تفکر به دو موضع‌گیری تقسیم می‌شود: یک موضع‌گیری که تنها انتظار را منکر می‌شود و موضع‌گیری دیگری که به انکارکردن انتظار بسنده نمی‌کند؛ بلکه اعتقاد به مهدی را نیز منکر می‌شود؛ اعتقادی که بنا به تصورش - ریشه‌ای است که انتظار بر آن رویده است؛ همان انتظاری که به معنی تنبلی و خودخوری است.

محمد ناصرالدین آلبانی می‌گوید:

«جایز نیست مسلمانان عمل به اسلام و برپایی حکومتش بر روی زمین را ترک گویند؛ به بهانه انتظار برای خروج مهدی و نزول عیسی، با ناامیدی از آن‌ها یا این پندار که قبل از این دو نفر چنین امکانی وجود ندارد! این توهمی بی‌هوده و یاسی بی‌معناست. خداوند متعال یا فرستاده‌اش فرموده‌اند که اسلام و حاکمیتش بازگشتی روی این زمین ندارد، مگر فقط در زمان این دو نفر! پس جایز است اگر مسلمانان اسباب لازم برای این کار [حکومت] را داشتند، پیش از این دو نفر تحقق بخشند؛ به دلیل این سخن حق تعالی:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱ (اگر خدا را یاری کنید، یاری‌تان می‌کند و

گام‌هایتان را استوار می‌سازد) و ﴿وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۱ (و قطعاً خدا هر کس که او را یاری کند، یاری می‌دهد و به راستی خدا توانای شکست‌ناپذیر است). و این توهم از قوی‌ترین دلایلی است که بعضی از اساتید بزرگ و نویسندگان معاصر را بر این داشته است که احادیث مهدی و عیسی را با وجود کثرت و تواترشان- انکار کنند، آن هم هنگامی که از این خیال‌پردازان، سستی و ترک‌عمل برای عزت اسلام را مشاهده کرده‌اند.^۲

محمد احمد بن اسماعیل مقدم در کتابی تحت‌عنوان «مهدی ما منتظر نیست» مطلب زیر را به نگارش درآورده است:

«اگر مفهوم "انتظار" در توصیف مهدی به اینکه «او مورد انتظار است» به معنی به‌تأخیر انداختن تمام کوشش‌ها و تعطیلی همه کارهایی که موجب تثبیت اسلام و بالابردن پرچمش و اعتلای کلمه اسلام به‌بهانه چشم‌انتظار بودن تولد مهدی یا منتظر خروجش بودن- باشد پس مهدی ما -اهل سنت- منتظر نیست؛ اما اگر "انتظار" صرفاً به معنی چشم‌انتظار بودن برای ظهور وی به‌عنوان شرطی از علائم قیامت، و بشارت و شادمانی برای آن باشد- همان‌طور که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت شده است که فرمود «شما را به مهدی بشارت می‌دهم»- همان بشارتی که بذر امید را در صحرای ناامیدی بکارد، حرجی در آن نخواهد بود؛ البته اگر اعمال شرعی به‌بهانه قیام وی متوقف نشود...»^۳ تا انتها.

و مطلب بسیار سنگین و اهانت‌آمیزی نوشته است:

«و مهدی باید آن هنگامی که خداوند عزوجل برای آمدنش مقدر فرموده است بیاید،

۱. حج، ۴۰.

۲. قصه مسیح دجال، ص ۳۶.

۳. فقه أشراف الساعة، الدار العالمية، مصر، چاپ ۶، ۱۴۲۹/۵/۲۰۰۸م، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

پس مهدی ما منتظر نیست^۱ و امروز مهدی چاره کار نیست؛ بلکه تبلیغ چاره کار است.^۲ بسام جرار در مقدمه کتاب «دولتی اسلامی پیش از مهدی خواهد بود» گفته است:

«اعتقاد به اینکه مهدی همان رهایی بخشی است که خلافت راستین دینی به دست او برپا می شود عقیده ای است که به هیچ متن شرعی صریحی استناد ندارد و تنها خیالاتی است که در زمانه ما بین مردم دست به دست می شود و تعجیبی هم ندارد؛ چراکه بسیاری از مردم از گفته های عالم یا نویسندگانی تقلید می کنند تا به جایی می رسد که تصور می شود حقیقت است! رسوخ چنین اعتقادی، تمام تلاش های مبارک دعوت کنندگان و اصلاح کنندگان و عمل کنندگان را برای برپایی جامعه اسلامی، بی معنا و حتی خانه نشینی و زمین گیر شدن را گوارا می کند! زیرا تا زمانی که مهدی ظهور نکرده است، دیگر عمل کردن سودی نخواهد داشت؛ اما وقتی کار به فرجام خود برسد و مردم درک کنند که مهدی بعد از مرگ یک خلیفه می آید و اینکه خلافت، مقدمه ای ضروری برای آمدن اوست، در این صورت مردم به این اطمینان خواهند رسید که ثمره تلاش های خود را خواهند چید و تفکر مهدویت، تفکری پُر از امید و آرزو، و الهام بخشی برای عمل خلاقانه خواهد بود.»^۳

این گفته ها نهایت بی اعتنایی به حقیقتی واضح و روشن است! حقیقتی که متون نبوی خبر می دهد؛ اینکه کسی که اسلام را در جای جای زمین منتشر و آن را پر از قسط و عدل می کند، فقط مهدی است و نه هیچ کس دیگر. برخی از این متون:

از علی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، یقیناً خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث خواهد کرد که آن را پر از عدل

۱. یعنی «ما منتظر مهدی نمی مانیم». (مترجم)

۲. مهدی، ص ۶.

۳. مهدی مسبوق بدولة الاسلامیة، جواد بحر النشأة، مرکز دراسات المستقبل، فلسطین، چاپ اول، ص ۵، ۲۰۰۹/۱۴۳۰.

می‌کند؛ همان طور که از جور پر شده است.»^۱

از ابوسعید روایت شده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ساعت [قیامت] برپا نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیت من - که بینی بلندی دارد - پادشاه شود. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که پیش از او از ظلم و ستم پر شده است. او هفت سال پادشاهی می‌کند.»^۲

لازمه ایمان به نبوت رسول خدا ﷺ ایمان آوردن به نتیجه‌ای است که این دو حدیث بیان کرده است؛ اینکه این نتیجه نمی‌تواند به دست هیچ کس غیر از مهدی (علیه السلام) تحقق یابد و البته سخن پیامبر ﷺ تخلف‌ناپذیر است، و هرکسی باید چشم‌انتظار مهدی باشد؛ انتظاری که گریزی از آن نیست.

بنابراین مسئله این نیست که اسلام باز می‌گردد یا بر زمین مسلط می‌شود - آن گونه که آلبانی می‌گوید - و مسئله استوار کردن اسلام و برافراشتن پرچمش و اعتلای کلمه‌اش نیز نیست - آن گونه که مقدم می‌خواهد به ما بفهماند - و ماجرا، برپاشدن خلافت بالنده مذهبی به دست اشخاصی که شایستگی‌های لازم را برای اینکه رسول خدا - که از سر هوا و هوس حرفی نمی‌زند و جز آنچه وحی شده است سخن نمی‌گوید - از آنان یادی کند و به آنان بشارت دهد نیز نیست - آن گونه که بسام جرار نظر داده است - این افراد نتایج بسیار بزرگی را که به دست مهدی (علیه السلام) محقق خواهد شد اندک جلوه می‌دهند تا به نتیجه‌ای برسند که بیان کنند آنچه مهدی محقق خواهد کرد امر برجسته‌ای نیست؛ لذا انتظار که از نظر آن‌ها به معنی سستی و ترک عمل است، لازم نیست!

حقیقت این است که نتایج شگفت و بی‌سابقه‌ای که جز به دست مهدی محقق نخواهد

۱. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیح، ص ۲۳۳.

۲. صحیح ابن حبان، تنظیم‌کننده، ابن لبان، الأمير علاء‌الدین بن لبان الفارسی، ت: شعب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ج ۱۵، ص ۲۳۸، ۴۱۴ (ق) ۱۹۹۳ م.

شد، او را منتظر (مورد انتظار) قرار می‌دهد؛ ولی نه آن انتظاری که در تفکر سنی بگنجد! انتظار یعنی آمادگی و زمینه‌سازی برای ظهور یا خروج امام مهدی، و این تمام معانی لازم را در برمی‌گیرد؛ از قبیل عمل و پیاده‌کردن دستورات شرع، دوری از محرّمات، آراسته‌شدن به اخلاق فاضله، و دیگر مسائلی که تحت‌عنوان آماده‌سازی و تجهیز مادی و روانی برای قیام رهبری که اهداف بلندی به‌دستش محقق می‌شود.

چنین مفهومی برای انتظار در نظام اعتقادی اهل سنت نه‌تنها غائب محسوب می‌شود؛ بلکه در چنین چهارچوبی به‌هیچ‌وجه قابل‌تصور نیست! زیرا تفکر مهدوی بر این امر استوار است که قیام مهدی در هر زمانی امکان‌پذیر است. چنین فرضی تنها در چهارچوب نظام فکری و عقیدتی مثل تفکر شیعه قابل‌تصور است؛ تفکری که ایمان دارد خلفای دینی از طرف آسمان منصوب شده‌اند و این خلفا -از جمله مهدی- همیشه وجود دارند و فقط آن‌ها شایسته حکمرانی هستند و مؤمنان برای برپایی حکومتشان باید آن‌ها را یاری دهند، و حاکمان تاریخ یا آنان که خدا منصوبشان نکرده است، مشروعیتی ندارند، هیچ اطاعتی برایشان وجود ندارد و شایسته است مؤمنان در جهت برکنارکردن آن‌ها عمل کنند.

نبود این مفهوم از انتظار که بیان کردیم، در مجموعه اهل سنت، ایمان به مهدی را ایمان به امری پیچیده تبدیل می‌کند که خارج از اراده‌شان است یا ایمان به رؤیایی زیبا در آینده که هیچ تأثیری در آن نخواهند داشت و مادامی که وضعیت به این صورت باشد [انتظار] معنایی نخواهد داشت و هیچ توجیهی برای حضور وی در عرصه آگاهی و عمل وجود نخواهد داشت و حتی دیگر هیچ نیازی در خود نخواهیم دید تا خود را به آن مشغول سازیم! مگر به همان صورتی که ابن‌عاشور -که پیش‌تر نقل کردیم- گفته است: «به این معنی که غور در آن، بحثی علمی است برای گسترش معرفت و تحقیق و پژوهش علوم اسلامی برای کسی که وقت فراغت دارد.» مادام که چیزی در برابر این رؤیای زیبا نداریم، حضور حضرتش از واقعیت و حقیقت به‌دور خواهد بود و این وضعیتی است که باید از آن حذر کرد؛ به همین دلیل «مقدم» در سخنی که پیش‌تر از او نقل کردیم چنین گفته است:

«اما اگر "انتظار" صرفاً به معنی چشم‌انتظار بودن برای ظهور وی به عنوان شرطی از علائم قیامت و بشارت‌دادن به آن باشد همان طور که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت شده است که فرمود "شما را به مهدی بشارت می‌دهم" - بشارتی که بذر امید را در صحرای ناامیدی بکارد، حرجی در آن نخواهد بود؛ البته اگر اعمال شرعی به بهانه قیام وی متوقف نشود.»

بنابراین ذات و جوهره ایمان آن‌ها به مهدی، به رؤیایی در آینده تعلق دارد که همتی را بر نمی‌انگیزاند و حرکتی را باعث نمی‌شود! و در نتیجه چیزی برای تمسک‌جستن به آن فراموشی خواند؛ مگر احادیثی که در شأن او روایت شده است و در شریعت، رد کردن احادیث جایز نیست.

«عریفی» با استفاده از علائم بشارت‌دهنده از قبیل قیام مهدی - چنین تعبیر می‌کند:

«این علائم و دیگر علامات، از شادی مؤمنان و واداشتن آن‌ها به صبر و بشارت‌دهنده به اینکه دین محفوظ و منصور است فراتر نمی‌رود.»^۱

۱. نه‌ایة العالم، محمد بن عبدالرحمن العریفی، ص ۲۰۸، آدرس سایت:

۲. مسئله بسیار بودن مدعیان و فسادى که بعدنباى دارد

دستاوردهاى عظیمى که به دست امام مهدى (علیه السلام) محقق مى شود، ایشان را آرزوى مستضعفان و منتظران کرامت انسانی در تمام مکان ها و زمان ها قرار مى دهد و بسیارى را به دلایل مختلف تحریک مى کند که شخصیت او را به خود نسبت دهند. در طرز تفکر سنى این قضیه بسیار شیوع دارد؛ چراکه قانونى وجود ندارد که مردم را از افتادن در لغزش گاه هاى مدعیان دروغین حفظ کند و راهى قطعى براى شناخت شخصیت حقیقى امام مهدى ندارند،^۱ و این امر باعث مصیبت ها و پیشامدهاى ناگوار بسیارى شده است. احمد امین مى گوید:

«قضیه مهديت، تاریخ اسلام را به بازى گرفت و متأسفانه دو مصیبت بزرگ را به بار آورد: اول، تضعیف شدید جایگاه مسلمانان به دلیل این انقلاب هاى پشت سرهم؛ و دوم، انتشار افسانه ها و خیالات در میان شان.»^۲

عبدالسلام بسیونى نوشته است:

«در چهارچوب عمل گرایى اسلامى، زیر فشار سختى ها و سنگینى کوتاهى ها، عده اى انسان خواب زده، در خواب و خیال، منتظر شاهزاده رؤیابى به شکل و شمایل مهدى هستند که خیالاتشان آن را ساخته و آرزوها و خواب هایشان آن را شکل داده است. به او ایمان دارند، با وجود اینکه تمام قرائن تأکید دارند بر اینکه زمان آن مهدى که در بعضى کتاب هاى اهل سنت به او اشاره شده، هنوز بر ما سایه نیفکنده است؛ بلکه افراد بسیارى هستند که اینجا و آنجا خروج کرده اند و ادعا مى کنند که خود مهدى، با همان شمایل و خصوصیات هستند... و به این ترتیب، بدعت ها و منکرات، براى نابودى سنت،

۱. این جریان را به تفصیل در مباحث آینده بررسی خواهیم کرد.

۲. مهدى و مهديت، ص ۱۱۳.

زاییده می‌شود، و حتی کفر و گمراهی و ارتداد تولید می‌شود.»^۱

این واقعیت آشکار ادعاها و مدعیانی است که طرز تفکر سنی، در تلاش برای جلوگیری از نفوذها و رخنه‌ها، با توسل به گمانه‌زنی‌هایی که به هیچ‌وجه دلیل شرعی برایشان وجود ندارد به آن پناه برده است؛ مانند این گمان که مهدی هرگز از مردم نمی‌خواهد به او مهدی بگویند!^۲ و ادعا نمی‌کند که مهدی است!^۳ یا آن‌گونه که سفیان ثوری گفته است: «اگر مهدی بر تو گذر کرد و در خانه بودی، با او خارج مشو تا مردم بر او اجتماع کنند.»^۴ و دیگر گمان‌هایی که دلیلی برایشان وجود ندارد؛ این همان امری است که حقیقت مهدویت را از دایره آگاهی و توجه خارج می‌کند؛ چه اینکه استحاله در اعتقاد به مهدی، با بی‌اعتقادی به او، در حقیقت یکی است و در آن آگاهی وجود ندارد و پرداختن به هر دو سو، یک معنا می‌دهد.

از دیدگاه شخصی مثل ابن‌محمود قطری بهتر این است که جریان مهدویت دفن شود! زیرا به عقیده او، یاد مهدی باعث فتنه در میان مردم می‌شود و آن‌ها را به دو دسته موافق و مخالف تقسیم می‌کند!^۵ و این سبب فتنه خواهد شد.

تویجری به او پاسخی می‌دهد که حقیقت مهدویت را از تمام خصوصیات زیبایی‌اش جدا می‌کند تا آن را در صف اموری معمولی قرار دهد که به خودی خود مهم نیست. او می‌گوید:

«روایت متقن از پیامبر وارد شده که مهدی به سنت عمل می‌کند و خُلق و خویش شبیه خلق پیامبر است. او زمین را از عدل‌وداد پر می‌کند؛ همان طور که قبل از او پر از ظلم و جور شده است؛ و کسی است دارای چنین صفاتی پسندیده باشد، یادآوری قیامش و

۱. فقه أشراف الساعة، ص ۳۲۲.

۲. مراجعه شود به المهدی للمقدم، ص ۴۵۰.

۳. مراجعه شود به الاحتجاج بالآثر، ص ۳۰۲.

۴. المهدی للمقدم، ص ۸۱.

۵. مراجعه شود به الاحتجاج بالآثر، ص ۱۱۹.

اعمال صالحش، شادی و بشارت را با ظهور سنت و گسترش قسط و عدل و از بین بردن ظلم و ستم به ارمغان می‌آورد.^۱

بنابراین [موضوع مهدویت] متعلق به ظهور سنت است؛ یعنی به این عنوان که می‌تواند از طریق مصادیق دیگری غیر از «مهدی» نیز محقق شود!

می‌گوییم: چنین امکانی - یعنی ظهور سنت به دست شخص دیگری غیر از مهدی - حقیقتاً امکان‌پذیر نیست. گمان‌ها و خیالات مردم چنین فریشتان داده است که بنیان‌نهادن تفکر و دینی خاص، تمثیلی برای محقق شدن سنت است؛ در حالی که چنین تفکری، در حقیقت هیچ ارتباطی با سنت ندارد. اما حقیقت این است که مهدی تنها کسی است که سنت را محقق می‌سازد و به همین دلیل از پیامبر نقل شده است که او به سنت پیامبر عمل می‌کند^۲ و این به جهت مدح و بلندکردن آوازه ایشان است که اگر برای محقق شدن سنت، امیدی به دیگران وجود می‌داشت، هیچ‌وجه معتبری برای بلندکردن آوازه‌اش وجود نمی‌داشت.

این دیدگاهی است که از شأن مهدی می‌کاهد یا حتی آن را کوچک جلوه می‌دهد؛ با او همراه می‌شود و در عین حال از آن سوءاستفاده می‌کند. دیدگاهی است که تمام جریان مهدویت را مصادره می‌کند و بعد از تمام فسادهایی که بر دعوت‌های دروغین مترتب می‌شود، نتیجه‌اش انکارهای شدیدی است که اکنون می‌شنویم. مؤلفی به نام محمد احمد مقدم - که وصف حالش گفته شد - در رویارویی با دورانی که مردم در شک و تردید بسیار بودند، وضعیت را پس از فتنه «مهدی جهیمان» چنین شرح داده است:

«پس از آن جریان، قضیه "مهدی در اسلام" بر سر زبان‌ها افتاد و سخن‌خواص و عوام شد؛ اما بسیاری از خواص (اهل علم) در خصوص این مسئله از عدالت خارج شدند.

۱. همان منبع، ص ۱۱۹.

۲. مراجعه شود به سنن ابوداود، ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، ت: سعید محمد اللحام، دار الفکر للطباعة والنشر و التوزیع، چاپ اول، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، ۱۴۱۰/ق/۱۹۹۰م.

عده‌ای به انکار رسیدند؛ تا آنجا که تمام احادیث صحیح را انکار کردند! و عده‌ای پذیرفتند و در اثبات زیاده‌روی کردند؛ تا آنجا که جعلیات و داستان‌های دروغین را نیز باور کردند. اما عوام، بین تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان، سرگردان و مُردد شدند؛ این اختلاف از طریق صفحات روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که به رشته تحریر درآمده‌اند پایانی نداشت.»^۱

شاید آنچه دکتر عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی در پایان پژوهش خود نوشته است نمونه‌ای خوب برای نشان دادن میزان تأثیر فتنه‌ها و ادعاها در جهت‌گیری عقیده اهل سنت درباره مهدی و تأثیرات بد آن‌ها در راستای خالی کردن این عقیده از تمامی محتوای حقیقی‌اش باشد. وی به وظیفه سیاسی و اجتماعی برای نوشتن این کتاب اشاره می‌کند؛ وظیفه‌ای که بر اساس آن، حقایق متعلق به مهدی را برای مردم بازگو می‌کند تا راه اصحاب فتنه را قطع کند. وی می‌گوید:

«طی بررسی‌های مقدماتی این کتاب، دانستیم در طول تاریخ برای سوءاستفاده از این طرز تفکر، جهت رسیدن به اهداف مختلف، تلاش‌های بسیاری انجام و بر اثر آن‌ها فتنه‌ها و آشوب‌های بسیاری برپا شده است؛ بعضی از مردم -از پایه و اساس- به سمت انکار این تفکر متمایل شدند و عده‌ای نیز در راستای پیچیده و بغرنج کردن و دورکردن آن از واقعیت اجتماعی گام برداشتند؛ تا آنجا که گویی این جریان، ماجرای خیالی بوده است. هر دو طرف در افراط و تفریط گرفتار شدند...؛ ولی به نظرم صحیح این است که تنها یک راه برای خلاص شدن از این معضلات وجود دارد و آن، ایجاد آگاهی و بصیرت فراگیر و کافی میان عوام و خواص و عرضه حقایق در لباسی تازه و نو، به دور از هرگونه افراط و تفریط است. اگر برای جامعه اسلامی اصول صحیح و اثبات‌شده ارائه شود، مدعیان مهدویت و نفوذگرایان و قدرت‌طلبان هرگز نخواهند توانست در قلب و فکر مردم نفوذ کنند تا آن‌ها را به چنین فتنه‌هایی سوق دهند.

می‌توان در این راستا، اموری را که در حین انجام این پژوهش برایم روشن شده است

در قالب مسائل زیر بیان کرد:

۱. بنده هیچ مدرکی در سنت ثابت شده نیافتم که مهدی، مردم را به ایمان به مهدی بودن خودش دعوت می‌کند!

۲. هیچ دلیل صحیحی نیافتم که بیان کند بر مردم واجب است به مهدی به‌عنوان یک فرد مشخص ایمان بیاورند؛ به همان صورت که واجب بوده است به نبوت پیامبران معینی ایمان داشته باشند! به‌عنوان مثال ما از سنت صحیح می‌فهمیم که خداوند در هر صد سال کسی را مبعوث می‌دارد تا امر دین مسلمین را احیا کند؛ ولی با این وجود هیچ‌یک از علما را نمی‌شناسیم که بر مردم واجب کرده باشند که باید به این احیاگران تعیین شده ایمان بیاورند؛ و وضعیت از این فراتر نمی‌رود که مهدی یک نفر از کسانی است که دین اسلام را احیا می‌کنند!

۳. کسی که می‌خواهد به اسلام خدمت کند و پرچمش را برای ایمان و دفاع از آن برافرازد، نیازی ندارد که خود را در ورطهٔ چنین ادعاهایی گرفتار کند. می‌تواند با تلاش‌های مخلصانه‌اش به دین خدا خدمت کند، وقتی خداوند بدون چنین ادعاهایی او را توفیق می‌دهد؛ و پاداش او با خداست و خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

۴. مسلمانان نیازی به شناخت شخص مهدی ندارند؛ بلکه بر آنان واجب است تا حق و عدالت را از هر منبعی که صادر شود یاری کنند و این قضیه اختصاصی به مهدی ندارد.

۵. احادیث ثابت شده و قطعی در این باب اثبات نمی‌کند آن کسی که به او بشارت داده‌اند، خودش را مهدی می‌نامد یا او را با عنوان مهدی مخاطب قرار می‌دهند؛ بنابراین بسیار محتمل است که معنای لغوی این کلمه مدنظر بوده باشد؛ یعنی او مردی صالح است که خداوند به حق هدایتش کرده است؛ همان طور که در بعضی روایات وارد شده: «و امام آنان مردی صالح است.» بر این اساس نمی‌توان به‌طور قطعی منظور حقیقی این احادیث را دریافت، مگر بعد از ظهور برخی از علائمی که امکان تکرار ندارد؛ مثل خروج دجال و نزول عیسی. پس هرکه ادعای مهدویت کند یا موافق چنین ادعایی باشد، خود

این ادعا بهترین دلیل بر جعلی بودنش است و از مقاصد سوء خبر می دهد.»^۱

وظیفه سیاسی و چالش برانگیز مؤلف کتاب را به جایی رسانده است که گمان می کند هیچ دلیلی یافت نمی شود که مهدی مردم را به ایمان آوردن به مهدویت خود دعوت کند و خودش را مهدی بنامد، و نبودن دلیل را به نظر خودش- دلیل واقعی تلقی کرده است؛ به عبارت دیگر -از نظر او- «نبودن»، «بودن» شده است و بر اساس آن چنین حکم می کند که مهدی نمی تواند ادعا کند مهدی است و او حق ندارد مردم را به مهدی بودن خود دعوت کند!

او به همین مقدار بسنده نمی کند و در تضعیف و کوچک شمردن، زیاده روی و حقیقت مهدویت را بسیار تحقیر می کند؛ تا آنجا که او را حلقه ای از زنجیره احیاگرانی قرار می دهد که خداوند در هر صد سال مبعوث می فرماید، بی آنکه متوجه باشد برای این احیاگران تا آنجا که این جریان به نظام اعتقادی اهل سنت مرتبط است- حتی یک درصد از آنچه برای مهدی حدیث وارد شده، حدیث وارد نشده است؛ اما این گفته وی: «مسلمانان نیازی به شناخت شخص مهدی ندارند؛ بلکه بر آنان واجب است تا حق و عدالت را از هر منبعی که صادر شود یاری کنند و این قضیه اختصاصی به مهدی ندارد.» و «بنابراین بسیار محتمل است معنای لغوی این کلمه مدنظر بوده باشد؛ یعنی او مردی صالح است که خداوند به حق هدایتش کرده است.» چه بسا این جملات در دلالت بر اینکه مهدی صرفاً طرز تفکری است که به شرط یاری دادن حق و عدالت می تواند بر هر شخصیتی منطبق باشد نیاز به هیچ توضیح دیگری نداشته باشد! بنابراین منظور از رفتن به سمت معنای لغوی، گسترش دادن دلالت و تعمیم آن و در نتیجه تسری آن به دیگران و از بین بردن خصوصیت اطلاق آن است؛ خصوصیتی که دلالت بر منطبق بودن آن بر شخصی معین دارد تا در گام بعدی به

۱. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة، ص ۳۸۲ و بعد از آن.

پوشاندن آن بر قامت هرکسی منجر شود که وصف هدایتگری در او محقق می‌شود.^۱

۱. دکتر محمد احمد المبیض در پاسخ به سخن محمد ابوعبیه مبنی بر اینکه مهدی و عیسی، رمز و نمادی برای یاری‌دادن حق هستند، می‌گوید: «وی معتقد است احادیث وارد شده در شأن مهدی، عیسی و دجال، به معنی حقیقی‌شان نیستند یا در واقعیت، وجود خارجی ندارند؛ بلکه تنها به معانی نمادینی اشاره دارند! پس [با این برداشت] هر صاحب حقی، مهدی و هر طاغوتی از اهل باطل، دجال خواهد بود و نزاع حق و باطل همان نزاع مهدی و عیسی با دجال است! به این ترتیب او متون را از حقیقتشان دور می‌کند تا با مطرح کردن باب رمز و نماد، هر منازعه و کشمکش حق و باطل را شامل شود! در حالی که باطل بودن چنین تأویلی، روشن و حتی از بدترین تأویل از فرقه‌های باطنیه است. اگر شمشیر تأویل به این شکل بر تمام متون فرود آید دیگر هیچ متنی بر حقیقت خود باقی نخواهد ماند.» دایرةالمعارف فتنه‌ها و ملاحم در علامات ساعت، ص ۵۹۴.

فصل دوم

شخصیت مهدی منتظر؛ از عقیده تا متون

شخصیت مهدی منتظر - آن گونه که احادیث به آن می‌پردازند - شخصیتی برجسته و استثنایی با تمامی معیارهاست. اما به یک دلیل ساده، انعکاس طبیعی مورد انتظار از آنچه متون به تصویر کشیده‌اند در عرصه تفکر اهل سنت دیده نمی‌شود؛ اینکه ساختارهای این طرز تفکر به صورتی برنامه‌ریزی نشده که بتواند تمام ویژگی‌هایی را در خود جای دهد که نقش آن‌ها از بین بردن بیشترین حد ممکن از شکل عقیدتی سنت باشد.

در این فصل به تصویر فخری خواهیم پرداخت که متون برای شخصیت مهدی منتظر ارائه می‌دهند و بازتاب کم‌رنگ آن را در میدان تفکر اهل سنت خواهیم دید، و در عین حال از تفاوت بزرگ بین تصویری که متون ارائه می‌دهد، با انعکاس ذهنی‌شان و عقیده‌ای که از آن‌ها به دست می‌آید، مطلع خواهیم شد.

این بحث در عناوین زیر تنظیم شده است:

- شخصیت استثنایی مهدی؛
- اشارات قرآنی مرتبط با مهدی؛
- مهدی از اهل بیت است؛
- مهدی خلیفه خداست؛
- نماز پیامبر خدا عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام؛

- عصمت مهدی یا تسدید الهی او.

شخصیت استثنای مهدی

ابوداود با سندش از ابوظفیل از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، قطعاً خدا مردی از اهل بیت را مبعوث می‌دارد که آن را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»^۱

این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه مهدی، قَدَر الهی یا سنت الهی است همان طور که دکتر محمد احمد المبیض تعبیر می‌کند^۲ و به عبارت دیگر مهدی امر خداوند است، آن گونه که ابن عباس با این سخن خود تعبیر می‌کند: «روزها و شبها به سر نمی‌آید تا اینکه جوانی از اهل بیت ما بیاید که فتنه‌ها او را به شبهه نمی‌اندازد و او رنگ فتنه نمی‌گیرد. گفتیم: ای ابن عباس، پیرانتان از این کار عاجزند؛ جوانانتان به آن دست خواهند یافت؟ گفت: این امر خداوند است که به هر که بخواهد می‌دهد.» دانی و بیهقی اضافه می‌کنند: «همان گونه که خدا این امر را با ما گشود، امید است آن را با ما به

۱. سنن ابوداود، ج ۲؛ المصنف، ابن ابی شیبیه کوفی، تنظیم و تعلیق، استاد سعید اللحام، دار الفکر، بیروت / لبنان. چاپ اول، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م، ج ۸، ص ۶۷۹؛ و در کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶ و پس از آن آمده است: «۳۸۶۷۴». اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد قطعاً خداوند متعال آن را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من کوه‌های دیلم و قسطنطنیه را مالک شود. ه. از ابوهریره». «۳۸۶۷۵». اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، قطعاً خداوند متعال مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌دارد که آن را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و ستم پر شده است. حم. از علی». «۳۸۶۷۶». اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد قطعاً خداوند متعال آن را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت مرا مبعوث بدارد که اسم او اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که پر از ظلم و جور شده است. د از ابن مسعود». «۳۸۶۸۳». اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند قطعاً مردی از اهل بیت من در آن حکومت خواهد کرد. ط از ابن مسعود» «۳۸۶۸۴». اگر از دنیا فقط یک شب باقی مانده باشد، قطعاً خداوند متعال آن شب را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من بیاید. دیلمی از ابوهریره».

۲. مراجعه شود به دایرةالمعارفی در فتن و ملاحم و علامات ساعت، ص ۶۰۱؛ همچنین ص ۵۹۳.

سرانجام برساند.»^۱ و معنایش این است که قطعاً مشیت خداوند عزوجل بر مهدی تعلق گرفته است که او را در آخرالزمان مبعوث بدارد و آنچه را به دست دیگران محقق نشده است توسط او محقق سازد. او کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است؛ از این رو احادیث نبوی بسیاری بر او تأکید کرده‌اند و حتی از حد توانر نیز گذشته‌اند.

وجود مهدی، تقدیری الهی یا به تعبیر ابن عباس، امری الهی است و شایسته است که ظهورش به بعثت الهی تعبیر شود؛ آن گونه که در حدیث ابوداؤد - که پیش‌تر گفته شد - آمده است: «قطعاً خدا مردی را از اهل بیت من مبعوث می‌دارد.» همچنین در آنچه از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا در آن روز مردی از من یا از اهل بیت من مبعوث شود که اسمش همانند اسم من و اسم پدرش همانند اسم پدر من است.»^۲ قطعاً تعبیر ظهور مهدی به بعثتی الهی، و در چهارچوب نظام اعتقادی اهل سنت امری پیچیده و بسیار نامفهوم خواهد بود و در بیشتر مواقع با تجاهل (اظهار نادانی) یا تأویل با آن رویارو خواهند شد؛ با وجود اینکه احادیث زیادی دلالت می‌کند بر اینکه این تعبیر همان است که مدنظر است.

این نتیجه بزرگ یا به عبارت دیگر خواست و اراده الهی که تمثیل پیروزی خیر و عدالت و ارزش‌های والای بشری علیه ظلم و فساد است، شکی نیست که آتش اشتیاق را در دل‌ها برمی‌افروزد و به همین دلیل به این روز موعود امید بسته و از مهدی، محبوبی منتظر ساخته است؛ از همین رو احادیث بسیاری را می‌بینیم که آهنگ ترغیب به انتظارش و چشم‌انتظار ظهور مبارکش کرده‌اند.

۱. مهدی منتظر در پرتو احادیث و آثار صحیح، ص ۳۴۷.

۲. همان منبع، ص ۲۶۲ و در ص ۲۶۸ از او گفته شده: «نتیجه: حدیث با توجه به قرینه دیگری صحیح است.»

در باب اول از کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» از ابن حجر هیتمی ۶۲ نشانه یا خصوصیتِ واردشده از پیامبر ﷺ متعلق به مهدی گردآوری شده است^۱ و باب دوم این کتاب - که به خصوصیات یارانش اختصاص داده شده است - ۳۹ خصوصیت را برمی‌شمارد؛^۲ اما دربارهٔ پیروان او و کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند، ۵۶ خصوصیت در باب سوم برشمرده شده است^۳ و در پایان کتاب مسائل دیگری را بیان کرده است که راجع به ارتباط با امام مهدی است.^۴

محمد احمد میبض حدیثِ مربوط به برخی علامت‌هایی را که اصطلاحاً با عنوان «قراین و نشانه‌های زمینه‌ساز خروج مهدی» نام می‌برد شرح و بسط داده است؛ طوری که خوانندهٔ این مطلب چنین احساس می‌کند که احادیث واردشده در شأن و منزلت مهدی و دورانش تصویری زنده با جزئیات از جریان امور را به تصویر می‌کشند، دقیقاً به همان صورت که اتفاق خواهد افتاد.^۵ وی موضوع را فقط بر رویدادهای انسانی متوقف نمی‌کند؛ بلکه آن را به وقایع و حوادث کیهانی نیز تسری می‌دهد^۶ و تمامی این وقایع به‌دقت پشت‌سرهم اتفاق می‌افتد؛ به طوری که مواجه‌شدن با شخص دیگری (با این جزئیات) بسیار نادر به نظر می‌آید. همهٔ وقایع کوچک و بزرگ، متعلق به امام مهدی و اموری است که در زمان ایشان جریان خواهد یافت. گویی اخبار غیبی که از زبان پیامبر بیان شده است می‌خواهد همواره به عصر مهدی گره بخوریم. این وقایع را در صفحات تاریخ می‌خوانیم؛ به‌خصوص اگر بدانیم نشانه‌ها صرفاً به آنچه در زمان نزدیک به دوران مهدی اتفاق خواهد افتاد بسنده نمی‌کند و زاویهٔ رصد را به‌گونه‌ای گسترش می‌دهد که

۱. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۲۷ و پس از آن.

۲. همان منبع، ص ۴۷ و بعد از آن.

۳. همان منبع، ص ۵۷ و بعد از آن.

۴. همان منبع، ص ۷۱ و بعد از آن.

۵. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۰۵.

۶. همان منبع، ص ۶۱۱ و بعد از آن.

یک تصویر گسترده و ممتد را از فاصله‌های زمانی دور، متوسط و نزدیک ارائه می‌کند و به ما این احساس را می‌دهد که خط‌سیر تاریخ، با حتمیتی به جلو می‌رود که هدف آن رسیدن به لحظه مهدویت است.

وائل ابراهیم العسود در گفتار خود افق مسئله مهدویت را در پهنه فضایی بزرگ‌تر گسترش می‌دهد و می‌گوید: «اندیشه مهدی یا نجات‌دهنده یا رهایی‌بخش، اندیشه‌ای قدیمی است که تقریباً در میان تمام ملت‌ها وجود دارد.»^۱ و بعد از کنکاش در تجلی‌های مختلف این اندیشه در میراث ملت‌ها، به خلاصه زیر می‌رسد:

«خلاصه کلام اینکه اندیشه مهدویت، تفکری جهانی است که منحصر به ملتی معین یا سرزمینی مشخص نیست و تمام امت‌های دینی سه‌گانه اصلی منتظر پیشوایی هستند که در آخرالزمان قیام خواهد کرد.»^۲

بنابراین مسئله منتظر بودن و انتظار کشیدن، مسئله‌ای است که متون دینی بر آن تأکید می‌کند و به همین دلیل بسیاری از دانشمندان و مدرسان سنی را می‌بینیم که می‌گویند مهدی، منتظر است (کسی است که چشم‌به‌راه اویم) یا کسی است که به او بشارت داده شده یا بشارت رسول خداست؛^۳ همان طور که رسول خدا ﷺ بشارت داده شده از زبان عیسی (علیه السلام) است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۴ (و بشارت‌دهنده به فرستاده‌ای هستم که پس از من می‌آید و نامش احمد است). در حدیث آمده است که گفتند: ای رسول خدا، درباره خودتان به ما خبر بده. فرمود: «بله،

۱. احادیث الواردة في الملحمة الكبرى، مؤسسة انتشارات و توزیع دار الفراق، اردن، چاپ ۱، ۱۴۲۸ / ۲۰۰۸.

ص ۲۱۳.

۲. همان منبع، ص ۲۱۹.

۳. المهدی للمقدم، ص ۸۴ و ۸۵.

۴. صف، ۶.

من دعوت پدرم ابراهیم و بشارت برادرم عیسی هستم.»^۱ پس مهدی این چنین بشارت داده شده و در نهایت، منتظر است. آنچه مشخص است این است که مؤمنان چشم‌انتظار بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و هیچ کدام از آن‌ها بشارت عیسی علیه السلام را سبک نشماردند؛ آن گونه که «محمد احمد اسماعیل مقدم»، بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آمدن مهدی را سبک و بی‌اعتبار می‌شمارد آنجا که می‌پندارد مهدی از نظر اهل سنت، مورد انتظار نیست؛ یا آن گونه که ابن عاشور عمل می‌کند، آن هنگام که ادعا می‌کند غورکردن در مسئله مهدی بشارت داده شده تنها در چهارچوب «بختی علمی برای گسترش معرفت و تحقیق و پژوهش علوم اسلامی برای کسی که وقت فراغت دارد» مجاز است؛ یا آن گونه که پیش از آن‌ها سفیان ثوری گفته است: «اگر مهدی بر تو گذر کرد و در خانه بودی، پس با او خارج مشو تا مردم بر او اجتماع کنند.»^۲ واضح است که مؤمنان منتظر بعثت پیامبر بودند؛ زیرا ایشان شخصیت الهی مورد انتظار بود. انتظار مهدی و آگاهی یافتن برای خروجش نیز به همین صورت، شایسته است؛ زیرا او نیز شخصیتی الهی^۳ و نقطه عطف بسیار مهمی در حرکت دین الهی است. پس شخص ایشان مورد انتظار است، نه به دلیل اینکه نشانه یا علامتی از علائم قیامت است.

محمد احمد المبیض این دیدگاه را چنین به تصویر می‌کشد که بشر به سمت گسترش ظلم حرکت می‌کند تا جایی که زمین پر از ظلم و ستم می‌شود؛ این عاملی است که انتظار

۱. اشراف الساعة، یوسف وایل، ص ۳۱۰، و در پی نوشت می‌گوید: «این حدیث را ابن اسحاق در "السیره" روایت کرده است. مراجعه کنید به "تهذیب سیره ابن هشام" (ص ۴۵)، عبد السلام هارون، چاپ مجمع علمی عربی اسلامی، انتشارات محمد الدایه، بیروت. ابن کثیر در سندش گفته است: «این سند نیکوست.» و شواهد دیگری از وجوهی دیگر بر آن می‌آورد. این روایت را امام احمد در مسند خود روایت کرده است. تفسیر ابن کثیر ۱۳۶/۸ و مسند امام احمد ۱۲۷/۴ و ۲۶۲/۵ با پاورقی الکنز.»

۲. سخنان آن‌ها را در فصل اول این کتاب بیان کردیم.

۳. مضمون تفصیلی عبارت «شخصیت الهی» از متون اهل سنت در مبحث «مهدی خلیفه خداست» تقدیم خواهد شد.

خروج مهدی را افزون می‌کند و شوق و رغبت مردم به او را برمی‌انگیزاند، به این امید که او همان رهایی‌بخشی است که رهایی به‌دست او خواهد بود؛^۱ به‌عبارت دیگر سخن او چنین القا می‌کند که شوق و انتظار، یک امر حتمی تاریخی، یا یک سنت الهی است.

در اینجا، جملات بعضی از علمای اهل سنت دربارهٔ تصورشان از شخصیت امام مهدی (علیه السلام) را نقل خواهیم کرد و سپس به آنچه در احادیث در خصوص اهمیت و شخصیت استثنایی ایشان وارد شده است خواهیم پرداخت.

محمد المقدم می‌گوید:

«باید این تصویر افسانه‌ای اغراق‌آمیز را که برخی گروه‌های گمراه به مهدی و نیز بعضی مدعیان مهدویت نسبت می‌دهند به کناری نهاد و تنها به رافضیان، صوفیان افراطی و جاعلان دروغ‌گو پرداخت! همان طور که لازم است به تصویر واقعی از شخصیت مهدی بسنده کنیم؛ به همان صورتی که او صلی الله علیه وسلم - که از روی هواوهوس سخن نمی‌گوید- به ما خبر داده است؛ همو که مهدی را چنین توصیف فرموده است: «مردی از اهل بیت من است»، «مردی از ماست»، «خلیفه‌ای از خلفای شماست»، «امیرشان مهدی است»، «امامشان مردی صالح است» و... تمامی اوصافش که او را از غلو گمراهان و زیاده‌روی فریب‌کاران به دور می‌سازد و ثابت می‌کند که او حقیقتاً پیشوایی عادل، خلیفه‌ای هدایتگر، اصلاح‌کننده‌ای برای شکوفایی دین و احیای است که عمر طولانی دارد و وظایف تجدیدکننده‌ی دین را به انجام خواهد رساند. سپس از دنیا می‌رود بدون اینکه تا ابد احیاگر دیگری جانشین او شود؛ و به این ترتیب می‌توان در حق مهدی چنین گفت که اگر نشانه‌های محکم و قاطع مبنی بر صحت مهدی‌بودنش وجود نداشته باشد، او زندگی می‌کند و می‌میرد بدون اینکه ثابت شود مهدی است.»^۲

۱. موسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، ص ۶۰۵.

۲. المهدی، ص ۴۵۳ و ۴۵۴.

عبدالمحسن عباد در کتاب خود «پاسخ به کسانی که احادیث صحیح واردشده در باب مهدی را انکار می کنند» می گوید:

«مهدی از دیدگاه اهل سنت از این فراتر نمی رود که پیشوایی از جمله پیشوایان مسلمانان است که عدالت را منتشر می سازند و دین اسلام را پیاده می کنند. او در آخرالزمان متولد می شود، امارت مسلمانان را بر عهده می گیرد، خروج دجال و نزول عیسی بن مریم (سلام و صلوات بر او) از آسمان، در زمان او خواهد بود؛ و دیگر اینکه او معصوم نیست.»^۱

آلبانی می گوید:

«شرع و عقل، هر دو اقتضا می کند که مسلمانان مخلص برای این امر واجب اقدام کنند؛ به طوری که اگر مهدی قیام کند نیازی نباشد که او آنان را برای پیروزی هدایت کند؛ و اگر هم خروج نکرد آن ها به وظیفه خود عمل کرده اند.»^۲

عمر سلیمان الاشقر می گوید:

«اما عقیده اهل سنت و جماعت، با آنچه از احادیث صحیح نقل کردیم موافق است؛ و اینکه مهدی، حاکم صالح هدایتگری است که خداوند او را برای تجدید این دین مبعوث می کند و این دین را توسط او برتری می بخشد.»^۳

وجه مشترکی که با این سخنان دارند این است که از امام مهدی علیه السلام چنین تصویری ارائه می دهد که شخصیتی عادی است که به آسمان متصل نیست و شخص دیگری غیر از ایشان نیز می تواند نقشش را بر عهده بگیرد! [در این تصور] ایشان حاکم صالحی است

۱. کتب و رسائل عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، جد، ص ۵۲۵.

۲. سلسله احادیث صحیح، ج ۴، ص ۴۳.

۳. اليوم الاخير، القيامة الصغرى، د. عمر سلیمان الاشقر، دارالنفائس، عمان، اردن، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق/

که مسلمانان را به مقصد پیروزی راهبری می‌کند و این خصوصیات، گرچه در حد خودش نیکوست، طبیعتاً فقط در وی منحصر نخواهد بود و نمی‌تواند وی را از بسیاری از حاکمانی که می‌توانند با چنین صفاتی وصف شوند تمایز بخشد. این جملات حقیقتی بسیار مهم را از نظر دور داشته‌اند: اینکه مهدی «شخصیتی یگانه» است که متون از او خبر می‌دهند! نه تنها در اسلام بلکه در متون دیگر ادیان نیز به همین صورت است!

مهم‌ترین نکته‌ای که در این گزیده از جملات دیده نمی‌شود یا دست‌کم این جملات به آن اعتراف نمی‌کند این است که مهدی، شخصیتی متصل به آسمان است، تسدید و تأیید شده و از سوی آن دستور می‌گیرد؛ و این یعنی او کسی است که به وی بشارت داده شده و منتظر است (مردم در انتظارش هستند) و این اصل و اساس معنای مهدی بودن اوست. علت این اعتراف نکردن این است که نظام اعتقادی اهل سنت، برای شخصیت‌هایی که به آسمان متصل هستند - غیر از پیامبران - جایگاهی متصور نیست. آنچه ما را به این تفسیر می‌کشاند این است که اندیشهٔ اهل سنت به نقش استثنایی‌ای که مهدی به آن قیام می‌کند معترف است. این نظام اعتقادی به بسیاری از احادیث واردشده‌ای که مضامین متعلق به مهدی را در خود دارند اعتراف دارد. مضامینی از قبیل: اینکه او تمام سنت‌ها را اقامه خواهد کرد؛ تمام بدعت‌ها را از بین می‌برد؛ زمین را پر از عدل و داد می‌کند. همان طور که از ظلم و ستم پر شده است؛ تمام ملت‌ها و ادیان در زمان او در برابر اسلام سر فرود خواهند آورد^۱ و مضامین بسیاری که در احادیث وارد شده است؛ ولی با وجود این اعتراف، ابایی ندارد از اینکه مقام مهدی را تنزل دهد و تنها تفسیر ممکن برای این کاهش منزلت این است که اندیشهٔ اهل سنت، توانایی گنجاندن تصویر واقعی مهدی را در چهارچوب اعتقادی خود ندارد؛ پس ناچار است که ریشه‌های آن را قطع کند و بال‌هایش را بچیند.

۱. قبل المهدی خلافة الراشدة، ص ۱۰۱؛ اشراف الساعة، العلامات الکبری، ص ۳۹. آنجا که از زبان ابن حجر به این حقایق و نیز دیگر حقایق اعتراف می‌کند.

در اینجا احادیثی را نقل خواهیم کرد که دلالت دارند بر اینکه مهدی شخصیتی الهی است و این، چیزی از منزلت انبیا علیهم السلام نمی‌کاهد:

علی بن حسام‌الدین در باب اول کتاب خود «البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان»^۱ احادیث فراوانی در خصوص «ندای آسمانی» آورده است که به خروج مهدی اشاره دارد؛ از جمله:

«ابن ابی‌شبیبه از عاصم بن عمر بجلی نقل کرده است که گفت: یقیناً از آسمان به نام مردی ندا داده خواهد شد؛ انسان ذلیل او را انکار نمی‌کند و مقتدران نمی‌توانند مانعش شوند.»^۲

مقدسی به نوبه خود در فصل سوم از کتابش^۳ بسیاری از احادیث «ندا» را آورده است و ابن‌حجر بعضی از آن‌ها را در کتاب خود - که درباره علامت‌هاست - آورده است^۴ و با وجود اینکه بیشتر آن‌ها را تضعیف می‌کنند، به جهت بسیار بودن این احادیث - از یک سو - و صحت بعضی از آن‌ها^۵ یا حسن بودنشان - از سوی دیگر - پژوهشگر را مطمئن می‌سازد که به‌طور کلی ندای آسمانی واقع خواهد شد.

گمان نمی‌کنم هیچ منصفی تردید داشته باشد که ندای آسمانی، دلیلی محکم بر اهتمام آسمان به امر مهدی است و اینکه او یعنی مهدی - مردی الهی است. اشکالی ندارد گفتار سابق ابن‌عباس را یادآور شویم:

۱. البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، ص ۱۹ و بعد از آن.

۲. همان منبع، ص ۲۰ و در پی‌نوشت گفته است: «با سند حسن (نیکو)». المصنف، ابن ابی‌شبیبه کوفی، ج ۸، ص ۷۰۲.

۳. عقد الدرر، ص ۱۶۵.

۴. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۳۱.

۵. در «البرهان فی علامات المهدی آخرالزمان»، ص ۲۱ حدیثی از نعیم بن حماد آورده است و گفته است: «سندش صحیح است.»

«روزها و شب‌ها به سر نمی‌آید تا اینکه جوانی از اهل بیت ما بیاید که فتنه‌ها او را به شبهه نمی‌اندازد و او رنگ فتنه نمی‌گیرد. گفتیم: ای ابن عباس، پیرانتان از این کار عاجزند؛ جوانانتان به آن دست خواهند یافت؟ گفت: این امر خداوند است که به هرکه بخواهد می‌دهد.» دانی و بیهقی اضافه می‌کنند: «همان گونه که خدا این امر را با ما گشود امید است آن را با ما به سرانجام برساند.»^۱

و این یعنی امر مهدی همان امر خداوند عزوجل است.

از علی بن عبدالله بن عباس روایت شده است که گفت: «مهدی خارج نمی‌شود؛ مگر اینکه نشانه‌ای با خورشید ظاهر شود.»^۲ و از عبدالله بن حواله روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به من فرمود: «ای پسر حواله، وقتی دیدی خلافت سرزمین مقدس رسید، زلزله‌ها، مصیبت‌ها و پیشامدهای عظیمی نزدیک شود و در آن هنگام «ساعت» به مردم، نزدیک‌تر از این دست من به سر توست.»^۳

المببض در شرح خود می‌گوید:

«این حدیث بر ارتباط بین برخی حوادث بزرگ و نزول خلافت در بیت المقدس

۱. مهدی منتظر در پرتو احادیث و آثار صحیح، ص ۳۴۷، و در صفحه ۳۴۹ درباره این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح و موقوف به علی بن عباس است. ابن کثیر در البدایه و النهایه، فقره دومی برای این حدیث آورده و گفته است: این سند نیکوست و تصریح وی در اینجا بر «از ما اهل بیت» روشن می‌کند که به این معنا نیست که مهدی از ابن عباس باشد؛ بلکه به طور کلی از اهل بیت است و به این ترتیب این حدیث با سایر احادیثی که می‌گویند مهدی از فرزندان فاطمه است هیچ تعارضی ندارد.»

۲. المهدي المنتظر في ضوء الحديث والآثار الصحیحه، ص ۲۲۰ و در ص ۲۲۱ گفته است: «اسنادش صحیح و رجالش همگی ثقه و قابل اعتماد هستند»؛ البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، ص ۴۶ از نعیم بن حماد، و در پی‌نوشت گفته است: «با سند صحیح»؛ المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانی، ت. حبيب الرحمان الاعظمی، المكتبة الاسلامی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳/۱۹۸۳م، ج ۱۱، ص ۳۷۳.

۳. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۸۸؛ سنن ابوداود، ج ۱، ص ۵۷۰؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۲۵ و گفته است: «سند این حدیث صحیح است؛ ولی آن دو (بخاری و مسلم) نیآورده‌اند.»

صراحت دارد. عجیب است که این حدیث بروز زلزله و بلاهای مختلف را از امور مهم نمی‌داند و اشاره می‌کند که مقصود، اموری بزرگ‌تر از زلزله‌هاست. پیش‌تر جزئیات مربوط به این رخداد جهانی گفته شد؛ می‌توانید مراجعه کنید. و شاهد اینجاست که نزول خلافت در بیت‌المقدس اشاره به عصر مهدی دارد و از جمله اشاره می‌کند که رویدادهای بزرگی مقدمه‌ساز خروج مهدی خواهد بود.^۱

و در کتاب «القول المختصر» چنین آمده:

«مهدی ما دو نشانه دارد که از زمانی که خداوند آسمان‌ها و زمین را خلق کرد نیامده‌اند: گرفتگی ماه در شب اول ماه رمضان و گرفتگی خورشید در نیمه‌ماه.»^۲

این آیات جهانی -که به تعبیر المبیض- راه را برای قیام مهدی هموار می‌کند. به‌طور قطع و یقین بر استثنایی بودن او تأکید دارد و اینکه شخصیتی الهی است و نمی‌توان او را با مردم عادی مقایسه کرد؛ چه حاکمان و چه مجتهدان!

عبدالرزاق صنعانی با سند از ابوسعید خدری روایت کرده است: «رسول خدا صلی‌الله علیه‌وسلم بلایی را یاد کرد که بر سر این امت می‌آید تا آنجا که هیچ‌کس در برابر ظلم پناهگاهی نمی‌یابد. پس خداوند مردی از خاندانم -از اهل بیت- را مبعوث می‌فرماید و زمین را به‌واسطه او از عدالت پر می‌کند؛ همان طور که از ظلم و جور پر شده است. ساکنین آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند. آسمان تمام قطرات باران را سرازیر می‌کند و زمین تمام آب‌های زیرزمینی را جاری می‌کند تا آنجا که زندگان آرزو می‌کنند ای کاش مردگان بودند [و می‌دیدند].»^۳

۱. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۱۲.

۲. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۵۷.

۳. المصنف، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷؛ مجمع الزوائد، علی ابن ابی‌بکر هیشمی، دار الکتب العلمیه، بیروت/ لبنان، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م، ج ۷، ص ۳۱۴ و گفته است: «این حدیث را احمد با سندهایش و

این حدیث به روشنی می‌گوید که ساکنان آسمان از مهدی خوشنود خواهند شد و اینکه خداوند، با برکت خود برخی از خوبی‌هایی را نمایان می‌سازد که زندگان آرزو می‌کنند ای کاش مردگان بودند [و می‌دیدند]. و مقصود از ساکنان آسمان، فرشتگان هستند؛ کسانی که ﴿لَا يَسْئِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱ (در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او کار می‌کنند). محمد احمد المبیض توضیحی بر این حدیث نوشته و بعد از آنکه بعضی احادیث را مانند این حدیث آورده، چنین گفته است: «این حدیث اشاره به حالت آسایشی بی‌سابقه در کل تاریخ بشریت دارد و گویی از بهشتی کوچک روی این زمین سخن به میان می‌آورد.»^۲

از «مجاهد» نقل شده است که گفت یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم به من چنین حدیثی گفت: «مهدی قیام نمی‌کند تا اینکه «نفس زکیه» کشته شود! پس هنگامی که نفس زکیه کشته شود، ساکنان آسمان و زمین بر آن‌ها خشم خواهند گرفت. پس مهدی به سمت مردم می‌آید. آنان چنان که عروس را در شب زفاف به خانه بخت می‌فرستند او را همراهی خواهند کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ زمین گیاهان خود را خواهد رویاند؛ آسمان بارانش را خواهد باراند و امت من در ولایت او متنعم خواهند بود؛ نعمتی که هیچ‌گاه قطع نخواهد شد.»^۳

حاکم [نیشابوری] از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

ابوبعلی با اختصار فراوان آورده‌اند و رجالش ثقه هستند.» از جمله کسانی که به صحت این حدیث گواهی داده‌اند عبدالله الغماری است، رجوع کنید به المهدی المنتظر، ص ۱۵.

۱. انبیاء، ۲۷.

۲. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۵۲.

۳. المهدی المنتظر فی الضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۱۴ و گفته است: «نتیجه: سند این حدیث صحیح است. رجالش همه ثقه هستند و مجاهد در اینجا به نام این صحابی تصریح نمی‌کند؛ ولی می‌گوید از جماعتی از صحابه (خدا از آن‌ها راضی باشد) شنیده است.»

علیه وسلم فرمود: «در میان واپسین امتم، مهدی خروج می‌کند؛ خداوند باران را بر او نازل می‌کند و زمین گیاهانش را می‌رویاند و مال را به‌طور مساوی می‌دهد و چهارپایان زیاد می‌شوند و امت بزرگ و عزیز می‌شود و [مهدی] هفت یا هشت سال زندگی می‌کند».^۱

از ابوسعید خدری نقل شده است که گفت: ترسیدیم بعد از پیامبران حادثه‌ای رخ دهد؛ از رسول خدا سؤال کردیم؛ پس فرمود: «مهدی در میان امتم قیام می‌کند؛ پنج، هفت یا نه.» زید با تردید عرض کرد: یعنی چه؟ فرمود: «سال.» سپس فرمود: «آسمان را بر آنان پرباران می‌فرستد و زمین هیچ‌یک از گیاهانش را ذخیره نمی‌کند و مال و ثروت انباشته می‌شود.» دوباره فرمود: «مردی می‌آید و می‌گوید ای مهدی، به من عطا کن و به من ببخش.» سپس فرمود: «آن قدر که بتواند در لباسش نگه دارد به او اموال می‌دهد.»^۲

طبرانی از ابوهیره از پیامبر حدیث آورده است که فرمود: «مهدی در میان امتم خواهد بود؛ اگر وقتش کم باشد، هفت [سال]، وگرنه هشت یا نه [سال]. امت من در زمان او چنان از نعمت برخوردار خواهند شد که مثل آن را کسی نداشته است. خداوند آسمان را بر آنان پرباران می‌فرستد و زمین هیچ‌یک از گیاهانش را ذخیره نمی‌کند و ثروت انباشته می‌شود. مردی می‌ایستد و می‌گوید: ای مهدی، به من عطا کن! پس [مهدی] به او می‌گوید: بیا بگیر.»^۳

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۰۱ و گفته است: «سند این حدیث صحیح است؛ ولی آن دو (مسلم و بخاری) آن را نیاورده‌اند.» المهدی المنتظر فی الضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۶۳ و گفته است: «حاکم گفته است: سند این حدیث صحیح است؛ ولی آن دو آن را نیاورده‌اند. ذهبی با او موافق است و آلبانی گفته است: این سند صحیح است و رجالش ثقه هستند. نتیجه: سند این حدیث، صحیح است.»

۲. سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ت، عبدالرحمن محمد عثمان، دار الفکر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، ج ۳، ص ۳۴۳ و گفته است: «این حدیث حسن (نیکو) است.»

۳. المعجم الاوسط، سلیمان بن احمد طبرانی، دارالحرمین، مصر و سوئدان، ۱۴۱۵/۱۹۹۵، ج ۵، ص ۳۱۱ و تویجری گفته است: «هیئتی گفته است: و رجالش ثقه هستند.» الاحتجاج بالاثَر، ص ۱۶.

جابر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل کرده است که ایشان فرمود: «هرکس مهدی را تکذیب کند قطعاً کافر است و هرکس دجال را انکار کند قطعاً کافر است.»^۱ سفارینی در خصوص این حدیث گفته است: «سندش رضایت بخش است.»^۲ ابن حجر هیتمی این حدیث را در مقدمه کتاب خود^۳ ذکر کرده و این نشان می دهد که رضایت بخش بودن آن را پذیرفته است؛ ولی عموم اهل سنت به باطل بودن این حدیث حکم می کنند.^۴

این ها نمونه هایی از احادیث بود و به جهت اجتناب از به درازا کشیدن سخن، از بسیاری دیگر صرف نظر کردم؛ احادیثی که دلالت دارد بر اینکه مهدی، شخصیتی استثنایی یا الهی است. در این شکی وجود ندارد؛ مگر برای کسی که بخواهد بی رویه راه خودش را در پیش بگیرد و عناد و لجابت را ترجیح دهد؛ تنها به این دلیل که چهارچوب اعتقادی که وی به آن ایمان دارد اجازه اعتقاد به شخصیت الهی مهدی را به او نمی دهد!

۱. الإذاعة، ص ۲۰۳.

۲. همان منبع، ص ۲۰۴.

۳. مراجعه شود به القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۲۱.

۴. به عنوان نمونه مراجعه کنید به رسالة الجواب المقنع المحرر، ص ۱۹.

اشارات قرآنی مرتبط با مهدی

اشارات قرآنی مربوط به مهدی در احادیث وارد شده است که تعدادی از آن‌ها را در این مبحث بررسی خواهیم کرد، تا دلالتی روشن و محکم باشد بر اینکه مهدی، شخصیتی الهی است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱ (او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند؛ هرچند مشرکان را خوش نیاید).

در تفسیر این آیه وارد شده است: «از ابوهیره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: این وعده‌ای از سوی خداوند است که اسلام را بر تمام ادیان برتری خواهد داد و این کار در آستانه خروج عیسی کامل خواهد شد.» و سدی می‌گوید: «این هنگام قیام مهدی است. پس کسی باقی نخواهد ماند؛ مگر مسلمان شده باشد یا خراج (جزیه) بدهد.»^۲

و حدیث وارد شده از ام‌سلمه همسر پیامبر- این حدیث را تأیید می‌کند. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «هنگام مرگ یک خلیفه، اختلاف ایجاد می‌شود. پس مردی از اهل مدینه گریزان به سمت مکه خارج می‌شود. مردمی از اهل مکه به سوی او می‌آیند، او را خارج می‌کنند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند؛ در حالی که او مایل به این کار نیست. لشکری از شام به سویش هجوم می‌آورند که زمین، آن‌ها را بین مکه و مدینه در

۱. توبه، ۳۳.

۲. تفسیر فخر رازی، فخرالدین رازی، دار الفکر، بیروت/لبنان. چاپ اول، ۱۴۰۱/۱۹۸۱م، ج ۱۶، ص ۴۲؛ و مراجعه شود به تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، محمد بن احمد قرطبی، د. عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، مؤسسة الرسالة، بیروت/لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۷/۲۰۰۶، ج ۱۰، ص ۱۷۹؛ والکشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ابواسحاق ثعلبی، ت. ابومحمد بن عاشور، دار احیاء التراث العربی، بیروت/لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۲/۲۰۰۲، ج ۵، ص ۳۵ و ۳۶.

"بیداء" در خود فرومی برد! هنگامی که مردم این واقعه را می بینند ابدال (توبه کنندگان) از شام و گردان هایی از عراق نزد او آمده، بین رکن ومقام بیعت می کنند. سپس مردی از قریش ظاهر می شود که دابی هایش از قبیله کلب هستند، به سوی او هجوم می آورند و بر شورش آنان پیروز می شوند. ناکامی برای کسی خواهد بود که غنیمت شورش قبیله کلب را دریابد! او اموال را تقسیم و بین مردم به سنت پیامبرشان عمل می کند. اسلام بر جای جای زمین استوار می شود و هفت سال بین مردم می ماند. سپس می میرد و مسلمانان بر وی نماز می گزارند.»^۱

و حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾^۲ (و به راستی او نشانه ای برای آن ساعت است؛ پس در آن شک نکنید و از من پیروی کنید که این است راه مستقیم).

ابن حجر می گوید:

«مقاتل بن سلیمان و مفسران پیرو او می گویند که این آیه در شأن مهدی نازل شده است و احادیثی که صراحت دارد بر اینکه او از اهل بیت پیامبر است گفته خواهد شد؛ بنابراین، در این آیه دلالتی است بر برکت در نسل فاطمه (علیها السلام) و اینکه خداوند از فرزندان آن دو، پاکان بسیاری قرار خواهد داد و نسل آن دو را کلیدهای حکمت و منابع رحمت قرار خواهد داد؛ و سرش این است که خداوند فاطمه و فرزندان را از شیطان رانده شده حفظ می فرماید.»^۳

و حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ

۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، و در پی نوشت آمده است: «اسلام استوار می شود؛ یعنی به عزت و سلطه سابقش بازمی گردد... و منظور این است که در آن هنگام فتنه و درگیری نخواهد بود.»

۲. زخرف، ۶۱.

۳. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، احمد بن حجر الهیثمی المکی، تعلیق و پی نوشت و مقدمه از عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبه القاهره، مصر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م، ص ۱۶۲.

فِي حَزَائِبِهَا أَوْلِيكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبِي وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱ (و چه کسی ستمکارتر از کسی است که مردم را از ذکر خداوند در مسجدهای الهی بازدارد و برای تخریب آن‌ها تلاش کند. آنان حق ندارند واردشان شوند؛ مگر ترسان و لرزان! در این دنیا برای آنان خواری است و در آخرت، عذابی بزرگ خواهد بود.)

طبری می‌گوید:

«موسی برای ما روایت کرده که بزرگوارانی همچون عمرو و اسباط از السدی چنین نقل کرده‌اند که گفت «در این دنیا برای آنان خواری است» خواری آنان در دنیا چنین است: هنگامی که مهدی قیام کند و قسطنطنیه را فتح نماید، آنان را می‌کُشد! و این برایشان خواری خواهد بود. اما عذاب بزرگ، عذاب جهنم است که برای اهلش تخفیفی نخواهد داشت، و در آن (جهنم) آن‌ها را نمی‌کُشد تا بمیرند.»^۲

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۳ (و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند؛ [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار شده‌اند).

طبری در تفسیر این آیه دو حدیث آورده است: «۲۲۰۸۱- ابن‌حمید چنین برای ما روایت کرده که یعقوب از جعفر از سعید درباره سخن حق تعالی چنین می‌گوید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ﴾ (ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند). این همان لشکری است که زمین، آن‌ها را در «بیداء» در خود فرومی‌برد. یکی از آنان زنده

۱. بقره، ۱۱۴.

۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر طبری، تصحیح و مستندسازی، صدقی جمیل العطار، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ / ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۶۹۹؛ و از او «الحاوی فی الفتاوی»، دار الکتب العلمیه، بیروت/لبنان، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۵۷.

۳. سبأ، ۵۱.

می ماند که به مردم خبر بدهد چه اتفاقی برای همراهانش افتاده است! ۲۲۰۸۲- عصام بن رواد بن جراح روایت کرده است که پدرم گفت: سفیان بن سعید گفت: منصور بن المعتمر از ربیع بن حراش گفت: از حذیفه بن یمان شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی که از فتنه ای که بین مشرق و مغرب پدید می آید یاد می کرد فرمود: آن ها در آن حال هستند که ناگهان سفیانی از سرزمین خشک (وادی یابس) به آنان هجوم می آورد تا اینکه در دمشق مستقر می شود. پس دو لشکر گسیل می دارد: لشکری به سمت مشرق و لشکری به سمت مدینه، تا اینکه در بابل (عراق)، در آن شهر لعنت شده و آن مکان پلید، فرود می آیند. بیش از سه هزار نفر را می کشند و شکم بیش از یک صد زن را خواهند شکافت و سیصد نفر از سران بنی عباس را می کشند. سپس به کوفه سرازیر می شوند و اطرافش را ویران می کنند. سپس متوجه شام شده، حرکت می کنند. پس پرچم او در کوفه به اهتزاز درآید و سپاه زیر آن [پرچم] با دو گروه جنگ کرده، آن ها را می کشند و کسی از وضعیت آنان خبر نمی دهد [چون کسی زنده نمی ماند]. از آنان اسیران و غنایم می گیرند! [سفیانی] لشکر دوم را به مدینه می فرستد و سه شبانه روز آنجا را غارت می کنند. سپس متوجه مکه شده، به سوی آنجا خارج می شوند تا اینکه به «بیداء» می رسند. خداوند جبرئیل را می فرستد و به او می گوید: ای جبرئیل، برو و نابودشان کن. پس با پایش ضربه ای می زند و خداوند آنان را در زمین فرو می برد؛ و این همان سخن حق تعالی در سوره سبأ است که می فرماید ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ﴾ (اگر ببینی آنگاه که سخت بترسند و رهایی شان نباشد). پس جز دو نفر، کسی از آنان باز نمی گردند. یکی بشارت دهنده و دیگری هشدار دهنده. و هر دو از قبیله جهینه هستند. به همین دلیل گفته شده که خبر دقیق نزد جهینه است.»^۱

و درباره حادثه خسف قلم فرسایی می کند و می گوید رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را در رؤیای خود

دیده است و پیامبر از آن در شگفت می‌شود؛ آن هم قرن‌ها پیش از وقوع آن. از عایشه نقل شده که می‌گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگام خواب دست‌وپا می‌زد. عرض کردیم: ای رسول خدا، حالتی در خواب بر شما عارض شد که هیچ‌گاه چنین نشده بود! فرمود: "عجبا از عده‌ای از امتم که مردی از قریش را در خانه به امامت می‌گزینند. او به سوی خانه خدا پناه می‌برد؛ تا اینکه به "بیداء" می‌رسند، زمین آنها را فرو می‌برد!" عرض کردیم: ای رسول خدا! در این راه مردمان دیگر هم هستند؟ فرمود: "بله؛ در بین آنها، هدایت‌یافته، مجبور شده، و در راه‌مانده نیز هست. همگی یک‌جا نابود می‌شوند و [هرکدام] بازگشت متفاوتی خواهند داشت و خداوند بر اساس نیت‌هایشان آنان را برخواهد انگیخت.»^۱

مقدم می‌گوید:

«خداوند مهدی را آماده و برای او زمینه‌سازی خواهد فرمود تا دین الهی را از نو بسازد و امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد. سپس خداوند متعال او را با کرامتی خارق‌العاده تأیید خواهد فرمود و این کرامت، فرورفتن لشکری در زمین است که او را در حالی که به خانه خدا پناه آورده، تعقیب می‌کنند.»^۲

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۳ [قوم موسی] گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و [حتی] بعد از آنکه به‌سوی ما آمدی در رنج و شکنجه بودیم. گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین سازد؛ آنگاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید).

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸.

۲. المهدی، ص ۱۷۴.

۳. اعراف، ۱۲۹.

ابن ابی حاتم با سندش از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «یقیناً ابتدا و انتهای ما اهل بیت است. پس گریزی نیست از اینکه دولتی از بنی هاشم تشکیل شود. پس بنگرید با آنکه از بنی هاشم است چه رفتاری می کنید و این آیه برای چه نازل شده است: ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ (امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین سازد؛ آنگاه بنگرد که شما چگونه عمل می کنید).»^۱

می گویم: امکان ندارد منظور از دولت بنی هاشم حکومتی غیر از دولت امام مهدی (علیه السلام) باشد؛ زیرا آخرین دولت است؛ همان طور که خداوند عزوجل وعده فرموده است که زمین به بندگان صالحش به ارث خواهد رسید. حق تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲ (و به راستی در زبور پس از ذکر [تورات] نوشتیم که این زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد). و این یعنی حکومت صالحان پایانی نیک برای تاریخ زمین خواهد بود.

تمام این اشارات قرآنی بی هیچ تردیدی، دلالت می کنند که مهدی، شخصیتی الهی است. همان طور که در ابتدای این مبحث گفتیم. و اگر برخی سعی می کنند روایاتی را که توضیح دادم. با این بهانه که اینها صرفاً بیانگر نظر گوینده های این روایات است. تضعیف کنند،^۳ این نکته بدیهی و روشن است که این افراد. از جمله صحابه ای مثل ابن عباس.

۱. تفسیر قرآن عظیم، ابن ابی حاتم، ت، اسعد محمد الطیب، مکتبه نزار الباز، مکه مکرمه، چاپ اول، ۱۴۱۷/ ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۱۵۴۱. مؤلف در مقدمه، صفحه ۱۴ گفته است: «پس بر اساس صحیح ترین سندها و شبیه ترین متن ها متون را آورد.» و محقق در صفحه ۶ می گوید: «و با این حال، امام عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی در تفسیر خود، گفته های پیشینیان را با مستندات و با دقت و امانت داری در انجام کار و با محکم ترین و صحیح ترین مستندات آورده است.»

۲. انبیاء، ۱۰۵.

۳. به عنوان نمونه مراجعه کنید به المهدی للمقدم، ص ۱۳۴.

ترجیحاً بر اساس شنیده‌هایشان اظهار نظر می‌کرده‌اند؛ یعنی نظر برتر این است که آن‌ها این تفسیرها را از پیامبر شنیده باشند یا از کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است.

مهدی از اهل بیت است

مهدی از اهل بیت پیامبر است؛ همان طور که در بسیاری از احادیث وارد شده است و در ادامه به برخی از این روایات خواهیم پرداخت:

علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند قطعاً مردی از اهل بیت مرا مبعوث می کند که آن را پر از عدل و داد کند؛ همان طور که از ستم پر شده است.»^۱

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «دنیا به پایان نمی رسد یا تمام نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود؛ که اسم او همانند اسم من است.»^۲

از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که فرمود: «مردی از اهل بیت من خواهد آمد که اسم او همانند اسم من است.»^۳

و از ابن مسعود روایت است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از این دنیا فقط یک شب باقی مانده باشد قطعاً مردی از اهل بیت من پادشاهش خواهد شد که

۱. المهدي المنتظر في ضوء الاحاديث والآثار الصحيحة، ص ۲۳۳، و بستوی در ص ۲۳۷ و ۲۳۸ گفته است: «درباره این حدیث، ابوداود و منذری سکوت کرده اند و ذهبی گفته است: سندش صحیح است؛ و سیوطی آن را در جامع صغیر آورده است و از آن با صفت حسن (نیکو) یاد کرده است، و عظیم آبادی گفته است: سند این حدیث حسن قوی (بسیار نیکو) است. احمد شاکر گفته است: سند این دو صحیح است. آلبانی گفته است: صحیح است؛ و نتیجه اینکه: سند این حدیث صحیح است.»

۲. همان منبع، ص ۲۳۹ و در صفحه ۲۵۵ گفته است: «احمد شاکر گفته است: سند این حدیث صحیح است. آلبانی در تعلیقی بر مشکاة گفته است: سندش نیکوست، و در صحیح جامع صغیر گفته است: سندش با توجه به حدیث دیگر صحیح است.»

۳. همان منبع، ص ۲۵۳ و در صفحه ۲۵۵ می گوید: «ترمذی گفته است: حسن و صحیح است. آلبانی: حسن است... نتیجه: سندش حسن (نیکو) است.»

اسمش همانند اسم من است.»^۱

از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که فرمود: «در آخرالزمان مردی از اهل بیت من بر این امت خواهد آمد که اسمش همانند اسم من است.»^۲

از علی روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است که خداوند کارش را در یک شب اصلاح می فرماید.»^۳

از بشیر بن نهیک نقل شده است که گفت: از ابوهریره شنیدم که می گفت: حبیب من ابوالقاسم صلی الله علیه وسلم برایم حدیث فرمود: «آن ساعت برپا نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیتم بر آنان قیام کند. پس آنان را درهم خواهد کوبید تا به حق بازگردند.» گفت: به ایشان عرض کردم چقدر طول می کشد. فرمود: «پنج و دو.» گفت: به ایشان عرض کردم پنج و دو چیست؟ فرمود: «نمی دانم.»^۴

آلبانی در کتاب «صحیح الجامع الصغیر و زیاده» چنین روایت کرده است: (۶۷۳۴- مهدی از خاندان من از فرزندان فاطمه است.)^۵

اینکه مهدی از اهل بیت (علیهم السلام) باشد یعنی هرچه در حق آنان ذکر شده است ایشان را نیز شامل خواهد شد و از جمله، آن چیزی است که در خصوص این سخن حق تعالی وارد

۱. همان منبع، ص ۲۵۶ و در صفحه ۲۵۷ گفته است: «نتیجه: این حدیث، نیکوست.»

۲. همان منبع، ص ۲۵۸ و در صفحه ۲۶۱ می گوید: «نتیجه: سند این حدیث نیکوست.»

۳. همان منبع، ص ۱۴۷ و در صفحه ۱۵۶ و ۱۵۷ می گوید: «سیوطی به نیکبودنش اشاره می کند و احمد شاکر می گوید: سندش صحیح است. آلبانی می گوید: صحیح است. نتیجه: سند این حدیث نیکوست.»

۴. مسند ابویعلی موصلی، احمد بن علی بن مثنی تمیمی، ت، حسین سلیم اسد، دار المأمون للتراث، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ج ۱۲، ص ۱۹.

۵. صحیح الجامع الصغیر و زیاده، محمد ناصرالدین آلبانی، مکتب الاسلامی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ج ۲، ص ۱۴۰، و گفته «صحیح» است.

شده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ (همانا خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند).

«رجس» هم شامل امور مادی و هم معنوی می شود و این برعهده خداوند است؛ یعنی تطهیر و پاک کردن خداوند عزوجل برای اهل بیت علیهم السلام^۲ از جمله اینکه هر شک و تردیدی در دین را از آنان دور می کند و آنها را در قله طهارت و پاکی معنوی قرار خواهد داد.

ابن منظور می گوید: «الرجس: پلیدی، و گفته شده: چیز پلید... آن را به حرام، کار زشت، عذاب، نفرین و کفر نیز تعبیر کرده اند... ابو جعفر گفته است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ﴾ (همانا خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند). الرجس یعنی شک و تردید»^۳

و با این معانی محدوده سخن در دایره پاکی معنوی است و به معنی رفع هر شک و تردیدی در دین خواهد بود. رازی این آیه را در جاهای مختلف کتابش تفسیر کرده است و در معنای آن چنین می گوید:

«یعنی خداوند شما را از گناهان پاک و طاهر می گرداند؛ یعنی شما را خلعت کرامت و بزرگواری می پوشاند.»^۴

همچنین گفته است:

«خداوند متعال نفوس پیامبران را از اخلاق نکوهیده پاک می فرماید و حتی معتقدیم: حق تعالی نفوس انسان های متصل به ایشان [به پیامبر] را نیز پاک

۱. احزاب، ۳۳.

۲. در اینجا اینکه این آیه چه کسانی را شامل می شود و چه کسانی را شامل نمی شود برای ما اهمیت چندانی ندارد. بدیهی است احادیث صحیح بیان می دارند مهدی از اهل بیت است و همان ما را کفایت می کند.

۳. لسان العرب، ابن منظور، نشر ادب حوزه، قم/ ایران، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۹۴ و ۹۵.

۴. تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

می‌فرماید؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند).^۱ و می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (همانا خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند) [احزاب، ۳۳] در اینجا مراد از «رجس»، عمل زشت و قبیح است چه کفر باشد و چه معصیت. و بنده خدا با «تطهیر»، از پلیدی کفر و معصیت به پاکی ایمان و طاعت منتقل می‌شود.^۲

بنابراین مهدی باید در نهایت دوری از شک و تردید در دین، و از جمله سرآمدان پاکی و طهارت معنوی باشد.

آنچه احادیث به اثبات رسانده‌اند از جمله مسائلی هستند که در حق اهل بیت وارد شده‌اند و در رأس آن‌ها حدیث تقلین یا خلیفتین است که در ادامه می‌آید:

«۲۴۵۷- من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده بین آسمان و زمین است، و خاندانم اهل بیتم، و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در [کنار] حوض بر من وارد شوند.»^۳

«۱۱۳۴، ۲۴۵۸- من برای شما چیزی به ارث می‌گذارم که تا هنگامی که به آن چنگ بزیند هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده بین آسمان و زمین است، و [دیگری] خاندانم اهل بیتم. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در [کنار] حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من چگونه با این دو رفتار خواهید کرد.»^۴

۱. همان منبع، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

۲. همان منبع، ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۳. صحیح الجامع الصغیر و زیاده، ج ۱، ص ۴۸۲، و در خصوص آن گفته: «صحیح است.»

۴. همان منبع، ج ۱، ص ۴۸۲ و گفته: «صحیح است.»

«۲۷۴۸، ۱۶۷۲- ای مردم، برای شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندانم اهل بیتم.»^۱

«۷۸۷۷، ۲۹۷۲- ای مردم، برای شما چیزی به ارث گذاشتم که مادام که به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندانم اهل بیتم.»^۲

بهموجب این احادیث، مهدی ملازم و همراه قرآن کریم خواهد بود و با هیچ‌یک از احکام، اخلاق یا معارف آن مخالفت نمی‌کند. مخالفت با قرآن به هر صورتی که بوده باشد به معنی محقق شدن جدایی [مهدی از قرآن] از آن جهت است، و این خلاف معنایی است که در احادیث وارد شده است. واضح است که جدایی ناپذیری مهدی و به‌طور کلی اهل بیت از قرآن در نهایت هماهنگی و انسجام با طهارت و پاکی مادی و معنوی آنهاست که در آیه تطهیر به این مطلب تصریح شده است.

در نتیجه این احادیث دلالت می‌کند بر اینکه تمسک جستن به مهدی، عصمت از گمراهی خواهد بود و همان‌طور که پوشیده نیست این نکته با جدایی ناپذیری از قرآن موافقت دارد.

جدایی ناپذیری عترت از قرآن کریم تا وارد شدن هر دو بر حوض کوثر، به معنای شانه‌به‌شانه باقی ماندن عترت با قرآن تا روز قیامت است و اینکه هیچ برهه‌ای از زمان از وجود آن دو خالی نخواهد بود. ابن حجر می‌گوید:

«و در احادیث مبنی بر تمسک جستن به اهل بیت، اشارتی است به جدانشدن هر کدام از آنان از دیگری، تا به اهل بیت تا روز قیامت تمسک جسته شود؛ همان‌گونه که کتاب عزیز به همین صورت است. از همین رو آنان امان اهل زمین هستند.»^۳

۱. همان منبع، ج ۱، ص ۵۳۳ و گفته: «صحیح است.»

۲. همان منبع، ج ۲، ص ۱۳۰۳ و گفته: «صحیح است.»

۳. الصواعق المحرقة، ص ۲۱۰.

۱۰۴ تصور اهل سنت از مهدی منتظر

و از احادیث پیامبر این سخن آن حضرت صلی الله علیه وسلم است: «مَثَل اهل بیت مثل کشتی نوح است که هرکس سوار آن شود نجات یابد و هرکه مخالفت کند غرق شود.»^۱

و شبیه آن گفتار علی رضی الله عنه است: «مَثَل ما در این امت همانند کشتی نوح و کتاب حطه در بنی اسرائیل است.»^۲

ابن حجر می گوید:

«از طرق فراوانی احادیثی وارد شده که یکدیگر را تأیید می کند: «مثل اهل بیت من» و در روایتی «تنها مثل اهل بیت من» و در دیگری «به راستی مثل اهل بیت من» و در روایتی «بدانید مثل اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح در قومش است که هرکس سوار شد نجات یافت و هرکس تخلف کرد غرق شد.» و در روایتی «هرکس سوار شد سالم ماند و هرکس ترک کرد غرق شد؛ و مثل اهل بیت من مانند در حطه در بنی اسرائیل است که هرکس از آن در وارد شد بخشوده شد.»^۳

سیوطی روایت کرده است: «۹۳۱۳- ستارگان، امانی برای اهل آسمان، و اهل بیت من امانی برای امت هستند.»^۴

و در مستدرک حاکم نیشابوری آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:

۱. مستدرک حاکم نیشابوری، اشراف، د. یوسف عبدالرحمن مرعشی، دار المعرفه، بیروت/لبنان، ج ۲، ص ۳۴۳، و درباره آن گفته است: «این حدیث با شرط مسلم صحیح است؛ ولی آن دو آن را نیاورده اند.» همچنین، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲. المنصف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۷، ص ۵۰۳.

۳. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهیتمی المکی، مکتب الحقیقه، استانبول/ترکیه، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳، ص ۳۲۹.

۴. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین السیوطی، ت. دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۶۸۰.

«ستارگان، امانی برای اهل زمین از غرق شدن و اهل بیت من امانی برای اتمم از اختلاف هستند. پس اگر گروهی از عرب با ایشان مخالفت کنند از حزب ابلیس شده‌اند.»^۱

مناوی از قول سمهودی گفته است:

«ممکن است منظور از اهل بیت ایشان، علمایشان باشند که به آن‌ها اقتدا می‌شود؛ همان طور که به ستارگان آسمان اقتدا می‌شود که اگر آسمان از آنان خالی شود نشانه‌های بزرگ وعده داده شده به اهل زمین خواهد رسید، و این، هنگام وفات مهدی است؛ زیرا فرود آمدن عیسی برای کشتن دجال -چنان که در روایات آمده- در زمان اوست و احتمال دارد منظور، به طور مطلق اهل بیت ایشان باشد و ظاهر هم همین است؛ زیرا وقتی او سبحان و متعال دنیا را به خاطر مصطفی صلی الله علیه و سلم خلق فرمود دوام آن را وابسته به دولت وی و سپس وابسته به دوام اهل بیتش قرار داد. روایت از سلمة بن اکوع است که نشان دهنده حسن (نیکو) بودن این روایت است. این روایت را طبرانی، مسدد و ابن ابی شیبہ نیز با اسناد ضعیف از او نقل کرده‌اند؛ ولی تعدد طرق روایت این حدیث، چه بسا آن را در زمره احادیث حسن قرار دهد.»^۲

پوشیده نیست که این احادیث بر محتوای حدیث ثقلین تأکید می‌کند و در نتیجه تأکید می‌کند بر اینکه مهدی، یک شخصیت مبارک دینی است^۳ که تمسک جوینده به خود را از

۱. المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹، و گفته است: «سند این حدیث صحیح است؛ ولی آن دو، این حدیث را نیاورده‌اند.»

۲. فیض القدر شرح جامع الصغیر، محمد بن عبدالرئوف المناوی، تدوین و تصحیح، احمد عبدالسلام، دارالکتب العلمیه، بیروت/ لبنان، ۱۴۱۵/۱۹۹۴، ج ۶، ص ۳۸۶.

۳. در صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۷ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶ آمده است: از کعب بن عجره گفته شد: ای رسول خدا، سلام بر شما را دانستیم. صلوات چطور؟ فرمود: بگویند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید» «خداوند، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد همان گونه که بر آل ابراهیم صلوات فرستادی، که تو ستوده با شکوه هستی؛ و برکت ارزانی دار بر محمد و آل محمد همان گونه که بر آل ابراهیم برکت ارزانی داشتی، که تو ستوده با شکوه هستی.»

۱۰۶ تصور اهل سنت از مهدی منتظر

گمراهی محافظت می کند.

مهدی خلیفه و جانشین خداست

در مبحث پیشین حدیث دو جانشینی که رسول خدا ﷺ به ارث گذاشته است مرور شد. یکی از صورت‌های این حدیث به شرح زیر است:

«۲۴۵۷- من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده بین آسمان و زمین است، و خاندانم اهل بیت، و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در [کنار] حوض بر من وارد شوند.»^۱

از آنچه گذشت دانستیم به روشنی بیان شده که مهدی از خاندان و از اهل بیت پیامبر است؛ در نتیجه در این دو جانشینی قرار دارد که پیامبر ﷺ باقی گذاشته و به طور مشخص از مصادیق جانشین دوم است که در عترت طاهره تجلی یافته است.

در این مبحث احادیثی را که تصریح می‌کند مهدی خلیفه و جانشین است عرضه خواهیم داشت. با آنچه از عبدالله از رسول خدا ﷺ روایت شده است آغاز خواهیم کرد: «هنگامی که پرچم‌های سیاه از خراسان رو کردند به سمتشان بشتابید؛ چون خلیفه خدا، مهدی در آن‌هاست.»^۲

حدیث دوم از ثوبان از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند؛ سپس خلافت به هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خارج می‌شوند؛ پس شما را چنان

۱. صحیح الجامع الصغیر و زیاده، ج ۱، ص ۴۸۲، و درباره آن گفته: «صحیح است.»

۲. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث والآثار الصحیحه، ص ۱۵۸ و در ص ۱۶۲ گفته است: «سند این حدیث شایسته است و به خصوص اینکه متن این حدیث از طریق دیگر از ثوبان رضی الله عنه با سند نیکو روایت شده و به این ترتیب این حدیث با دیگری سند حسن (نیکو) خواهد داشت.» کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۱، المستدرک، ج ۴، ص ۵۴۷ و گفته است: «این حدیثی با شرط شیخین است؛ ولی آن دو آن را نیاوردند.» و در پی نوشت گفته است: «این حدیث را نمی‌توان خلاصه کرد.»

می‌کشند که تاکنون هیچ قومی را نکشته‌اند.» ثوبان می‌گوید: سپس چیزی فرمود که یادم نیست و بعد فرمود: «هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید، هرچند سینه‌خیز روی برف و یخ؛ زیرا او خلیفه خدا، مهدی است.»^۱

۱. سنن ابن‌ماجه: ج ۲، ص ۱۳۶۷ و گفته است: «در زوائد: این سند، صحیح است و رجالش ثقه هستند. حاکم آن را در مستدرک روایت کرده و گفته است: با شرط شیخین صحیح است.» مهدی منتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۸۴ و در خصوص این حدیث در ص ۱۹۲ گفته است: «حاکم گفته است: این حدیث با شرط شیخین صحیح است و ذهبی نیز آن را قبول دارد. ابن‌کثیر گفته است: ابن‌ماجه به‌خصوص درباره‌اش گفته است و ابن‌سند، صحیح قوی است. بصیری در الزوائد گفته است: این سند، صحیح است و رجالش ثقه هستند. نتیجه: سند این حدیث صحیح است.» بستوی در صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲ از ضعیف‌شمردن این حدیث توسط آل‌بانی سخن گفته: «آل‌بانی به‌دلیل وجود عنعنه ابی‌قلابه آن را ضعیف دانسته...؛ اما عنعنه ابی‌قلابه و سفیان ثوری هر دو از مدلسان (یعنی کسانی که می‌کوشند تا ضعف سند یک روایت را به نوعی بیوشانند) بوده‌اند. پس در صحت سند آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا همه مدلسان از نظر محققان در یک سطح نیستند و «حافظ بن حجر» آن‌ها را در طبقه‌بندی مدلسان در پنج دسته، طبقه‌بندی کرده است: اول، کسی که با این صفت توصیف نمی‌شود، مگر به ندرت؛ دوم، کسی که پیشوایان حدیث، مخفی‌کاری او را احتمال می‌دهند و احادیث صحیح او را به‌دلیل امامت و اندک‌بودن مخفی‌کاری‌اش در برابر آنچه روایت کرده است روایت کرده‌اند، مثل ثوری؛ یا کسی که مخفی‌کاری نمی‌کند مگر از فردی ثقه (مورد اطمینان)، مثل ابن‌عینیّه. او ابی‌قلابه را در دسته اول و سفیان ثوری را در دسته دوم قرار می‌دهد و از بخاری نقل کرده است که درباره سفیان گفته است: فریب‌کاری او خیلی کم بوده است. پس بر این اساس وجود عنعنه آسیبی نمی‌رساند.» مستدرک، ج ۴، ص ۵۱۰ و گفته است: «این حدیث با شرط شیخین صحیح است.» و در پاورقی آورده است: «ذهبی در التلخیص گفته است: با شرط بخاری و مسلم.» السنن وارده فی الفتن و غوائلها و الساعة و الاشراف، ص ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و در پاورقی ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ گفته است: «ابن‌ماجه آن را در سنن خود وارد کرده است.» کتاب الفتن، باب خروج مهدی (۱۳۶۷/۲)، شماره ۴۰۸۴) با سند از عبدالرزاق، و حاکم در مستدرک (۳۶۳/۴-۴۶۳) با سند از حسین بن حفص؛ هر دو از سفیان ثوری از خالد حذاء از ابی‌قلابه از ابی‌اسماء رحبی از ثوبان، به همین ترتیب، و از آن دو وارد شده است: «سپس پرچم‌های سیاه از مشرق رو می‌کنند. پس شما را چنان می‌کشند که هیچ قومی نکشته است. سپس چیزی فرمود که در خاطر ندارم و بعد فرمود: وقتی او را دیدید با او بیعت کنید؛ حتی سینه‌خیز روی برف‌ها؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» همچنین مشاهده می‌شود آن دو در سند این حدیث ابی‌اسماء رحبی را بین ابی‌قلابه و ثوبان اضافه کرده‌اند. همچنین این حدیث را نعیم بن حماد در الفتن (۱/۸۴)، شماره ۹۱۸) و حاکم در مستدرک (۵۰۳/۴) از عبدالوهاب بن عطا از خالد حذاء، و امام احمد در مسند (۲۷۷/۵) و از طریق او ابن‌جویری در العلل المنتهائیه (۳۷۷/۲) از علی بن زید،

از ابی نضره از ابی سعید روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «از خلفای شما خلیفه‌ای هست که ثروت را بی‌حد و حصر می‌بخشد. و در روایت ابن حجر عبارت «مال را... می‌بخشد» آمده است.»^۱

این حدیث را المناوی در کتاب «فیض‌القدیر» تفسیر کرده که مقصود آن، مهدی است. می‌فرماید: «۸۲۴۶- از خلفای شما خلیفه‌ای هست که ثروت را بی‌حد و حصر می‌بخشد. گفتند: او مهدی است.»^۲ و مقدسی نیز به همین مضمون تفسیر کرده که از

هر دو از ابی‌قلابه بسیار مختصر- نقل کرده‌اند و از ابی‌اسماء رحبی بین ابی‌قلابه و ثوبان نام نبرده‌اند. آلبانی به روایت علی بن زید اشاره کرده و آن را از اوهام او شمرده است و ملاحظه می‌شود که تنها علی بن زید، نیابردن نام ابی‌اسماء رحبی را انجام نداده است و خالد بن حذاء در المؤلف و نعیم بن حماد نیز همانند او چنین کرده‌اند. حاکم درباره هر دوی این روایات‌ها گفته است: با شرط شیخین صحیح هستند، و ذهبی در «الاولی» با او هم عقیده است. بوضیری گفته است: این سند، صحیح و رجالش ثقه هستند. سپس اشاره می‌کند که حاکم آن را صحیح شمرده است. مصباح الزجاجة (۲/۳۱۴)، شماره (۱۴۴۲). ابن کثیر گفته است: ابن ماجه آن را آورده و این سند، صحیح قوی است. النهاية (۱/۵۵). ذهبی آن را در میزان الاعتدال (۳/۱۲۸) از روایت امام احمد آورده و گفته است: «آن را ناشناخته دیدم. ثوری و عبدالعزیز بن مختار از خالد بن حذاء از ابی‌قلابه آن را روایت کرده و گفته است: از ابی‌اسماء از ثوبان». آلبانی از هر دو روایت این‌گونه حکم رانده که ناشناخته است و گفته: «به‌دلیل عیبی که داشت آن را در صحیحش نیابرد و این ایراد، عنعنة ابی‌قلابه است که او از فریب‌کاران بوده است...؛ اما این حدیث معنای صحیحی دارد غیر از این گفته: که در آن خلیفه خدا، مهدی است.» سپس با حدیث ابن مسعود در المتقدم شماره ۵۴۵ بر آن گواهی می‌آورد که عبارت "خلیفه خدا" در آن نیست. اما در خصوص این مقدار اضافی می‌گوید: «طریق ثابت‌شده‌ای برای آن وجود ندارد؛ همچنین شاهی هم ندارد؛ پس ناشناخته است... و از ناشناخته‌بودن آن این است که در شرع مجاز نیست گفته شود "قلانی خلیفه خداست" به‌دلیل ابهامی که در آن است؛ زیرا در ساحت خداوند متعال نقص و ناتوانی جایی ندارد.» و با سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۳۵/۴۴-۴۵) گواهی می‌آورد آنجا که او علیه السلام می‌گوید: «هرکس جانشینی برای خدا قائل شود مشرک است.» احمد بن محمد صدیق در کتاب خود «ابزار الوهم المکنون» این حدیث را صحیح شمرده و به‌طور مفصل اعتقاد به ضعیف‌شمردن آن را رد می‌کند. مراجعه کنید به صفحه ۵۴۵ و بعد از آن.

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۷ با اختلاف در نحوه بیان.

۲. فیض‌القدیر، ج ۶، ص ۱۸.

آنچه در کتابش آورده مشخص است^۱ و محمد اسماعیل مقدم نیز همین احتمال را مطرح کرده است.^۲

بعضی از اهل سنت این دسته احادیث را به این صورت تفسیر کرده‌اند که منظور از آن‌ها همان مهدی یکی از خلفای دوازده‌گانه‌ای است که در حدیث روایت شده از رسول خدا ﷺ از حصین از جابر بن سمره آمده است که می‌گوید: همراه پدرم به محضر پیامبر وارد شدیم. شنیدم که می‌فرمود: «همانا این امر به پایان نمی‌رسد تا در آن دوران دوازده خلیفه سپری شود.» سپس چیزی فرمود که من متوجه نشدم. از پدرم پرسیدم: ایشان چه فرمود؟ گفت [پیامبر] فرمودند: «همگی از قریش هستند.»^۳

از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص نقل شده است که گفت: توسط غلامم -نافع- به جابر بن سمره نامه نوشتم که مرا از آنچه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیده‌ای آگاه کن. به من چنین نوشت: عصر روز جمعه‌ای که اسلمی را سنگسار کردند از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: «دین پیوسته باقی است تا قیامت برپا شود یا تا اینکه دوازده خلیفه بر شما حکمرانی کنند که همگی از قریش هستند.»^۴

ابوداؤد در ابتدای کتاب «المهدی» -از کتاب‌های سُنَن خود- چنین روایت کرده است: جابر بن سمره گفت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: «این دین همیشه پابرجاست؛ تا اینکه دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که امت گرد آنان جمع می‌شوند.» سپس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سخنی شنیدم که متوجهش نشدم. به پدرم

۱. مراجعه شود به عقدالدرر، ص ۲۳۷.

۲. المهدی، ص ۴۹. پیش‌تر از او سخنی را نقل کردیم که در آن اشاره‌ای به مضمون این حدیث وجود داشت و از لحن او چنین برمی‌آمد که مهدی مثلاً خلیفه‌ای از خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس باشد؛ در حالی که منظور پیامبر این بوده است که او از جمله دوازده خلیفه است که آن‌ها خلفای هدایت‌یافته مهدیون هستند.

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۴. همان منبع، ص ۴.

گفتم: ایشان چه می‌گویند؟ گفت: «همه از قریش هستند.»^۱

چه بسا ارائه این حدیث در کتاب «المهدی» اشاره‌ای روشن به این نکته باشد که به اعتقاد ابوداوود، مهدی از خلفای دوازده‌گانه است. سیوطی با اشاره به این عمل ابوداوود می‌گوید: «ابوداوود در «سنن» خود، بابی به مهدی اختصاص داده است.» و بعد از آوردن این حدیث می‌گوید: «پس به آنچه علما درباره او گفته‌اند اشاره می‌کنم، که مهدی یکی از این دوازده نفر است و تاکنون چنین اتفاقی واقع نشده است؛ یعنی وجود دوازده نفر که امت دور هرکدامشان جمع شده باشند.»^۲ تویجری نیز در خصوص کار ابوداوود به همین صورت، نظر داده است.^۳

و سیوطی در «تاریخ خلفا» می‌گوید:

«از جمله خلفای دوازده‌گانه، خلفای چهارگانه هستند... و دو خلیفه باقی می‌ماند که منتظر هستند و یکی از آن‌ها مهدی است؛ زیرا او از اهل بیت محمد است.»^۴

و این سخن از ابن‌کثیر مشهور است که می‌گوید مهدی یکی از خلفای دوازده‌گانه اشاره شده در این حدیث است. می‌گوید:

۱. سنن ابوداوود، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. عقد الدرر، ص ۱۵۱.

۳. مراجعه شود به الاحتجاج بالاثر، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، و ظاهراً تویجری اعتقاد دارد که مهدی دوازدهمین نفر از ائمه است. وی سخن ابن‌کثیر را که مهدی از خلفای دوازده‌گانه است، در صفحه ۲۲۷ با این سخن خود توصیف می‌کند: «و از بهترین توصیف‌ها سخن حافظ بن کثیر است.» سپس سخن ابن‌کثیر را بیان می‌کند و حتی در صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ می‌گوید: «از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ثابت شده است که در خصوص مهدی فرموده است که او طبق سنت عمل می‌کند و زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ همان‌طور که از ظلم‌وستم آکنده شده است و با چنین توصیفی تردیدی باقی نمی‌ماند که او از خلفای راشد و ائمه مهدیون است.» و در صفحه ۱۴۹ می‌گوید: «از جمله آن‌ها یعنی خلفای مهدیون- آن مهدی است که در آخرالزمان خروج می‌کند.»

۴. تاریخ خلفا، جلیل‌الدین سیوطی، ت، احمد ابراهیم، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق، ص ۱۶.

«اگر گفته شود وجه اجتماع این حدیث "سفینه" و حدیث جابر بن سمره در کتاب صحیح مسلم -اینکه این دین پیوسته باقی است تا دوازده خلیفه بیایند که همه از قریش هستند- چیست؟ پاسخ: برخی از مردم می‌گویند: دین پیوسته پابرجاست تا دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس به غلط آنان را به زمان بنی‌امیه تطبیق می‌دهند؛ و برخی دیگر می‌گویند: در این حدیث بشارت به وجود دوازده خلیفه عادل از قریش دیده می‌شود؛ با وجود اینکه هنوز چنین حاکمیتی برقرار نشده است و تنها بر وقوع خلافت به صورت پی‌درپی بعد از نبوت به مدت سی سال اتفاق نظر وجود دارد و سپس بعد از آن، خلفای راشدین بودند که در بین آنان، عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی رضی الله عنه است که بیش از یک نفر از بزرگان (محدثین) بر خلافت و عدالتش تصریح کرده‌اند و اینکه او از جمله خلفای راشدین محسوب می‌شود؛ تا آنجا که احمد بن حنبل رضی الله عنه می‌گوید: گفته‌ام حدیثی از تابعین حجت نیست؛ مگر گفته‌های عمر بن عبد‌العزیز! بعضی از مردم «المهدی بامر الله» عباسی را جزو این خلفا می‌دانند؛ در حالی که به مهدی در آخرالزمان بشارت داده شده که یکی از این متون بیان می‌دارد که وی از اهل بیت است.»^۱

۱. البداية و النهاية، اسماعیل بن کثیر دمشقی، ت، علی شیری، دار احیاء التراث العربی، ج ۶، ص ۲۲۱ و در تفسیر قرآن عظیم (تفسیر ابن کثیر)، اسماعیل بن کثیر القرشی دمشقی، دار المعرفه، بیروت/ لبنان، ۱۹۹۱/ ۱۴۱۲، ج ۲ ص ۲۴، گفته است: «معنای این حدیث اشاره به وجود داشتن دوازده خلیفه صالح است که حق و عدالت با آن‌ها برپا داشته می‌شود و این شرط لازم نیست که آن‌ها پشت‌سرهم و روزگارشان پیوسته باشد و حتی چهار تایی آن‌ها بر این منوال دیده می‌شوند که همان خلفای چهارگانه هستند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی (خدا از آنان راضی باشد) و از جمله آن‌ها -از نظر پیشوایان، بی‌شک- عمر بن عبدالعزیز است و نیز برخی از بنی‌عباس هستند و اینکه ساعت برپا نمی‌شود تا ولایت آن‌ها به انجام برسد -که در این گریزی نیست- و ظاهر آن است که مهدی که در احادیث وارد در آخرالزمان به او بشارت داده شده است از آن‌هاست.»

عثیمین، مهدی را چنین توصیف می‌کند که او:

«خليفة ای است که خداوند عزوجل در آخرالزمان مبعوث می‌فرماید.»^۱

و همام الجرف می‌گوید:

«مهدی منتظر، محمد (بن عبدالله) از اهل بیت است که پیامبر نیست و ادعای نبوت نمی‌کند. احادیث در خصوص او متواتر است و چنین می‌رساند که خلیفه‌ای هدایت‌کننده است. اهل سنت در این اختلاف ندارند که او یک انسان فرزند انسان است و نه پیامبر است^۲ و نه معصوم. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و جور پر شده است. وظیفه او اصلاح، و حکومت بر اساس قسط و عدل و یکسره کردن ظلم و جور است؛ همچنین از بین بردن قوانین وضعی (قراردادی) و تشریعات جاهلی و مبارزه با اهل خرافات و دجال‌ها و کذاب‌ها و کسانی که شیطان بر آنان سیطره یافته، آنان را از راه راست بازداشته است.»^۳

حقیقت این است که قضیه روشن‌تر از آن است که برای روشن ساختن آن مثال‌هایی از باب تأکید از سخنان علمای اهل سنت آورده شود؛ زیرا وقتی از پیامبر ﷺ گفتار صحیح و روشنی مبنی بر وجود دوازده خلیفه بعد از ایشان وارد شده است و تصریح فرموده که مهدی، خلیفه است پس ناگزیر باید جزو آن‌ها باشد؛ زیرا در غیر این صورت پیامبر - که از ایشان به دور است - ما را دچار شبهه و ابهام کرده است!

۱. شرح العقیده سفارینیه، محمد بن صالح عثیمین، انتشارات دار الوطن، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۶، ص ۴۵۲.

۲. هیچ دلیلی در تفسیر این مرد، در اصرار بر نفی کردن نبی بودن مهدی نمی‌بینم؛ در حالی که مضامین متعالی که در حق مهدی وارد شده است، جز با متصل بودن به آسمان توجیه نمی‌شود و از آنجا که سیستم اعتقادی اهل سنت ظرفیت چنین شخصیتی بعد از پیامبر را ندارد این مرد برای اینکه کسی متوجه این نکته شود که سیستم اعتقادی اهل سنت ظرفیت چنین مسئله‌ای را ندارد، اقدام به نفی و تکرار آن می‌کند.

۳. المنتفی المختار مما صح فی المهدی من اخبار، همام محمد الجرف، ص ۱۳، در آدرس:

اینکه مهدی یکی از دوازده خلیفه باشد نتایج مهمی را در خود خواهد داشت؛ از جمله حق اطاعت شدن توسط امت، به دلیل این گفتار حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید که در این، خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد). و از جمله اینکه او مشمول آنچه در حدیث خلفای راشدین مهدیین آمده است خواهد شد. برای محقق واقعی تردیدی وجود نخواهد داشت که منظور از خلفای راشد همان‌هایی هستند که در حدیث دوازده خلیفه ذکر شده‌اند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «به سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین بعد از من تمسک جوئید و با چنگ‌و‌دندان آن‌ها را نگه دارید [در این راه استقامت ورزید] و شما را برحذر می‌دارم از پیشامدهای جدید که هر بدعتی، گمراهی است.»^۲

همچنین می‌فرماید: «عده‌ای از شما زنده خواهند بود؛ پس آنگاه که اختلافات فراوانی مشاهده کردید، باید حریصانه و با چنگ‌و‌دندان به آنچه از سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین شناخته‌اید عمل کنید.»^۳

اینکه در این حدیث خلفای راشدین با عبارت «و» بعد از پیامبر نام برده شده‌اند بیانگر این نکته است که سنت خلفای راشدین مهدیین غیر از سنت پیامبر ﷺ است؛ بدون آنکه تعارض یا تضادی با آن داشته باشد؛ بلکه تنها در امتداد و در جهت کامل کردن آن است.

۱. نساء، ۵۹.

۲. صحیح سنن ابن‌ماجه، محمد ناصر آلبنانی، مكتبة المعارف، ریاضی، چاپ اول، ۱۴۱۷ / ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۳۱ و

۳۲، و در خصوص این حدیث گفته: «صحیح است.»

۳. همان منبع، ص ۳۲ و در باره‌اش گفته: «صحیح است.»

به این ترتیب سنت مهدی -مانند سنت پیامبر (ص) جزو دین است و به همین صورت سنت بقیه خلفای راشدین مهدیین. حال که سنت او یعنی مهدی- همان «شرع» است، پس ناگزیر باید (از غیب) با او سخن گفته شود یا از طرف خداوند عزوجل استوار و یاری شده باشد.

سفارینی می‌گوید:

«از جمله آن‌ها امام خاتم و فصیح، محمد المهدی و مسیح هستند. "از جمله آن‌ها" یعنی از علائم قیامت که اخبار درباره‌اش وارد شده و آثار روایی در مضمونش، به تواتر رسیده است. یعنی از علامات بزرگ و اولین علامت- ظاهر شدن امامی است که به گفتار و کردارش اقتدا می‌شود و "خاتم ائمه" است؛ یعنی امامی بعد از او نیست.»^۱

در این گفته که «به گفتار و کردارش اقتدا می‌شود»، به نظر می‌رسد گفتار و رفتار او سنتی است که به آن اقتدا می‌شود!

این حقیقتی است که نظام اعتقادی اهل سنت را به چالش می‌کشد؛ چراکه -از سویی- در تعیین خلفای دوازده‌گانه یا همان خلفای راشدین به صورت قطعی و یقینی، مخفی‌کاری می‌کند و از سوی دیگر به وجود انسان‌هایی بعد از پیامبر (ص) که محدث (محل نزول فرشتگان) هستند اعتراف نمی‌کند^۲ و سعی دارد این باب را به‌طور کامل بسته نگه دارد؛ مگر در برخی استثنائات ناچیز! مسئله‌ای که سبب شد قسمت مهمی از شرع را که در سنت خلفای راشدین مهدیین جلوه‌گر شده است از دست بدهند. کاری که متولیان این نظام عقیدتی کردند این بود که دست به دامن وصله‌پینه‌زدن بشوند و با تأویلاتی سرد و

۱. لواجم الانوار البهیئه و سواطع الاسرار لشرح الدرّة المضمیه فی عقد الفرقة المرضیه، محمد بن احمد سفارینی حنبلی، مؤسسه خافقین، دمشق، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م، ج ۲، ص ۷۰.

۲. در صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۹ آمده است: «از ابوهریره (رضی الله عنه) از پیامبر صلی الله و علیه و سلم که فرمود: در امت‌های پیش از شما کسانی بودند که فرشتگان با آن‌ها نجوا می‌کردند و اینکه در این امت نیز چنین کسانی هستند؛ از جمله عمر بن خطاب.»

دل‌بخواهی سعی در پرکردن شکاف‌ها کنند.

مبارکفوری در کتاب «تحفة» بعضی از این تأویل‌ها را آورده است:

«الفاری در کتاب المرقاة گوید: باید که بر سنت من عمل کنید یعنی به طریقه ثابت‌شده من چه واجب و چه مستحب- و سنت خلفای راشدین؛ چراکه آنان جز به سنت من عمل نمی‌کنند؛ بنابراین اضافه کردن سنت خلفای راشدین [در سنت پیامبر] یا به دلیل عمل کردن آنان به سنت است یا برای این است که آنان همان سنت را استنباط و انتخاب می‌کنند. پایان سخن الفاری. صاحب «سبل السلام»^۱ می‌گوید: اما این حدیث: بر شما واجب است که با چنگ‌و‌دندان به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من تمسک جوید؛ منظور تنها سنت خلفای راشدینی است که راهشان موافق راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم باشد- از جمله جهاد با دشمنان، تقویت شئائر دینی و مسائل دیگر- زیرا این حدیث برای همه خلفای راشدین عمومیت دارد و اختصاصی به آن دو شیخ (ابوبکر و عمر) ندارد و از قواعد شریعت مشخص است که خلیفه راشد نمی‌تواند بر طریقی جز راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تشریح و قانون‌گذاری کند؛ به‌علاوه عمر (رضی‌الله‌عنه) است که خلیفه راشد نام گرفته است، نماز جماعت شب‌های ماه رمضان را بدعت نامید و هیچ‌گاه نگفت که سنت است؛ دقت کنید! که صحابه (خدا از آنها راضی باشد) در مواضع و مسائلی با آن دو شیخ مخالفت کرده‌اند. پس این دلالت دارد بر اینکه آنان بر آنچه گفتند و آنچه عمل کردند حدیثی به‌عنوان دلیل محکم در دست نداشتند؛ بنابراین این سخن بر ماوی در «شرح الفیه در اصول فقه» به‌راستی درست بود که گفته است: حدیث اول دلالت می‌کند بر اینکه اگر خلفای چهارگانه بر قولی اتفاق نظر داشتند حجت است، نه اینکه اگر تنها یکی از آنان مطلبی را گفته باشد.»^۲

۱. محمد بن اسماعیل صنعانی.

۲. تحفة الاحوذی، ج ۳، ص ۴۰ و ۴۱.

سخن برماوی صراحت دارد بر اینکه آن‌ها این حدیث را برای خلفای چهارگانه تفسیر می‌کنند (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) و مشخص است که آن‌ها اصطلاح خلفای راشدین را به این چهار نفر نسبت می‌دهند؛ در حالی که دلیلی برای این نسبت‌دادن در دست ندارند و مخالف حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ مخالف اینکه تصریح فرموده است که خلفای بعد از او دوازده نفر هستند. شوکانی نیز به همین ترتیب طبق آنچه مبارکفوری از او نقل کرده بر خلفای چهارگانه متوقف شده است. مبارکفوری می‌گوید:

«شوکانی در «فتح الربانی» گفته است: اهل علم در این باب سخن بسیار گفته‌اند و وجوه تأویل بسیاری بیان کرده‌اند که بیشترشان ناعادلانه است. آنچه می‌شود به آن اعتماد کرد و حرف آخر را می‌زند عمل به دلالت این ترکیب به اقتضای زبان عربی است. اینکه سنت همان راه‌وروش است! گویی فرموده است: راه مرا بیامیید و راه‌وروش خلفای راشدین را؛ در حالی که راه آن‌ها همان راه پیامبر است؛ زیرا آنان از همه مردم به عمل به آن حریص‌تر هستند...؛ اگر بگوییم «اگر آنچه آنان طبق نظر خود عمل می‌کردند همان سنت پیامبر بوده باشد، دیگر برای گفته پیامبر و سنت خلفای راشدین ثمره‌ای باقی نمی‌ماند!» می‌گوییم: ثمره‌اش این است که بعضی از مردم، زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را درک نکردند و زمان خلفای راشدین را درک کردند یا هر دو زمان را درک کردند؛ ولی ممکن است اتفاقی بیفتد که در زمان پیامبر واقع نشده بود؛ پس خلفا به آن اقدام می‌کردند. پس با این ارشاد و راهنمایی، به سنت خلفا اشاره فرموده است تا آنچه باعث شک و تردید و گمان در بعضی انسان‌ها می‌شود دفع شود. پس می‌گوییم فایده این حدیث این است که هر آنچه آن‌ها نظر بدهند از سنت پیامبر است همان طور که گفته شد و اگر دلیلی در دست نباشد بر نظر دیگران اولویت خواهد داشت.»^۱

این گفته او «در حالی که راه آن‌ها همان راه پیامبر است؛ زیرا آنان از همه مردم به

عمل به آن حریص تر هستند» قضیه‌ای خارجی^۱ را مطرح می‌کند؛ یعنی به مصادیق موجود و شناخته شده - که همان خلفای چهارگانه هستند - اشاره می‌کند.

پیش تر دیدیم که آن‌ها - به جهت نداشتن شناخت یا دست کم نداشتن اتفاق نظر در تشخیص خلفای دوازده گانه - ناچار از مخالفت با دلیل هستند. وجود این تنگنا در این نظام اعتقادی، آن‌ها را به مخالفت با امور روشن و بدیهی می‌کشاند؛ بنابراین ظن و گمان «القاری» همچنین صاحب «سبل السلام» که گمان می‌کنند سنت خلفای راشدین همان سنت پیامبر ﷺ است نهایت خودرأیی است. آن دو باید از خود می‌پرسیدند: اگر سنت آنان همان سنت پیامبر است، پس چرا پیامبر ﷺ به این نکته بسیار مهم - که به نوعی جزئی از دین محسوب می‌شود - بی توجهی کرده است؟ بنده نمی‌گویم برخی ممکن است چنین توهمی داشته باشند که مقصود از سنت آنان غیر از سنت پیامبر ﷺ بوده است؛ بلکه می‌گویم: اگر این نتیجه‌گیری نزدیک‌ترین چیزی باشد که به ذهن خطور می‌کند، در این صورت آیا پیامبر او از ساحت ایشان بسی به دور است - خواسته است مردم را در شبهه و اختلاف بیفکند؟!

شوکانی متوجه این نکته شده است که عبارت «سنت آنان همان سنت پیامبر است» سخن پیامبر ﷺ را بی‌ثمر می‌کند؛ زیرا در این صورت گفته خواهد شد: اگر چنین است چرا سنتی را برای آنان اضافه می‌کند و می‌فرماید «سنت خلفای من»؟ ولی شوکانی مقید به نظام اعتقادی اهل سنت است؛ بنابراین نتیجه‌ای برداشت کرده است که هیچ طعم و بویی ندارد و گمان می‌کند منظور پیامبر ﷺ «دفع شک و تردید است که در برخی نفوس

۱. قضیه خارجی، قضیه‌ای است که در عین حال که کلی است، از همان ابتدا یک مجموعه افراد محدود و معینی را در موضوع قضیه در نظر می‌گیرد و بعد حکم را برای آن مجموعه افراد در نظر گرفته شده بیان می‌کند. اما در قضیه حقیقیه، حکم روی افراد نمی‌رود؛ بلکه روی یک عنوان کلی می‌رود. چون شما خاصیت را از این عنوان به دست آورده‌اید، می‌گویید: «هرچه تحت این عنوان قرار بگیرد حتماً دارای این خاصیت است». (مترجم، منبع، دانشنامه رشد)

خطور می‌کند» بوده است! و ای کاش می‌دانستم چرا شوکانی از «سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیون بعد از من» متوجه این تعبیر نمی‌شود که سزاوارتر آن است درباره آن چنین گفته شود: چنین گمانی را به ذهن متبادر می‌کند که خلفا سنتی غیر از سنت پیامبر دارند!

اینکه وجود سنتی برای خلفای راشدین قسمتی از دین باشد همان طور که گفته شد. مستلزم یاری و تأیید شدن از سوی خداوند و نزول فرشتگان بر آنان است؛ و این یعنی اینکه این خلفا، حجت‌های خدا بر بندگان هستند؛ نکته‌ای که در نظام اعتقادی اهل سنت نمی‌گنجد؛ زیرا این طرز تفکر، برای هیچ‌کسی بعد از پیامبر (ص) مقام الهی قائل نیست! با وجود اشاره یا تصریح بعضی از بزرگان اهل سنت به اینکه متون دینی وجود مقام الهی را تأیید می‌کند.

ابن حجر می‌گوید:

«در نماز خواندن عیسی پشت سر کسی از این امت در آخرالزمان و نزدیک قیامت، دلالتی بر صحت این گفته‌هاست که زمین از حجت قائم به امر خداوند، خالی نمی‌شود.»^۱

سخن ابن حجر تصریح روشنی است بر اینکه در خصوص ضرورت وجود قائم که حجت خدا در هر زمان است گفته‌های صحیحی وجود دارند؛ و این به معنی خالی نبودن زمین از چنین شخصی است و پس از پیامبر (ص) قائم به عنوان حجت خدا منحصر در فرد سزاوار از اهل بیت (علیهم السلام) است؛ همان طور که ابن حجر خودش در توضیح حدیث ثقلین گفته است:

«گفته شد: ثقلین را به علت سنگینی و جوب رعایت حقوقشان چنین نامیده‌اند؛

۱. فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی، دار المعرفة، بیروت/ لبنان، چاپ دوم، ج ۶، ص ۳۵۸ و

به‌علاوه کسانی از ایشان که سفارش شده‌اند، تنها افرادی هستند که عارف به کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش هستند؛ زیرا این‌ها همان کسانی‌اند که از کتاب خدا جدا نمی‌شوند تا بر حوض وارد شوند. حدیث قبلی این مطلب را تأیید می‌کند که شما به آن‌ها علم نمی‌آموزید، چراکه آنان از شما عالم‌تر هستند و به این ترتیب از سایر علما متمایز می‌شوند؛ زیرا خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آن‌ها را به‌طور کامل پاک گردانیده و به کرامات درخشان و امتیازات فراوان شرافت عطا فرموده است. با توجه به بعضی اخبار که گفته شد و برخی نیز خواهد آمد که «انان از قریش هستند، و از آنان بیاموزید که داناتر از شما هستند»؛ پس هنگامی که ثابت شود همگی از قریش هستند اهل بیت در میان آن‌ها اولویت خواهند داشت؛ زیرا به امتیازاتی اختصاص داده شده‌اند که سایر قریش در آن شریک نیستند. در احادیثی که به تمسک جستن به اهل بیت تشویق می‌کنند، اشاره‌ای وجود دارد به قطع‌نشدن وجود فرد سزاوار از اهل بیت برای تمسک جستن و پیروی تا روز قیامت همان‌طور که کتاب خدا چنین است. و به همین علت آن‌ها امان اهل زمین هستند»^۱

بربهراری در شرح «السنة» می‌گوید:

«ایمان به مسیح دجال و نزول عیسی بن مریم که نازل می‌شود و دجال را می‌کُشد، ازدواج می‌کند و پشت‌سر قائم آل محمد نماز می‌گزارد، می‌میرد و مسلمانان او را دفن می‌کنند.»^۲

اینکه او مهدی را قائم آل محمد نامیده، اشاره‌ای است به اینکه او -حتی با وجود عیسی که پشت‌سرش نماز می‌گزارد- حجت قائم خداوند است. تویجری در کتاب خود «اقامة البرهان» بر سخن بربهراری چنین توضیحی نوشته است:

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۱۰.

۲. شرح السنة، حسن بن علی البربهراری، ت، عبدالرحمن بن احمد الجمیزی، مکتبة دار المنهاج، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۶ق، ص ۵۰ و بعد از آن.

«قائم آل محمد همان مهدی است؛ همان گونه که در حدیث جابر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود: «پس عیسی بن مریم نازل می شود. امیر آنان مهدی- می گوید: پیش بایست و برای ما نماز به جا آور. وی خواهد گفت: خیر، برخی از شما بر برخی امیر هستند؛ این گرامیداشتی است از سوی خداوند بر این امت.»^۱

حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت بر ضرورت وجود حجت قائم خداوند در تمام زمانها دارد: «هرکس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.»^۲ همچنین می فرماید: «هرکس دست از اطاعت بکشد، روز قیامت خدا را در حالی ملاقات می کند که هیچ حجتی ندارد، و هرکس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۳

هرکس بمیرد در حالی که امامی بر او حاکم نباشد یا اطاعتی بر گردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ حتی اگر به یگانگی خداوند و نبوت فرستاده اش شهادت دهد و از نمازگزاران و روزه داران باشد آن گونه که مطلق بودن این حدیث اقتضا می کند و بدین معناست که آن امام قطعاً حجت خداوند را اقامه می کند و این یعنی او همان حجت خداوند است که اطاعتش و گردن نهادن به او امر و نواهی اش واجب است و از آنجا که نبود او به معنی مردن به مرگ جاهلیت است، بیعت او همان بیعت خدا و رسولش است.

وجود حجت خدا در تمام زمانها، بیعت او را همان بیعت خدا و رسولش قرار می دهد. این همان منظور از توصیف مهدی به «خلیفه و جانشین خداوند» در احادیثی است که

۱. اقامة البرهان، ص ۱۷.

۲. مسند احمد بن حنبل، شرح و فهرست نویسی، حمزه احمد الزین، دار الحدیث، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶ / ۱۹۹۵، ج ۱۳، ص ۱۸۸، و درباره اش گفته: «سندش صحیح است.» الجامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین، مقبل بن هادی الواعی، مکتبة ابن تیمیة، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶ / ۱۹۹۵، ج ۴، ص ۴۵۱ و گفته است: «این حدیث نیکوست.»

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

پیش تر تقدیم شد؛ اما از آنجا که نظام اعتقادی اهل سنت بعد از رسول خدا ﷺ به حجتی برای خدا اعتراف نمی‌کند؛ علمای اهل سنت و به‌خصوص سلفیون را چنین یافتیم که از تعبیر «خليفة خدا» امتناع کرده یا آن را تاویل و از معنای ظاهری اش صرف نظر می‌کنند. ماوردی می‌گوید:

«در اینکه آیا جایز است گفته شود «ای خليفة خدا» (ای جانشین خدا) اختلاف وجود داشته است، بعضی به‌علت برپاداشتن حقوق الهی در خلقتش توسط او چنین اجازه داده‌اند؛ همچنین به‌دلیل این سخن حق تعالی: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ (و او همان کسی است که شما را جانشینان خود در زمین ساخت، و بعضی از شما را بر بعضی دیگر به درجاتی برتری بخشید)؛ اما اکثر علما از جایز بودن چنین گفتاری امتناع کرده و گوینده چنین حرفی را گناهکار دانسته و گفته‌اند: کسی که غایب شود یا مرده باشد، به‌جایش جانشین تعیین می‌شود؛ در حالی که خداوند نه غایب می‌شود و نه می‌میرد.»^۱

و ابویعلی می‌گوید:

«آیا جایز است گفته شود "خليفة خداوند متعال"؟ گفته شده جایز است، به‌دلیل برپاداشتن حقوق خداوند در خلقتش توسط او، و به‌علت این فرموده حق تعالی: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ (و او همان کسی است که شما را جانشینان خود در زمین ساخت، و بعضی از شما را بر بعضی دیگر به درجاتی برتری بخشید). و گفته شده جایز نیست؛ زیرا فقط کسی که غایب شود یا مرده باشد برایش جانشین تعیین می‌شود؛ در حالی که خداوند متعال نه غایب می‌شود و نه می‌میرد. به ابوبکر گفته شد: ای خليفة خدا! او گفت: من خليفة خدا نیستم؛ ولی

۱. احکام السلطانیة، علی بن محمد بن حبیب ماوردی، تصحیح، مقس انغز، چاپ بُن، ۱۸۵۳م / ۱۳۱۹ق، ص ۲۲

خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستیم.»^۱

ابن تیمیه در حالی که لفظ «خلیفه» یا مشتقات وارد شده از آن را در برخی آیات شرح می‌دهد می‌گوید:

«به معنی خلیفه‌ای از سوی مردم است و منظور این نیست او خلیفه‌ای از سوی خداوند است. اینکه بگوییم از خداست، یعنی [خداوند] دقیقاً معادل یک انسان است؛ آن‌گونه که بعضی از ملحدان و معتقدین به حلول و اتحاد مثل صاحب «فتوحات مکیه» قائل هستند... و مقصود این است که کسی غیر از خداوند جانشینش نمی‌شود؛ زیرا جانشینی فقط برای کسی است که غایب باشد؛ در حالی که او سبحان- شاهد است و خلقتش را تدبیر می‌کند و هیچ احتیاجی به تدبیر دیگران ندارد. خدای سبحان، خالق تمام سبب‌ها و علت‌هاست، و او سبحانه جانشین بنده مؤمنش است هنگامی که آن بنده از خانواده‌اش غایب می‌شود. چنین روایت می‌شود که به ابوبکر گفته شد: ای خلیفه خدا (ای جانشین خدا)! گفت: من خلیفه (جانشین) رسول خدا هستم.»^۲

۱. احکام السلطانیة، ابویعلی الفراء حنبلی، تصحیح و توضیح، محمد حامد الفقی، دار الکتب العلمیه، بیروت/ لبنان، ۱۴۲۱/۲۰۰۰، ص ۲۷.

۲. ملاحظه می‌شود ابوبکر کسی را که او را با این عبارت می‌خواند به گناه و فجور متهم نمی‌کند؛ همچنین وی را در معرض این اتهام که با این عبارت، عجز و ناتوانی به خدا نسبت داده باشد آن‌گونه که برخی علمای اهل سنت از خود بافته‌اند. قرار نمی‌دهد؛ و در ادامه خواهیم دید که این واقعه برای ابوبکر تکرار شده است؛ وقتی شاعر او را با عبارت «خلیفه رحمان» مخاطب قرار می‌دهد و ابوبکر عبارت‌هایی را که علمای مسلمان به کار می‌برند بر زبان نمی‌رانند. با توجه به تکرار این واقعه و وجود متون بسیار بر این مطلب، آنچه ارجح است شایع بودن این عبارت در آن زمان بوده است و اینکه آن‌ها حساسیتی این‌چنینی نسبت به این عبارت نداشته‌اند. در نهایت باید نکته مهمی را یادآور شوم؛ اینکه سخن ابوبکر می‌تواند این‌گونه فهمیده شود و چه بسا چنین فهمی لازم باشد به‌خصوص با وجود دلایلی که اینجا موضوعیتی برای مطرح شدن ندارد. که او وجود داشتن خلیفه و جانشین خدا را منتفی نمی‌دانسته و فقط این را انکار می‌کرده که او خلیفه و جانشین [خدا] نیست.

۳. منهاج السنة النبویه، ابن تیمیه، احمد بن عبد الرحیم، ت: د. محمد رشاد سالم، ج ۱، ص ۵۰۹ و ۵۱۰.

همچنین گفته است:

«جانشین و خلیفه هنگامی معنا می‌دهد که شخص گمارنده بمیرد یا غایب شود و آن شخص نیازمند خلیفه‌ای برای جانشینی باشد. «خلیفه» چنین نامیده می‌شود؛ زیرا بر دیگران در جانشینی غلبه می‌کند و قیام‌کننده بعد از اوست؛ که تمام این معانی در خصوص خداوند متعال، منتفی است».^۱

آلبانی می‌گوید:

«در شرع مجاز نیست گفته شود فلانی خلیفه خداست؛ زیرا در این عبارت، در وهم و گمان افتادن نسبت دادنِ نقص و ناتوانی است که در خداوند راه ندارد.»^۲

و طبق نظر بستوی:

«اضافه، در این سخن حق تعالی (خلیفةالله) اضافه‌ای ادبی برای شرافت دادن است مثل "بیت‌الله"، "ناقة‌الله" و "اهل‌الله" و به معنی نائب و قائم مقام خداوند نیست؛ زیرا حق تعالی نائی ندارد.»^۳

به نظر «اسماعیل بدوی» دیدگاه علمای اهل سنت در این مسئله به سه دسته تقسیم می‌شود:

«دیدگاه اول: خلافت به معنی جانشینی خلیفه قبلی؛ پس خلیفه بعدی جانشین خلیفه قبلی می‌شود....»

دیدگاه دوم: خلافت و جانشینی، جانشینی خداوند است؛ زیرا خلیفه، حق خداوند

۱. الفتاوی الکبری، ابن تیمیه، ت: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت/ لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۸/۱۹۸۷، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. سلسله الاحادیث الضعیفه و الموضوعه و أثرها السیء فی الامة، محمد ناصرالدین آلبنی، مکتبه المعارف، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۹۳.

متعال را در میان بندگانش برپا می‌دارد. صاحبان این دیدگاه به این گفتار حق تعالی استدلال می‌کنند: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ (و او همان کسی است که شما را در زمین جانشین ساخت). [انعام، ۱۶۵]. زمخشری معتقد است این آیه فقط در حق انبیا (علیهم السلام) است نه دیگران؛ زیرا آدم (علیه السلام) خلیفه و جانشین خدا بر زمین بود، به سبب این فرموده خداوند سبحان: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم) [بقره، ۳۰] و تمام پیامبران نیز همین گونه هستند. اما بغوی می‌گوید: این موضوع در حق آدم و داوود (علیهم السلام) جایز است نه دیگران و طبق این فرموده خدای عزیز در حق آدم: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم) و این آیه در حق داوود ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ای داوود، ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم) [ص، ۲۶] استدلال می‌کند و می‌گوید: «هیچ‌کس بعد از این دو نفر خلیفه خدا نامیده نشده است»... .

دیدگاه سوم: خلافت، جانشینی رسول خداست؛ زیرا وی جانشین رسول خدا صلی الله علیه و سلم در امتش است و به همین دلیل ابوبکر صدیق «جانشین رسول خدا» خطاب قرار گرفته است. ۱

اما «بکر عبدالله» کتابی با عنوان «خلیفة الله» نوشته است که در آن می‌گوید:

«اهل علم در این خصوص اختلاف پیدا کرده و در نهایت سه نظریه داده‌اند:

اول: مجاز است. جایز است گفته شود فلانی خلیفه خدا روی زمین است؛ و این عده به حدیث کمیل از علی: «أنا خلفای خدا در زمینش هستند» و به فرموده خدای تعالی: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم) و آیات دیگر شبیه آن در قرآن احتجاج کرده‌اند؛ همچنین به این فرموده پیامبر: "به راستی که خداوند تمکین‌دهنده و جانشین‌کننده شما در زمین است. پس بنگرید چگونه رفتار

۱. نظام الحكم الاسلامی مقارناً بالنظم السياسیه المعاصر، د. اسماعیل البدوی، دارالفکر الغربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ص ۱۰۳ و بعد از آن.

می‌کنید. پس از دنیا بترسید و از زنان نیز بترسید." و به حدیث مهدی که در آن می‌گوید: "خلیفه خدا، مهدی" ولی این حدیث ضعیف است؛ همان طور که در شماره ۸۵ از سلسله احادیث ضعیف آمده است. آن‌ها همچنین به گفته چوپانی که ابوبکر (خدا از او راضی باشد) را چنین خطاب کرده است احتجاج می‌کنند:

خلیفه خدای رحمان، ما جماعتی هستیم / که صبح و شام خدا را سجده می‌کنیم
به راستی خدا را در اموالمان می‌بینیم / «زکات» حقی است که به واقع نازل شده^۱

دوم: اطلاق این عبارت، ممنوع است؛ زیرا کسی خلیفه و جانشین دارد که غایب شود و دیگری جانشینش شود؛ در حالی که خداوند متعال شاهدهی است که غایب نیست...

سوم: آنچه در ادامه ابن قیم بیان داشته و گفته است: گفتم اگر بخواهم به الله چنین منتسب کنم که "او خلیفه و جانشین خدا" است، پس گفتار درست از آن کسانی است که این کار را ممنوع کرده‌اند، و اگر بخواهم چنین منتسب کنم "خداوند برای کسی که قبلاً بوده است جانشین تعیین می‌کند"، در این صورت مانعی برای انتساب آن به خداوند وجود ندارد و حقیقت آن چنین خواهد شد: خلیفه خدا که خدا او را خلیفه و جانشین دیگری قرار داده است؛ و به همین دلیل از قول امیرالمؤمنین چنین پاسخی داده شده است: "آنان خلفای خداوند در زمین هستند..." تا انتها؛ و خداوند دانتر است.^۲

بنابراین علمای اهل سنت با وجود اعترافشان به متون صریح دینی دلالت‌کننده بر آن، وجود خلیفه و جانشین خدا را با این ادعا که خلیفه و جانشین تنها برای شخص غایب یا مرده است، انکار می‌کنند؛ حقیقت این است که دلیل آن‌ها کامل نیست؛ زیرا شخص

۱. خلیفة الرحمن انا معشر / حنفاء نسجد بكرة و اصیلا

عرب نری لله فی اموالنا / حق الزکوة منزلا تنزیلا

۲. معجم المناهی اللفظیه، بکر عبدالله ابوزید، دارالعاصمه، ریاض، چاپ سوم، ۱۴۱۷/۱۹۹۶، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

غایب یا مرده تنها کسانی نیستند که جانشین لازم داشته باشند؛ کسی که سزاوار نباشد شخصاً مستقیم به کاری بپردازد، می‌تواند برای خود جانشینی بگمارد تا به نیابت از او آن را انجام دهد. واضح است که خداوند عزوجل مالک و حاکم است؛ ولی بلندمرتبه‌تر و مقدس‌تر از آن است که خودش به‌طور مستقیم میان مردم حکمرانی کند؛ پس وکیل یا نائبی می‌گمارد تا به حکم او سبحانه و تعالی - فرمانروایی کند.

همچنین آنچه گمانشان را باطل می‌کند این گفته بیضاوی است:

«و خلیفه کسی است که جانشین یا نایب دیگری باشد و مسئولیت کارهای وی را بر عهده بگیرد و منظور از آن، آدم (سلام‌وصلوات بر او) است که خلیفه خدا در زمین است و این‌چنین خداوند تمام انبیا را برای آبادانی زمین و تدبیر مردمان و تکمیل نفوسشان و اجرای حکمش در میان آن‌ها خلیفه قرار داده است؛ نه به این جهت که خداوند تعالی نیازی به نیابت داشته باشد؛ بلکه این، به دلیل قصور و کوتاهی مردمان از پذیرفتن فیض و دانستن اوامر او بدون واسطه است؛ به همین دلیل هیچ فرشته‌ای را نبی قرار نداده است همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (و اگر فرشته‌ای را می‌گماشتیم قطعاً او را به‌صورت مردی قرار می‌دادیم).

آیا نمی‌بینی که نیروی انبیا تمام نمی‌شود و توانایی‌شان از بین نمی‌رود و طبیعتشان نورانی است تا آنجا که نزدیک است روغنش نورانی (و مشتعل) شود، پیش از آنکه آتشی به آن برسد (اشاره به آیه نور)؛ فرشتگان را به‌سوی آنان ارسال می‌فرماید و با آن‌که رتبه بالاتری دارد بدون واسطه تکلم می‌فرماید؛ همان‌گونه که با موسی (علیه السلام) در میقات و با محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلمدر شب معراج سخن گفت. نظیر چنین واسطه‌هایی در طبیعت نیز وجود دارند؛ به‌عنوان مثال استخوان از جذب مواد مغذی از طریق گوشت و عضله ناتوان است؛ اگر باری تعالی، با حکمت خود، بین آن دو، غضروف مناسب قرار ندهد که از یکی بگیرد و به دیگری انتقال دهد.»^۱

۱. انوار التنزیل و اسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی، آماده‌سازی و

همچنین گفتار آلوسی نیز این گمان را باطل می‌کند:

«و معنای اینکه او خلیفه است، یعنی او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش است و این چنین تمام انبیا را برای آبادانی زمین، تدبیر مردمان، تکمیل نفوسشان و اجرای حکم خود در میان آن‌ها جانشین قرار داد؛ نه به این دلیل که حق تعالی به چنین کاری نیاز داشت؛ بلکه به علت قصور و کوتاهی مردمان که در نهایت کدورت و ظلمت جسمانی قرار گرفته‌اند؛ در حالی که ذات خداوند متعال در نهایت تقدس و پاکی است. در پذیرفتن فیضی که سنت الهی بر آن جاری شده، تناسب داشتن شرط است؛ پس ناگزیر باید حد وسطی وجود داشته باشد که هم مجرد باشد و هم جسمانی تا از یک سو فیض را دریافت و به سوی دیگر افاضه کند... و این خلافت و جانشینی تا برپایی ساعت و ساعت قیامت همواره در انسان کامل باقی می‌ماند.»^۱

به نظر من تصویر این مسئله در سخنان آن دسته از علمای اهل سنت مخالف، به‌شکلی وارد شده است که تا حد امکان تلاش می‌کند این موضع‌گیری (خلافت و جانشینی خدا) را بد و زشت جلوه دهد! گویی آنان را مشاهده می‌کنم بعد از آنکه از ارائه دلیل حقیقی برای موضع‌گیری مخالف عاجز مانده‌اند، خواسته‌اند موضع‌گیری دیگر را بد و آن را به‌صورتی که ذاتاً پذیرفتنی نیست جلوه دهند؛ اینکه به گمان خود از آن موضع‌گیری، شرک و نقص در ذات الهی استنباط می‌شود!

و اگر بعضی از اهل سنت، وجود خلیفه و جانشین خدا را می‌پذیرند همان طور که در سخنان اسماعیل بدوی و دیگران مشخص شده است. این پذیرفتن با محدودیت‌های فراوان صورت می‌پذیرد؛ مثلاً زمخشری خلافت الهی را برای انبیا و نه دیگران مجاز دانسته است؛ بغوی محدوده آن را تنگ‌تر کرده، تا آنجا که فقط به آدم و داوود علیهم‌السلام محدود دانسته است. به‌طور کلی اهل سنت مسئله «خلیفة الله» را پذیرفته‌اند؛ به این معنی که

مقدمه، محمد عبدالرحمن مرعشلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۶۸.

۱. روح‌المعانی، شهاب‌الدین محمود آلوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت / لبنان د.ت، ج ۱، ص ۲۲۰.

خلیفه، نایب خداوند در حکومت بر خلقش است؛ ولی تا این حد که این خلافت، متعلق به زمان رسول خدا (ص) و قبل از وی بوده است، نه بعد از ایشان (ص)؛ جانشین خدا را باید خداوند انتخاب کند همان گونه که در زمان پیامبر (ص) و قبل از ایشان، وضعیت به همین صورت بود. ولی اهل سنت به اینکه وضعیت پس از آن حضرت نیز به همان صورت باقی باشد ایمان ندارند، و به همین دلیل به روش‌های دیگری برای تعیین حاکم یا خلیفه خدا - غیر از اختیار و تعیین الهی - حکم داده‌اند؛ و این بدان معناست که آنان وجود خلیفه و جانشینی برای خدا بعد از پیامبر (ص) را انکار می‌کنند.

روش‌هایی که با آن‌ها از نظر اهل سنت، امامت منعقد می‌شود به شرح زیر است:

۱. انتخاب «اهل حل و عقد»^۱ (شورای متشکل از خبرگان)؛

۲. جانشین قراردادن خلیفه بعدی توسط خلیفه قبلی؛

۳. غلبه و استیلا.

در ادامه، سخنان علمای اهل سنت را در تفسیر این کلام حق تعالی نقل خواهیم کرد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). که

۱. اصطلاح «اهل حل و عقد» به معنای عده‌ای از افراد تاثیرگذار و عالمان به شریعت است. منشأ ورود این اصطلاح به علم کلام و اصول فقه اهل سنت، به‌توریزه کردن چگونگی نصب خلفا به‌خصوص خلیفه اول و دوم بازمی‌گردد؛ ولی از آنجا که هیچ دلیل شرعی درباره آن وجود ندارد، در تعداد و ویژگی‌های این افراد و نیز چگونگی حصول اتفاق، اختلاف نظر وجود دارد. (مترجم، منبع: سایت وبکی فقه)

[معنای] وجود خلیفه و جانشینی را برای خداوند عزوجل می‌رساند؛ جانشینی که در زمین حکم می‌راند.

ابن جریر طبری می‌گوید:

«از ابن عباس و از مره، از ابن مسعود، و از تعداد دیگری از اصحاب پیامبر نقل شده است: خداوند جلّ ثنائه به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم). عرض کردند: پروردگارا! و این خلیفه چگونه خواهد بود؟ فرمود: او نسلی خواهد داشت که در زمین فساد می‌کنند، حسد می‌ورزند و یکدیگر را می‌کشند. پس تأویل این آیه از این روایتی که از ابن عباس و ابن مسعود ذکر کردیم چنین خواهد بود: من در زمین برای خودم جانشینی می‌گمارم تا در میان مخلوقاتم به جای من فرمانروایی کند؛ و آن خلیفه و جانشین، آدم است و نیز هرکس که در طاعت خدا و حکم به عدالت، به مقام او برسد.»^۱

ثعلبی می‌گوید:

«گفته شده است: از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب، طلحه، زبیر، کعب و سلمان پرسیده شد: فرق خلیفه و پادشاه چیست؟ طلحه و زبیر گفتند: نمی‌دانیم. سلمان گفت: خلیفه کسی است که میان مردمش به عدالت رفتار و [اموال را] بینشان به طور مساوی تقسیم کند، و همچون کسی که به خانواده‌اش محبت می‌ورزد با آنان مهربان است، و بر اساس کتاب خدا قضاوت می‌کند! کعب گفت: فکر می‌کردم در این مجلس غیر از من کسی تفاوت بین خلیفه و پادشاه را نمی‌داند؛ ولی خداوند عزوجل، سلمان را از حکمت، علم و عدالت پر کرده است.»^۲

۱. جامع البیان عن تأویل القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. کشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ج ۱، ص ۱۷۷.

سمعانی می گوید:

«گفته می شود: تنها به این دلیل «خلیفه» نامیده شده که خلیفه و جانشین خدا در زمین است، برای برپایی احکام و اجرای مسائل مربوط به او؛ و این صحیح ترین معناست.»^۱

نسفی می گوید:

«إِنِّي جَاعِلٌ ﴿من گمارنده هستم﴾؛ یعنی کسی که «گماردن» را تدبیر می کند و برایش دو مفعول وجود دارد، و دو مفعول ﴿فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (در زمین جانشینی) هستند. او کسی است که جانشین شخصی دیگر می شود؛ پس «فعلیة» [وزن کلمه خلیفه] به معنای «فاعلة» و هاء برای معنای مبالغه به آخر کلمه اضافه شده است. معنای آن چنین می شود: خلیفه ای از خود شما؛ زیرا آن ها، ساکنان زمین هستند. پس آدم و فرزندان او را جانشین قرار داد، و فرمود: خلائف (خلیفه ها) یا خلفاء (جانشینان)؛ زیرا به وسیله کلمه خلیفه، آدم اراده شده است و با بیان کردن آدم، از آوردن لفظ فرزندان بی نیاز شد؛ همان طور که برای بیان کردن قبیله، گفتن پدر قبیله، شما را کفایت می کند: مثل [قبیله های] مُضَر و هاشم. یا اگر بگویم: چه کسی خلیفه (جانشین) شماست؟ یا خلیفه (جانشین) شما کیست؟ برای این منظور یک نفر معرفی می شود. یا [به همین ترتیب برای] خلیفه ای از جانب من؛ زیرا آدم جانشین خدا در زمینش است و تمام انبیا این گونه هستند. حق تعالی می فرماید: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ای داوود! ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم).»^۲

۱. تفسیر القرآن، ابومظفر سمعانی، ت: ابوتیمیم یاسر بن ابراهیم، دارالوطن، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۸/۱۹۹۷، ج ۱، ص ۶۴.

۲. تفسیر نسفی (مدارک التنزیل و حقایق التأویل)، ابوبرکات عبدالله بن احمد نسفی، ت: یوسف علی بدیوی، دار الکلم الطیب، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹/۱۹۹۸، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۸.

ابن جوزی می‌گوید:

«در معنای خلافت و جانشینی آدم دو نظر وجود دارد: اول، وی جانشین خدا در برپایی شریعت، هدایت به توحید و حکومت بر خلقش است؛ و این گفتار ابن مسعود و مجاهد است. دوم، وی جانشین کسانی شده است که قبلاً بوده‌اند؛ و این نظر ابن عباس و حسن است.»^۱

رازی می‌گوید:

«دوم: خداوند تنها به این دلیل او را خلیفه (جانشین) نامید تا او در حکمرانی میان خلق مکلفِ خداوند جانشین خدا شود. این از ابن مسعود و ابن عباس و سدی روایت شده است، و این نظر با فرموده خداوند تأیید می‌شود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ما تو را در زمین جانشینی قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم کن).»^۲

و عزّ بن عبدالسلام گفته است:

«"خلیفه"، خلیفه (جانشین): کسی است که قائم‌مقام دیگری می‌شود. خلیفه: در حکم کردن بین خلق جانشین من می‌شود؛ و او آدم (سلام‌وصلوات خدا بر او) است و نیز هرکسی از فرزندان او که قائم‌مقام او باشد؛ یعنی فرزندان آدم، جانشین آدم و در عمل به حق و آبادانی زمین بعضی جانشین بعضی [دیگر] می‌شوند؛ یا اینکه آدم و فرزندان جانشینان کسانی شدند که فساد و خونریزی می‌کردند.»^۳

قرطبی می‌گوید:

۱. زاد المسیر فی علم التفسیر، عبدالرحمن بن علی جوزی، ت: محمد بن عبدالرحمن، دار الفکر، بیروت، چاپ

اول، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۴۷.

۲. تفسیر رازی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. تفسیر العز بن عبدالسلام، عبدالعزیز بن عبدالسلام، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۹ / ۲۰۰۸، ج ۱، ص ۱۱۴.

«و معنای خلیفه در اینجا -در گفتار ابن مسعود، ابن عباس و تمام اهل تأویل- چنین است: آدم همان خلیفه و جانشین خدا در اجرای احکام و اوامر الهی است....»

چهارم: این آیه، اصل و اساس انتصاب امام و خلیفه‌ای است که باید به سخنش گوش سپرد و از او اطاعت کرد؛ برای وحدت کلمه و اجرای احکام خلیفه... و دلیل ما این فرموده حق تعالی است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم). [بقره، ۳۰] و ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ای داوود! ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم). [ص، ۲۶] و این فرموده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که قطعاً آنها را در زمین جانشین می‌گرداند)؛ یعنی از میان ایشان جانشین [خلیفه] قرار می‌دهد؛ و دیگر آیات..»

و-همان طور که پیش‌تر نقل کردیم- بیضاوی گفته است:

«و خلیفه کسی است که جانشین یا نایب دیگری باشد و مسئولیت کارهای وی را برعهده بگیرد و منظور از آن، آدم (سلام و صلوات بر او) است که خلیفه خدا در زمین است و این چنین خداوند تمام انبیا را برای آبادانی زمین و تدبیر مردمان و تکمیل نفوسشان و اجرای حکم در میان آنها خلیفه قرار داده است؛ نه به این جهت که خداوند تعالی نیازی به نیابت داشته باشد؛ بلکه این، به دلیل قصور و کوتاهی مردمان از پذیرفتن فیض و دانستن اوامر او بدون واسطه است؛ به همین دلیل هیچ فرشته‌ای را نایب قرار نداده است همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (و اگر فرشته‌ای را می‌گماشتیم قطعاً او را به صورت مردی قرار می‌دادیم).

آیا نمی‌بینی که نیروی انبیا تمام نمی‌شود و توانایی‌شان از بین نمی‌رود و طبیعتشان نورانی است تا آنجا که نزدیک است روغنش نورانی (و مشتعل) شود، پیش از آنکه آتشی به آن برسد (اشاره به آیه نور)؛ فرشتگان را به سوی آنان ارسال می‌فرماید و با آن که رتبه بالاتری دارد بدون واسطه تکلم می‌فرماید؛ همان گونه که با موسی (علیه السلام) در

میقات و با محمد صلی الله علیه و سلم در شب معراج سخن گفت. نظیر چنین واسطه‌هایی در طبیعت نیز وجود دارند؛ به عنوان مثال استخوان از جذب مواد مغذی از طریق گوشت و عضله ناتوان است؛ اگر باری تعالی، با حکمت خود، بین آن دو، غضروف مناسب قرار ندهد که از یکی بگیرد و به دیگری انتقال دهد.»^۱

قرطبی می‌گوید:

«این آیه، اصل و اساس انتصاب امام و خلیفه‌ای است که باید به سخنش گوش سپرد و از او اطاعت کرد؛ برای وحدت کلمه و اجرای احکام خلیفه؛ و هیچ اختلافی در این خصوص میان امت و پیشوایان وجود ندارد... و دلیل ما این فرموده حق تعالی است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم). [بقره، ۳۰] و ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ای داوود! ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم). [ص، ۲۶] و این فرموده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین می‌گرداند)؛ یعنی از میان ایشان جانشین [خلیفه] قرار می‌دهد؛ و دیگر آیات.»^۲

اما این کثیر آنچه را ابن جریر طبری^۳ و قرطبی^۴ گفته‌اند نقل کرده است.

سیوطی گفته است:

«ای محمد به یاد آور ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) تا در اجرای

۱. انوار التنزیل و اسرار التأویل، معروف به تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۸.

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳. تفسیر قرآن عظیم، ج ۱، ص ۳۷ و ۷۴.

۴. همان منبع، ج ۱، ص ۷۵.

احکامم جانشین من باشد؛ و او "آدم" است.^۱

ثعالبی می گوید:

«ابن مسعود گفته: معنایش فقط همین است: جانشین من در فرمانروایی.»^۲

و شنیطی گفته است:

«در خصوص فرموده اش، "خلیفه"، علما دو گونه تفسیر کرده اند: یکی اینکه مقصود از خلیفه، پدر ما آدم -که بر او و پیامبران سلام و صلوات باد- است؛ زیرا او جانشین خدا در زمین برای اجرای اوامر الهی است.»^۳

بنابراین تفکر اهل سنت می تواند وجود خلیفه و جانشین خدا را بپذیرد؛ ولی -همان طور که گفته شد- تنها تا آن اندازه که متعلق به زمان رسول خدا ﷺ و دوران پیش از ایشان باشد؛ علی رغم متونی که به وجود خلیفه خدا حتی بعد از زمان رسول خدا ﷺ تصریح می کند؛ مثل متونی که پیش تر بیان کردیم و مثل متنی که احمد در مسند خود آورده است که این حدیث -همان طور که از سبک و سیاقش پیداست- در خصوص آخرالزمان سخن به میان می آورد؛ یعنی درباره زمانی که مهدی ظاهر می شود:

«ابوتیاح گفت: از صخر شنیدم که از سُبَّیح چنین روایت می کرد: مرا از "ماء" به "گوفه" فرستادند تا چارپا [حیوان برای سواری و باربری] بخرم. به "کناسه" رسیدیم. آنجا مردی بود که گردش جمع شده بودند. رفیقم به سمت چارپایان رفت؛ ولی من به سمت

۱. تفسیر جلالین، علامه جلال الدین محمد بن احمد محلی و علامه جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، مقدمه و ارجاع، استاد مروان سوار، دار المعرفه، بیروت/لبنان، ص ۸.

۲. الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعالبی)، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف ابی زید ثعالبی مالکی، ت: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد الموجود، دار احیاء التراث العربی مؤسسه تاریخ عربی، بیروت/لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸/۱۹۹۷، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳. اضواء البیان، محمد امین شنیطی، به سرپرستی: بکر بن عبدالله ابوزید، دار العلم فواید، د. ت: ج ۱، ص ۶۸.

آن مرد رفتیم. او حذیفه بود. شنیدم که می‌گوید: اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن حضرت درباره‌ی خیر می‌پرسیدند. من از ایشان از شر پرسیدم! عرض کردم: ای رسول خدا، آیا بعد از این خیر، شری هم هست، همان طور که قبل از آن شر بوده است؟! فرمود: «بله». عرض کردم: راه درمان ماندن آن چگونه است؟ به گمانم فرمود: «با شمشیر». این گمان و احتمال از ابوتیاح است که می‌گوید: به گمانم با شمشیر- سپس عرض کردم: دیگر چه؟ فرمود: «پس از آن آتش بسی است بر دود». گوید: گفتم: پس از آن چه می‌شود؟ فرمود: «سپس مدعیان گمراه‌گر». فرمود: «اگر در آن روز خلیفه‌ی خدا در زمین را دیدی به او بپیوند، حتی اگر جسمت خسته شود و اموالت گرفته شود. اگر او را ندیدی در زمین فراری شو، حتی اگر بمیری یا حتی اگر ریشه‌ی درختان را به دندان بکشی». عرض کردم: پس از آن چه می‌شود؟ فرمود: «سپس دجال خروج می‌کند... تا آخر.»^۱

معضل طرز تفکر اهل سنت این است که اگر مبدأ خلافت الهی بعد از زمان پیامبر ﷺ را بپذیرد لازم خواهد بود که قبول کند آن‌ها همان دوازده خلیفه‌ای هستند که احادیث صحیح معرفی‌شان کرده است؛ همچنین لازم خواهد بود که آن‌ها را مشخص و واقعیت تاریخی را تفسیر کند که چندین برابر این تعداد در آن خلیفه وجود دارد و روشن کند که آیا می‌توان به سنت خلفای موجود در تاریخ عمل کرد و آنان را پذیرفت یعنی همان کسانی که در عمل، حکمرانی کردند- و آیا می‌توان سنت آنان را منسجم و استوار معرفی کرد و سیره و روش آن‌ها را بر تعالیم اسلامی تطبیق داد؟!

۱. مسند احمد بن حنبل، شرح و فهرست نویسی، حمزه احمد زین، دار الحدیث، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶/۱۹۹۵، ج ۱۶، ص ۶۲۱ و ۶۲۲ حدیث شماره ۲۳۳۱۸، و در پی‌نوشت گفته: «سندش صحیح است.» و در صفحه ۶۲۳ شماره ۲۳۳۲۱ و در آن چنین است: «اگر در آن روز در زمین خلیفه‌ای برای خدا وجود داشت.» و در پی‌نوشت گفته است: «سندش صحیح است.» پوشیده نیست که هر دو معنی یکسان است. صحیح جامع الصغیر و زیادته، محمد ناصرالدین البانی، مکتب الاسلامی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۸/۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵۷۵ و درباره‌اش گفته: «حسن است.»

روشن است که تفکر اهل سنت، به طور کلی تصمیم به چشم‌پوشی از این مسئله دارد و آن را از مرکز توجه خود دور نگاه می‌دارد^۱ تا به این ترتیب بتواند همچنان تعادل خود را حفظ کند؛ زیرا با وجود چنین مسئله‌ای این طرز تفکر به طور کامل به هم خواهد ریخت؛ نکته‌ای که حدیث «امامان دوازده‌گانه» و حدیث «بر شما باد عمل به سنت من و سنت بالنده مهدیون» - که احادیثی صحیح هستند - را بسیار شبیه قانونی مبتنی بر متن می‌کند که نه فایده‌ای دارد و نه مصداقی و نه تحقیقی در عالم واقع! با وجود عظمت و اهمیت این دو حدیث که هرکس به محض خواندنشان و داشتن انصاف، به اهمیت بسیارشان پی خواهد برد. چگونه چنین نباشد، در حالی که این دو حدیث در بردارنده نقشه‌ای الهی برای آینده دین است.

طرز تفکر اهل سنت - که با نظام‌های حاکم در طول تاریخ مصالحه کرده است - باید با این مسئله سخت و دشوار روبرو شود: چرا خط سیر اسلام سمت‌وسویی به خود گرفته که منجر به پسرقت شده است؟ تا آنجا که همان طور که بسیاری از احادیث تصریح کرده‌اند - اسلام غریبانه بازمی‌گردد؟ و چرا بر امت [اسلامی] لازم شده است که برای تحقق حیات مجدد اسلام به دست مهدی، انتظار بکشد؟

۱. می‌گویم «به‌طور کلی»، زیرا اگر بخواهد با تغییر دادن و دگرگون کردن متون، گره کور خود را توجیه کند به متون وارد شده در خصوص خلفا و سنتشان پناه می‌برد؛ همان طور که عبدالله بن عمر دمیجی هنگامی که به خیال خود، متنی را پیدا نمی‌کند، در حیطه نظری برگزیدن امام شکاف ایجاد می‌کند و این قطعاً در ارتباط با واقعیت تاریخی است که آن‌ها معتقد به شرعی‌بودنش هستند. وی می‌گوید: «با نگاهی به متون کتاب و سنت ما، در تعیین روشی که با آن امام ثابت می‌شود هیچ متن صریحی نمی‌یابیم و احتمالی جز متون کلی متعلق به ولایت و تصدی‌گری - کوچک یا بزرگ - نمی‌بینیم؛ مسائلی مانند شورا و مشابه آن. بنابراین راهی پیش روی ما باقی نمی‌ماند، مگر پرداختن به روش‌هایی که با استفاده از آن‌ها امامت خلفای راشدین (خدا از همگی‌شان راضی باشد) منعقد شد و معتقدیم این روش‌ها به دلایل زیر، شرعی هستند:

الف. آنچه در حدیث طولانی عرباض بن ساریه آمده که در آن از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفته شده است: ... پس بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من که با چنگ و دندان به آن‌ها پایبند باشید و شما را از نوآوری در امور برحذر می‌دارم... تا آخر حدیث، «الامامة العظمی، ص ۱۲۵.

تردیدی نیست که منطق و عقل سلیم، حرکت اسلام را در طول دوران حیاتش، حرکتی تصاعدی و تکاملی ترسیم می‌کند؛ به اعتبار اینکه اسلام به‌عنوان یک نظام فکری، قانونی و اخلاقی- هستی و زندگی را با تمام تفصیل و پیچیدگی‌هایش دربرگرفته است و پاسخ تمام پرسش‌هایی را که واقعیت بشری در زمان‌ها و مکان‌های مختلف مطرح می‌کنند در خود دارد. بنابراین آنچه را که عملاً در عالم واقع اتفاق افتاده است نباید به گردن اسلام انداخت؛ زیرا این‌ها وقایعی فکری یا نظری هستند و گناه آن‌ها تنها بر عهده کسی است که پیاده‌کردن اسلام را بر عهده گرفته است.

احادیث مربوط به بازگشت غریبانه اسلام^۱ و احادیثی که دوران مهدوی را با توصیفات خاصش حتمی و ضروری به تصویر کشیده است^۲ تفکر اهل سنت را در خصوص اسلام در

۱. ابوبریره از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان.» از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت و اسلام میان این دو مسجد مخفی می‌شود؛ همان طور که مار در سوراخش مخفی می‌شود.» صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۰، و نووی در شرح این حدیث گفته است: «قاضی گفته است که ظاهر حدیث به‌طور کلی می‌گوید که اسلام میان اندکی از مردم آغاز و سپس منتشر و آشکار شد. در ادامه دچار نقص و اخلال خواهد شد تا آنجا که بازم جز در اندکی باقی نخواهد ماند.» شرح صحیح مسلم، نووی، دارالکتب العربی، بیروت/ لبنان، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۱۷۷. محمود مصری در تفسیر این حدیث گفته است: «این حدیث به زمانه ما اشاره می‌کند؛ اینکه اسلام به‌معنای واقعی در زمان ما غریب است و این غریب بر آن سایه خواهد انداخت و حتی غربت آن بیشتر خواهد شد تا آنجا که مهدی خواهد آمد و اسلام آشکار خواهد شد و او عدالت را زنده خواهد کرد.» رحلة الی الدار الآخرة، مکتبة الصفا، چاپ اول، ۱۴۲۶ / ۲۰۰۵، ص ۲۷۵.

حدیث بازگشت غریبانه اسلام از پیامبر صلی الله علیه و سلم متواتر نقل شده است؛ همان طور که غماری چنین می‌گوید. مراجعه شود به المهدی المنتظر، ص ۴۴. تواتر آن را محمد بن جعفر کنانی در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر صفحه ۴۴ به بعد» به اثبات رسانده است.

۲. از علی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد یقیناً خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث خواهد کرد که آن را بر از عدل می‌کند؛ همان طور که از جور پر شده است.» و از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است که فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا در آن روز، مردی از من یا از اهل بیت من مبعوث شود که اسمش همانند

تنگنایی واقعی قرار می‌دهد. اگر خلفای راشدین مهدیون بعد از پیامبر (ص) دوازده خلیفه باشند که آخرینشان مهدی است، پس چرا حرکت اسلام مسیری رو به عقب به خود گرفته است؟! و چرا به‌طور حتم باید به زمان آخرین خلیفه دوازده‌گانه برسیم تا اسلام دوباره به سلامت بازگردد؟ تلاش این یازده نفر قبلی چه شده است، اگر آن‌ها را از فرمانروایی دور نکرده و امامان گمراهی مقامشان را غصب نکرده باشند؟^۱ و آیا معنایش جز این است که نظام فکری و اعتقادی اهل سنت چنین بنیان نهاده شد تا این واقعیت منحرف را توجیه و در تأیید و تثبیت آن مشارکت کند؟ و به یقین آیا نتیجه‌ای جز افتادن در ورطه شکست و ناکامی در شناخت مهدی و اعطای حق او و جایگاهش (به دیگران) و افتادن در ورطه عداوت و دشمنی با وی خواهد داشت؟

اسم من و اسم پدرش همانند اسم پدر من است.» المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۳۳ و ۲۶۲. غماری در شرح این حدیث گفته است: «معنای این حدیث این نیست که مهدی در آخرالزمان به گونه‌ای خواهد بود که بلافاصله بعد از او ساعت بر پا می‌شود - که برخی چنین متوهم شده‌اند - معنایش این است که: ظهور مهدی حقی است تخلف‌ناپذیر؛ تا آنجا که حتی اگر فرض شود از دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد قطعاً خدا آن روز را آنقدر طولانی خواهد فرمود تا مهدی در آن ظهور کند.» المهدی المنتظر، ص ۴۴.

۱. علی بن نایف الشحوذ احادیثی با عنوان «آنچه در گسستن رشته اسلام وارد شده» گرد آورده است؛ از جمله: از ابی امامه باهلی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود: «بندبند رشته اسلام گسسته خواهد شد و هر بندی که گسسته شود مردم خود را به آنچه بعد از آن خواهد آمد خواهند آویخت. اولین آن‌ها پاره‌شدن حکومت است و آخرینشان درباره نماز است.» در پاورقی درباره این حدیث گفته: «صحیح است.» از ابن‌فیروز دیلمی از پدرش که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «به‌درستی که بندبند اسلام پاره خواهد شد؛ همان طور که ریسمان با زور پاره می‌شود.» و در پی‌نوشت گفته: «با توجه به حدیث دیگر، صحیح است.» المفصل فی اشراف الساعة و علاماتها، ص ۱۰۰.

نماز پیامبر خدا عیسیٰ (علیه السلام) پشت سر مهدی (علیه السلام)

احادیث و آثار بسیاری درباره نمازگزاردن پیامبر خدا عیسیٰ (علیه السلام) پشت سر مهدی وارد شده است؛ تا آنجا که ابن حجر گفته ابی الحسن ابری را چنین نقل می کند: «اخبار در خصوص مهدی این امت که عیسی پشت سرش نماز می گزارد به تواتر رسیده است.»^۱

به ذکر بعضی احادیث و آثار وارد شده در این خصوص بسنده خواهیم کرد:

بخاری از نافع (غلام ابوقتاده انصاری) روایت کرده است که ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «چگونه اید وقتی پسر مریم در میان شما نازل شود و امام شما [نیز] از شما [در میانتان باشد].»^۲

مسلم از ابن ابی ذئب از ابن شهاب از نافع غلام ابوقتاده از ابوهریره چنین روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «چگونه اید وقتی پسر مریم بین شما نازل شود و پیشوایان (أممکم) [نیز] از شما [وجود داشته باشد].» به ابن ابی ذئب گفتم: اوزاعی از زهری از نافع از ابوهریره برای ما حدیث کرد: «و امام شما از شما.» ابن ابی ذئب گفت: آیا می دانی «أممکم منکم» یعنی چه؟ گفتم: شما به من بفرمایید! گفت: پیشوایان، بر اساس کتاب پروردگار تبارک و تعالی و سنت پیامبران.»^۳

و از جابر بن عبدالله روایت شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: «گروهی از امت من پیوسته برای حق می جنگند و تا روز قیامت پیروز خواهند بود.» فرمود: «پس عیسی بن مریم (سلام و صلوات خدا بر او) نازل می شود. امیر آنان می گوید: پیش بایست و برای ما نماز بگزار! وی می گوید: خیر! بعضی از شما بر

۱. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۴.

بعضی دیگر امیر هستند. این گرامیداشتی است از سوی خدا بر این امت.»^۱

بستوی این حدیث را به صورت زیر آورده است:

از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «عیسی بن مریم نازل می شود و امیر آنان -مهدی- می گوید: پیش بایست و برای ما نماز بگزار! وی می گوید: خیر! بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستند. این گرامیداشتی است از سوی خدا بر این امت.»^۲

و از ابوسعید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل شده است که فرمود: «از ما کسی هست که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد.»^۳

و از ابن سیرین نقل شده است: «مهدی از این امت است و او کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد.»^۴

نمازگزاردن عیسی پشت سر مهدی و اقتدایش به او اشاره ای روشن به امامت مهدی و برتری اش از عیسی است و این مطلب طبق منطق متون دینی، عجیب نیست؛ در حالی که در نظام اعتقادی اهل سنت، عجیب می نماید.

در قرآن کریم فرموده حق تعالی این چنین است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۵ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی چند بیازمود و ابراهیم آن ها را به تمامی به انجام

۱. همان منبع، ص ۹۵.

۲. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۸۰، و در صفحه ۱۸۲ گفته: «سندش صحیح است.»

۳. همان منبع، ص ۳۱۵ و در صفحه ۳۱۶ گفته است: «سندش با توجه به حدیث دیگر نیکوست.»

۴. همان منبع، ص ۲۱۹ و در صفحه ۲۲۰ گفته است: «سندش صحیح و تمام رجالش ثقه هستند.»

۵. بقره، ۱۲۴.

رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم چطور؟ گفت: پیمان من به ستمکاران نخواهد رسید). این آیه دلالت می‌کند که ابراهیم علیه السلام بعد از پیامبری و بعد از وارد شدن آزمایش‌ها یا بلاهایی که بر او عارض شد و سربلندی در آن‌ها، مستحق امامت شد؛ و این آیه روشن می‌کند که مقام امامت از مقام نبوت به عنوان یک جایگاه و منصب، بالاتر است^۱ و نیز مؤید این مطلب آن است که ابراهیم علیه السلام بعد از رسیدن به مرحله کهنوت دارای فرزند شد؛ همان طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَيَّ الْكِبَرَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۲ (سپاس و ستایش خدای را که با وجود سالخوردگی ام اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود که به‌راستی پروردگار من شنونده دعاست) و همان طور که از این گفتار حق تعالی دانسته می‌شود: ﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۳ ([همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنی هستم و شوهرم پیرمرد است؟! این واقعاً چیز عجیبی است!) و بعد از آنکه به ابراهیم فرزندی روزی داده شد خداوند او را امام قرار داد؛ در حالی که او در جوانی پیامبر بود؛ چنان که از گفته خداوند

۱. منظور از امامت با توصیف خاص خودش و نبوت با توصیف خاص خودش، یعنی از این جهت که هرکدام یک مقام و منصب محسوب می‌شوند؛ صرف‌نظر از کسی که آن مقام را داراست؛ پس امامت به‌عنوان یک مقام، بالاتر از نبوت به‌عنوان یک مقام است و خواننده فراموش نمی‌کند کسی که مقام امامت را داراست الزاماً مقام نبوت را هم دارد. پس هر امامی، نبی است؛ ولی عکس آن صحیح نیست. باید در نظر داشت اینکه یک امام، نبی است به این معنا نیست که او الزماً دین و کتاب مستقلی دارد؛ می‌تواند پیرو دین و کتابی باشد؛ به این ترتیب مهدی یک امام است و اینکه امامت با توصیف خودش برتر از نبوت با توصیف خودش است به این معنا نخواهد بود که مهدی دین جدیدی غیر از دین اسلام خواهد آورد. با این توصیف، ائمه بسیارند. در بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام بسیاری از خلفا مقام نبوت را دارا بودند؛ ولی آن‌ها پیرو موسی و عمل‌کننده به کتابی بودند که از سوی پروردگارش بر او نازل شد. وضعیت در خصوص لوط که پیرو ابراهیم بود نیز به همین صورت است؛ ابراهیمی که مقام امامت را داشت ولی لوط نداشت.

۲. ابراهیم، ۳۹.

۳. هود، ۷۲.

متعال فهمیده می‌شود: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾^۱ (گفتند: شنیدیم جوانی، از آن‌ها [به بدی] یاد می‌کرد و به او ابراهیم گفته می‌شود).

ابن حجر از قول ابن سیرین به قسمتی از دلالت روشنی که متون دینی عرضه می‌دارند اشاره کرده، می‌گوید:

«از آنچه از ابن سیرین رسیده که «مهدی از پدر و عمویم بهتر است» چنین برمی‌آید که مهدی از برخی انبیا برتر باشد و از او به درستی نقل شده است که ابوبکر و عمر از وی برتر نیستند.»^۲

با وجود اینکه ابن سیرین از دلالت‌های متون کاسته یا آن‌ها را کم‌رنگ ساخته است، ولی او در طرز تفکر اهل سنت جایگاهی ندارد؛ تفکری که با توجه به سازوکارهای تأویلی مسلط بر آن، در ژرفای خود نظر وی را بر نمی‌تابد. ابن حجر خودش بعد از نقل کردن سخن ابن سیرین، چنین حاشیه زده است:

«و اینکه او از اولی شایسته‌تر است، به علت صراحت داشتن احادیث دیگر و اجماع بر اینکه آن دو نفر از وی (مهدی) برتر هستند و حتی سایر چهار خلیفه و حتی صحابه نیز برتر از او هستند، باید این دو جمله را تأویل کرد! اینکه بعد از صحابه کسی برتر از آن‌ها باشد مخالف حدیث نادر ابن عبدالبر است که از او چنین روایت رسیده که هر یک از یاران او (مهدی)، پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. این برتری با شدت یافتن فتنه‌ها در زمان وی و لشکرکشی روم با تمامی قوایش علیه او و محاصره شدنش توسط دجال تأویل می‌شود؛ پس برتر بودن او و پاداش او، همچنین پیروانش و دیگر امور، تنها امری نسبی خواهد بود؛ زیرا گاهی در کسی که فرودست است مزیتی وجود دارد که در برتر از او نیست؛ و به همین دلیل طاوس (نام یک شخص است) آرزو می‌کند آن زمان را درک کند؛ زیرا در آن شرایط، نیکوکاران را زیادتی است و خطاکاران را توبه؛ و به‌طور کلی

۱. انبیاء، ۶۰.

۲. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۷۱.

افزایش پاداش و بالا رفتن درجه در نظر خداوند متعال. در این خصوص چه کسی بهتر از این دوره را به یاد دارد؟! و گویا ابن سیرین با این گفته که «به نظر می‌رسد از برخی از انبیا برتر باشد» به عیسی اشاره می‌کند؛ زیرا امام با توجه به اینکه اطاعت می‌شود. بر مأموم برتری دارد؛ ولی در حقیقت، این امر، فضیلتی برای او محسوب نمی‌شود؛ بلکه فضیلتی برای پیامبران محسوب می‌شود؛ زیرا پیروی او از مهدی نشانه‌ای برای فرود آمدنش بر اساس شریعت پیامبر ما و پیروی از ایشان است.»^۱

این سخن او «و اینکه او از اولی شایسته‌تر است» - یعنی فضیلت و برتری مهدی بر ابوبکر و عمر- به واقعیت نزدیک‌تر است از برتر بودن وی از بعضی از انبیا. او می‌گوید «به علت صراحت داشتن احادیث دیگر باید آن دو جمله را تأویل کرد»، بدون اینکه حتی یک حدیث صحیح بیاورد! اما این اجماع مورد ادعای او، توسط ابن سیرین و دیگرانی همچون ابن عبدالبر ناپود شده است^۲. همان طور که خود ابن حجر گفته. و این علاوه بر مخالفت این اجماع با آن چیزی است که این حدیث بر آن دلالت می‌کند؛ این در حالی است که اجماع، خود نیازمند به سند مبتنی بر متن دینی است. دکتر وهبه زحیلی در این خصوص می‌گوید:

۱. همان منبع، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. قاضی عیاض در توضیحی بر این حدیث می‌نویسد: «ابوعمر بن عبدالبر در خصوص این حدیث و دیگر احادیث در فضل کسی که در آخرالزمان خواهد آمد چنین نظر داده است که وی در میان کسانی که بعد از صحابه می‌آیند از جمله برترین‌ها از جماعتی از صحابه است و اینکه این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم «برترین شما در قرن من» به طور خاص معنایش چنین می‌شود: برترین مردم قرن من؛ یعنی اولین سبقت‌گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که راه آن‌ها را پیموده‌اند. اینان برترین امت و مقصود از این حدیث هستند. اما کسی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است؛ حتی اگر او را دیده و با او سخن گفته باشد؛ ولی نه سبقتی در دین داشته باشد و نه اثری، در زمره قرونی خواهد آمد که بعد از قرن اول قرار خواهد گرفت و از جمله کسانی خواهد بود که آثار حدیثی بر فضیلت او دلالت کرده‌اند. قاضی چنین گفته است و دیگر متکلمان معانی نیز همین منهج را سرلوحه خود قرار داده‌اند.» شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

«اگر اجماع بدون مستندات منعقد شود تا اثبات‌کننده احکام شریعت بعد از پیامبر باشد، این قطعاً باطل است... و چگونگی مستندبودن به نظر بیشتر علما چنین است: یا وجود دلیل قطعی از قرآن و تواتر در سنت - که در این صورت اجماع، تأییدکننده و پشتیبانی برای آن است- یا اینکه دلیل ظنی -یعنی خبر واحد و قیاس- وجود داشته باشد که در این صورت اجماع، حکم دینی را از درجه ظن و گمان به قطع و یقین ارتقا خواهد داد.»^۱

در مسئله مدنظر ما هیچ دلیل قطعی وجود ندارد و اگر هم دلیلی ظنی وجود داشته باشد با دیگر مسائل در تعارض است و همان طور که دانستیم- اجماعی که بتواند برای ارتقای این دلیل صورت پذیرد وجود ندارد.

ابن عبدالبر در کتاب خود مبحثی به عنوان اثبات امکان وجود کسی برتر از صحابه در آخرالزمان، احادیث بسیاری را پیش کشیده است^۲ که در اینجا امکان بیان آن‌ها وجود ندارد و به عنوان نمونه، تنها به برخی از آن‌ها بسنده خواهیم کرد:

از محمد بن حنفیه نقل شده است که گفت: «مردی در حضور علی رضی الله عنه درباره مهدی پرسید. پس علی رضی الله عنه گفت: «هیئات.» سپس دستش را هفت بار مشت کرد و گفت: «او در آخرالزمان قیام می‌کند؛ اگر کسی خدا بخوید کشته می‌شود؛ پس خداوند متعال گروهی را مانند پاره‌های ابر که به هم می‌پیوندند برایش جمع و قلب‌هایشان را به هم نزدیک می‌کند. آن‌ها از هیچ‌کسی نمی‌ترسند و از اینکه یک نفر به جمعشان اضافه شود شادمان نمی‌شوند. تعداد آنان به اندازه اصحاب بدر است. گذشتگان بر آنان پیشی نگرفته‌اند و آیندگان به آنان نمی‌رسند. به تعداد اصحاب طالوت هستند که با او از

۱. الوجیز فی اصول الفقه، دار الفکر المعاصر، بیروت/ لبنان، چاپ مجدد اول، ۱۴۱۹/۱۹۹۹، ص ۴۸ و ۴۹.

۲. مراجعه شود به: التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الاسانید، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبی، ت: سعید احمد اعراب، تحت نظر وزارت شؤونات اسلامی مغرب عربی، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۲۴۳ و بعد از آن.

آن نهر عبور کردند.» ابوطغیل می‌گوید: این حنفیه گفت: آیا می‌خواهی او را دریابی؟ گفتم: بله. گفت: او از بین این دو چوب (درب مسجدالحرام) خارج می‌شود. گفتم: به خدا سوگند این خانه را ترک نمی‌کنم تا بمیرم؛ پس در آنجا مرد؛ یعنی مکه که خداوند متعال آن را حفظ کرده است.»^۱

«مسلم» از ابوهریره نقل کرده است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به قبرستان آمد و (خطاب به مردگان) فرمود: سلام بر منزل گروه مؤمنان و ما نیز ان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد. آروز داشتم برادرانمان را ببینیم. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب من هستید و برادران من کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند! گفتند: ای رسول خدا! چطور کسانی از امت خویش را که در آینده می‌آیند می‌شناسی؟ فرمود: کسی که گله‌اسبی با حلقه‌های سفید درخشان دور ساق‌هایشان دارد، آیا آن‌ها را در میان جمعیت چندین برابر گله‌اش نمی‌شناسد؟! گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنان می‌آیند در حالی که پاهایشان به‌صورت حلقوی از وضو سفید شده است و من پیشاپیش آنان به‌سوی حوض کوثر می‌روم. آگاه باشید مردانی از اطراف حوض من رانده می‌شوند؛ همچون شتران گمراه! آنان را صدا می‌زنم که بیایید، گفته می‌شود: آن‌ها

۱. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۰۶ و در صفحه ۲۰۸ درباره آن می‌گوید: «حاکم گفته است: این حدیث با شروط شیخین صحیح است؛ ولی آن دو آن را نیاورده‌اند و ذهبی در خصوص آن سکوت کرده است. این حدیث فقط با شرط مسلم است و بخاری از یوسف و عمار چیزی نیاورده است. نتیجه اینکه سند این حدیث، نیکو (حسن) است.» احمد بن محمد بن صدیق در ابراز الوهم ص ۵۳۸ و ۵۳۹ آن را صحیح شمرده و عبدالله بن صدیق غماری درباره آن گفته است: «صحیح است.» (المفضل فی اشراط الساعة، پاورقی ص ۳۸۹) تویجری درباره آن گفته: «حاکم آن را در مستدرک خود روایت کرده و گفته با شرط شیخین صحیح است و ذهبی در کتاب تلخیص خود با آن موافقت کرده است و در چنین موردی حکم رفع داده می‌شود، نه رأی و نظر و تنها گفته می‌شود توقف کرده است.» (الاحتجاج بالاثار، ص ۱۶) محقق کتاب الاذاعه در پاورقی صفحه ۱۹ درباره این حدیث گفته: «صحیح است.»

پس از تو عوض شدند. پس می‌گوییم: دور شوید، دور شوید!»^۱

این احادیث، اصحاب امام مهدی را توصیف می‌کند و پوشیده نیست که آن‌ها را بر صحابه برتری می‌دهد^۲ و اگر وضعیت اصحاب مهدی چنین باشد، پس مقام خود مهدی چگونه خواهد بود؟! او که اوصاف متعالی‌اش که در بعضی روایات وارد شده، تقدیم شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد.

با اینکه اهل سنت سعی می‌کنند با این احادیث - که رکن اصلی عقیده اهل سنت را منهدم می‌کند- بر اساس احادیث دیگر مقابله کنند یا آن‌ها را تأویل کنند یا حتی از این احادیث صرف نظر کنند؛ چراکه قضیه آن‌ها بسیار سست و ضعیف است و در اثبات برتر بودن صحابه بر خود مهدی تلاشی نکرده‌اند؛ زیرا در این صورت باید با این احادیث و احادیث وارد شده در حق مهدی به مقابله برخیزند.

نووی یکی از این تلاش‌های سست و ضعیف را روایت می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

«امام باجی در خصوص این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم «بلکه شما اصحاب من هستید» گفته است که این، برادری آنان را نفی نمی‌کند؛ بلکه درجه و مرتبه صحابی بودن را اضافه می‌کند. پس اینان، برادرانی هستند که صحابی نیز هستند و کسانی که برادر نباشند صحابه هم نیستند؛ همان طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿انما المؤمنون إخوة﴾ (تنها مؤمنان برادرند).»^۳

رسول خدا ﷺ فرمود: «شما اصحاب من هستید و برادران من کسانی هستید که هنوز نیامده‌اند.» و روشن است که ایشان مقام برادری را به غیر از صحابه داده است؛ اما

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. در اینجا می‌توانیم از برتری اجمالی و کلی سخن به میان آوریم؛ یعنی عموم اصحاب مهدی از عموم صحابه برترند و بدیهی است که این نکته مانع نمی‌شود از اینکه برخی صحابه برتر از برخی اصحاب مهدی باشند.

۳. شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸.

خوشایند امام باجی نیست که به این مطلب روشن و واضح، اکتفا کند!

اما سیوطی چنین نظر می‌دهد:

«موجه‌ترین تأویل: با توجه به تأویل حدیث «بلکه آنان پاداش پنجاه نفر از شما را دارند» به دلیل شدت یافتن فتنه‌ها در زمان مهدی، لشکرکشی روم با تمامی قوایش علیه وی و محاصره دجال است، و منظور از این برتری‌دادن، زیادبودن پاداش و مرتبه نزد خداوند نیست؛ زیرا احادیث صحیح وارد شده است و اجماع نیز وجود دارد که ابوبکر و عمر برترین مردم بعد از پیامبران و فرستادگان الهی هستند.»^۱

سیوطی برتر بودن را که ابن سیرین به آن معتقد است چنین تأویل می‌کند که منظور از آن، برتر بودن پاداش یا مرتبه و مقام نزد خداوند نیست، و آن را تنها یک مسئله پیچیده و مبهمی می‌داند که وی از آن با عبارت «شدت یافتن فتنه‌ها در زمان وی و لشکرکشی روم با تمامی قوایش علیه او و محاصره شدنش توسط دجال» تأویل می‌کند؛ یعنی سیوطی می‌خواهد به هر طریق ممکن از دلالت کلام ابن سیرین خلاصی یابد؛ حتی اگر مجبور شود سخنی بر زبان بیاورد که هیچ معنا و مفهومی نداشته باشد. پس مهم این است که از عقیده اهل سنت - که گمان می‌کند بر احادیث صحیح و اجماع استوار است - محافظت کند!

برزنجی پس از آنکه این سخن سیوطی را می‌آورد، آن را این چنین رد می‌کند:

«می‌گوییم: به درستی که وجوه برتری می‌تواند از جهات مختلف باشد و نمی‌توانیم شخصی را به طور کامل برتر از دیگری بدانیم؛ مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم او را برتری و فضیلت بخشیده باشد. این چنین است که [امکان دارد] در کسی که فرودست است امتیازی باشد که در شخص برتر نباشد. از شیخ در «فتوحات» چنین تقدیم شد که طبق حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم او (مهدی) معصوم است و هرگز خطا نمی‌کند.

هیچ شکی وجود ندارد که این خصوصیت در آن دو شیخ (ابوبکر و عمر) نیست و امور نه‌گانه‌ای که بیان شد همگی در هیچ‌یک از امامان دینی پیش از او جمع نشده است؛ در نتیجه او (مهدی) از این جهات بر آن دو برتری دارد؛ حتی اگر آن دو، فضیلت صحابی بودن، مشاهده وحی، سابقه در دین و دیگر مسائل را دارا بوده باشند؛ و خدا داناتر است.

شیخ علی قاری در کتاب "المشرب الوردی فی مذهب المهدی" می‌گوید: و از جمله مسائلی که برتر بودن او (مهدی) را می‌رساند این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را خلیفه الله نامیده است؛ در حالی که به ابوبکر فقط "جانشین رسول خدا" گفته شده است.^۱

سفارینی در بحث نماز خواندن عیسی پشت سر مهدی چنین می‌گوید:

«عیسی یک نماز را به مهدی اقتدا می‌کند و آن نماز صبح است. سپس مهدی بعد از اینکه امر را به سید ما عیسی تسلیم می‌کند پیوسته نمازهایش را به او اقتدا می‌کند. سپس مهدی می‌میرد و عیسی روح الله بر او نماز می‌گزارد و او را در بیت المقدس دفن می‌کند.»^۲

سفارینی صرفاً برای دفاع از عقیده خود در خصوص صحابه، حقایق را به‌طور کامل وارونه جلوه می‌دهد! و حاصل کلام او این است که مهدی پشت سر عیسی نماز می‌گزارد؛ در حالی که طبق روایات عکس آن درست است! به این ترتیب سفارینی درصدد است که منظور و مراد از این نماز را فقط یک واقعه محدود قلمداد کند؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی قابل فهم نیست؛ زیرا این عیسی است که در نماز به مهدی اقتدا خواهد کرد و هیچ دلالت رمزگونه و نمادینی نیز برای منظور او وجود ندارد و این، برتر بودن مهدی از عیسی و امامت مهدی بر او را می‌رساند.

۱. الاشاعة لأشراط الساعة، ص ۱۱۳.

۲. لوامع الانوار البهیه، ج ۲، ص ۸۵.

حقیقت این است که این روایت نشان از امامت مهدی بر عیسی از طریق نماز خواندن دارد و منظور فقط خود نماز خواندن نیست تا سفارینی بگوید عیسی فقط یک نماز پشت سر مهدی به جا می آورد. سفارینی این حقیقت را دریافته و به همین جهت از تسلیم کردن امر خیالی سخن به میان می آورد. اگر اهل سنت می دانستند که «این امر» حتی با یک نماز هم واقع خواهد شد این قدر خود را برای تأویل های سخت به زحمت نمی انداختند و تا این اندازه قلم فرسایی نمی کردند!

مناوی می گوید:

«هنگام نماز صبح، عیسی بر مناره سفید شرقی دمشق نازل می شود. امام مهدی را می بیند که می خواهد نماز صبح به جا آورد. مهدی متوجه می شود؛ پس صبر می کند تا مسیح پیش بایستد؛ ولی عیسی او را مقدم می دارد و پشت سرش نماز می گزارد؛ این چه شرافت و فضیلت عظیمی است برای این امت! البته آنچه در این حدیث گفته شده است با آنچه برخی آثار اقتضا می کنند که عیسی امامی بر مهدی باشد منافاتی نخواهد داشت. سعد تفتازانی بر این مطلب تأکید و دلایل برتر بودن عیسی را بیان کرده است؛ تا این دو وضعیت با یکدیگر جمع شوند که ابتدا عیسی به مهدی اقتدا می کند تا مشخص شود به پیروی از پیامبر ما و حاکمیت شرع او فرود می آید و سپس طبق قاعده اقتدا کردن فرودست به فرادست مهدی به او اقتدا می کند.»^۱

اگر مناوی در ماجرای نماز خواندن بیش از آنکه یک رخداد ساده باشد تأمل می کرد، شاید از شرایط وقوع آن درکی به دست می آورد؛ به این صورت که اگر هنگام نزول عیسی امام مهدی پیش نماز باشد و این واقعه یک مرتبه اتفاق بیفتد همان طور که از این روایت فهمیده است. تمام این ها به ما می گوید که چنین شیوه حکم کردنی، بهترین روش نیست و حتی برای اثبات پیروی عیسی از پیامبر ما صلی الله علیه و آله هم اسلوب و روش مناسبی محسوب

نمی‌شود. در عوض اگر او به دنبال یافتن روش آرمانی برای اثبات سروربودن عیسی باشد، چیزی بهتر از تسلیم‌شدن عیسی در برابر امام مسلمانان مهدی- وجود ندارد. اما این گفته او: «این چه شرافت و فضیلت عظیمی است برای این امت!» خود او پاسخ می‌دهد که فضیلت و شرافت، به خضوع کامل انبیای امت‌های دیگر برای امام امت پیامبر خانم صلی الله علیها و آلهیها و سلم است و نه فقط برای اقتدا در تنها یک فریضه!

برخی علمای اهل سنت به حدیثی که پیش‌تر از صحیح مسلم از ابوهریره، آوردیم تمسک می‌جویند: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: **«چگونه‌اید وقتی پسر مریم بین شما نازل شود و پیشوایتان (أُمَمکم) [نیز] از شما [وجود داشته باشد].»** به ابن ابی ذئب گفتیم: اوزاعی از زهری از نافع از ابوهریره برای ما حدیث کرد: **«و امام شما از شما.»** ابن ابی ذئب گفت: آیا می‌دانی «أُمَمکم منکم» یعنی چه؟ گفتیم: شما به من بفرمایید! گفت: پیشوایتان، بر اساس کتاب پروردگار تبارک و تعالی و سنت پیامبرتان.»

بخاری شکل دیگری از این حدیث را روایت کرده است: از نافع (غلام ابوقتاده انصاری) روایت کرده است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: **«چگونه‌اید وقتی پسر مریم در میان شما نازل شود و امام شما [نیز] از شما [حاضر باشد].»^۱**

این حدیثی است که بعضی از علمای اهل سنت چنین فهمیده‌اند یا خواسته‌اند چنین برداشت کنند که عیسی، آن امام است! و اینکه در اینجا او امام است همان طور که ابن ابی ذئب فهمیده- یعنی او حاکم است و طبق گمان سفارینی فقط امامت نماز صبح مطرح نیست؛ به دلیل این سخن او: «پیشوایتان، بر اساس کتاب پروردگار تبارک و تعالی و سنت پیامبرتان.»

مناوی، تفسیر طیبی از این حدیث را به صورت زیر نقل می‌کند:

«طیبی می‌گوید: این حدیث یعنی عیسی امام شماس است، در حالی که شما بر دین خود هستید؛ و مولای تفتازانی چنین تصحیح کرده است که او امام آن‌هاست و مهدی به او اقتدا می‌کند؛ زیرا او برتر و در نتیجه امامتش سزاوارتر است.»^۱

اما تفکر اهل سنت به همین حیلۀ اکتفا نمی‌کند؛ بلکه به گمان خودشان سعی می‌کنند حفره‌ها را - برای همین یک نمازی که عیسی به امامت مهدی به جا می‌آورد- شرعی جلوه دهند. محمد احمد مقدم می‌گوید که در شرع، امامت پایین‌تر برای بالاتر، مجاز است و نماز خواندن پیامبر ﷺ پشت‌سر برخی صحابه^۲ را به‌عنوان مثال پیش می‌کشد؛ سپس سخن کشمیری را نقل می‌کند که مضمونش چنین است که این نماز (عیسی پشت‌سر مهدی) برای اعلام این نکته به مردم است که ولایت از امت محمد گرفته نشده است،^۳ و وی متوجه نیست که اگر چنین نمازی شرعاً جایز باشد فاقد توانایی لازم برای اعلام نکته مدنظر است! زیرا این واقعه (نماز خواندن عیسی پشت‌سر مهدی) اصلاً جلب توجه نمی‌کند و هرگز پرسشی را در خصوص چرایی نماز خواندن عیسی پشت‌سر مهدی مطرح نخواهد کرد؛ به‌خصوص در آن مقطع و شرایطی که پیش‌تر توصیف کردیم! واقعیت این است که علمای اهل سنت به رسم عادت، سخنان دوستانشان را در این خصوص بیان می‌کنند، حتی اگر ضدونقیض باشد؛ زیرا اساس هم‌وغم آن‌ها در دفاع از عقیده‌شان متمثل گشته است، به هر قیمتی و به هر شکل ممکن!

نمی‌دانم چرا کشمیری متوجه آن حضرت ﷺ نشده است که فرمود: «و أمکم منکم» «یکی از شما پیشوا باشد» یا «و إمامکم منکم» «و امام شما از شماست» که در

۱. فیض‌القدیر، ج ۵، ص ۷۴.

۲. مراجعه شود به المهدی، ص ۶۱.

۳. مراجعه شود به همان منبع، ص ۶۱.

برابر حدیث آن حضرت (علیه السلام) در خصوص نزول عیسی (علیه السلام) آمده است و هرگونه توهمی را برای سلب ولایت از امت محمدی از بین می‌برد و امامت مردی از امت محمد (مهدی) را به اثبات می‌رساند و این همان نکته‌ای است که با عبارت «منکم» (از شما) تعبیر شده است و این همان نکته‌ای است که به‌عنوان مثال، ابن حجر - که گفتار او را پیش‌تر نقل کردیم - متوجه شده است:

«در نماز خواندن عیسی پشت‌سر مردی از این امت در آخرالزمان و نزدیکی برپاشدن قیامت، دلالتی صحیح بر این گفتارهاست که زمین از حجت قائم به امر خدا خالی نمی‌شود؛ و خدا داناتر است.»

به‌علاوه عالمی عالی‌مقام و برجسته از اهل سنت - همچون شیخ بوطی - از تمام احادیثی که به امامت و پیشوایی مهدی دلالت دارد چشم‌پوشی می‌کند تا بگوید عقیده‌اش درست است:

«معنای نزول عیسی: او به زمین فرود می‌آید... پس مدتی در زمین درنگ می‌کند، ستون‌های اعتقادی اسلامی را که خود و تمام انبیا به‌جهت آن مبعوث شدند به‌پا می‌دارد و شریعت اسلامی منسوخ‌شده را - شریعتی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر آن مبعوث شد - بر تمام شرایع قبلی جاری می‌کند؛ بدون آنکه در انجام این کار با وحی جدیدی از سوی خدای عزوجل تأیید شود.»^۱

ماهر الصوفی نیز همانند او عمل کرده، می‌گوید:

«در آن هنگام عیسی بن مریم در تلاش بسیار برای وظیفه‌ای بس عظیم است؛ وظیفه‌ای که خداوند سبحان او را برای انجامش نازل فرموده است و این وظیفه، تحکیم شریعت خداوند سبحان - یعنی اسلام - و یکسره‌کردن کار عقاید زمینی گمراه و

۱. کبری البقینیات الکوئیة، د. محمد سعید رمضان البوطی، دارالفکر المعاصر، بیروت / لبنان، نسخه‌برداری از چاپ هشتم، ص ۳۲۲ و ۳۲۳، ۱۴۱۷/۱۹۹۷.

ادیان تحریف شده است.»^۱

این سخنان، بسیاری از احادیث را به کناری نهاده است؛ از جمله احادیثی که مهدی را با این عنوان توصیف می کند که خلیفه خداست و از جمله این احادیث، روایتی است که از ابوسعید خدری نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «ساعت بر پا نمی شود تا زمین پر از ظلم و ستم شود.» فرمود: «سپس مردی از خاندانم یا از اهل بیتم خروج می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند؛ همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»^۲

و نیز روایتی که از عبدالله بن مسعود نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «دنیا به پایان نمی رسد تا مردی از اهل بیتم که اسم او همانند اسم من است پادشاه عرب شود.»^۳

و از ابن عباس چنین رسیده است: «روزها و شبها به سر نمی آید تا اینکه جوانی از اهل بیت ما بیاید که فتنه ها او را به شبهه نمی اندازد و او رنگ فتنه نمی گیرد. گفتیم: ای ابن عباس، پیرانتان از این کار عاجزند؛ جوانانتان به آن دست خواهند یافت! گفت: این امر خداوند است که به هر که بخواهد می دهد.» دانی و بیهقی اضافه می کنند: «همان گونه

۱. اشراط الساعة العلامات الكبرى، ص ۱۲۰.

۲. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۳۱۲ و وی در صفحه ۳۱۴ گفته: «حاکم گفته است: این حدیث با شروط شیخین صحیح است؛ ولی آن دو، این حدیث را نیاورده اند و ذهبی با آن موافق است. نتیجه: سند حدیث صحیح است.»

۳. مبارکفوری می گوید: «اختصاص دادن به عرب به طور صحیح از این جهت است که آن ها اصل و بزرگان هستند... و طیبی از عجم یادی به میان نمی آورد در حالی که آن ها همان ها هستند که اراده شده اند.» تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۴۰۲.

۴. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۳۹ و در خصوصش گفته است: «نتیجه: سندش با توجه به حدیث دیگر صحیح است. این حدیث را ابوداؤد در کتاب المهدی و ترمذی در باب «آنچه در خصوص مهدی وارد شده است» و ابوعمره الدانی در باب «آنچه در خصوص مهدی آمده است» آورده اند. علمای پیشین آن را بر خلافت مهدی حمل کرده اند و کسی در این خصوص مخالفتی نداشته است؛ حتی منکران مهدویت.»

که خدا این امر را با ما گشود، امید است آن را با ما به سرانجام برساند.»^۱

طبق این احادیث، مهدی همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ یعنی او همان امام است؛ و این نکته‌ای است که احادیث دیگر آن را تأیید می‌کند؛ احادیثی که در آن‌ها این نکته با عبارتهایی مثل «یملک» (مالک و پادشاه می‌شود) و «یلی» (امر را به عهده می‌گیرد) تعبیر می‌شود و در سخنان بسیاری از علما و کتاب‌های اهل سنت توصیف امام برای مهدی ذکر شده است؛ از جمله گفته سفارینی است که پیش‌تر نقل کردیم:

از جمله امام فصیح آخرین / محمد مهدی و مسیح^۲

در نهایت «بخاری» با سندش روایت کرده است: «ابن شهاب: سعید بن مسیب از ابوهریره رضی الله عنه شنیده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، نزدیک است پسر مریم به عنوان حاکمی عادل میان شما نازل شود. پس او صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه می‌گیرد و آن قدر ثروت می‌بخشد تا دیگر کسی پذیرای آن نباشد؛ تا آنکه تنها یک سجده در آن دوران، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر باشد.»^۳

در سنن ابن ماجه چنین آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: پس عیسی بن مریم در امت من حاکمی عادل و امامی دادگر خواهد بود که صلیب را

۱. مهدی منتظر در پرتو احادیث و آثار صحیح، ص ۳۴۷، و در صفحه ۳۴۹ درباره این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح و موقوف به علی بن عباس است. ابن کثیر در البدایه و النهایه فقره دومی برای این حدیث آورده و گفته است: این سند نیکوست و تصریح وی در اینجا بر «از ما اهل بیت» روشن می‌کند که به این معنا نیست که مهدی از ابن عباس باشد؛ بلکه به‌طور کلی از اهل بیت است و به این ترتیب این حدیث با سایر احادیثی که می‌گویند مهدی از فرزندان فاطمه است هیچ تعارضی ندارد.»

۲. منها الامام الخاتم الفصیح / محمد المهدی و المسیح

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳.

می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه وضع می‌کند.»^۱

این‌ها تعارضی با احادیث قبلی ندارند؛ زیرا می‌توان به این صورت جمع بست که مهدی، امام برتر است. همان‌طور که احمد بن محمد صدیق چنین توصیف کرده است.^۲ و چه بسا وظیفه عیسی، داوری بر دیانت منحرف مسیحیت باشد و پوشیده نیست که این معنا با مضامین واردشده در هر دو دسته حدیث تناسب دارد.

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۲.

۲. إبراز الوهم المکنون، ص ۴۳۳.

عصمت مهدی یا تسدید الهی او

چه بسا مفهوم عصمت بیش از سایر مفاهیم، بد عرضه شده و بیشترین سوء برداشت‌ها، جوسازی‌ها و درگیری لفظی ناشی از آن، پیوسته تا حال حاضر پابرجا بوده باشد.^۱ عصمت در پوششی نامناسب از غلو و مبالغاتی که از حد خود گذشته است ارائه شده که درک آن را سخت کرده. تا آنجا که فهم آن را برای بسیاری از مردم ناممکن ساخته است. طبق تعریف متداول، معصوم نه فراموش می‌کند و نه دچار سهو و غفلت می‌شود، و وجهه‌اش با امور غیرعادی بسیاری گره خورده است که صورت انسانی وی را از هم می‌پاشد!

مفهوم عصمت که در این مبحث ارائه می‌شود خود را در برابر تعریف رایجی که با بسیاری از گفته‌ها و تفاسیلش در تضاد است ملزم و پاسخ‌گو نمی‌داند. عصمت -طبق آنچه در این مبحث مطرح می‌شود- موازنه تسدید و تأیید الهی است؛ یعنی معصوم، کسی است که برای خداوند عزوجل خود را خالص می‌کند و خداوند نیز این اخلاص او را با تسدید و توفیق می‌پذیرد و از آنجا که او از سوی خداوند متعال تأیید شده است، مردم را از هدایت خارج نکرده و آن‌ها را در هیچ باطلی وارد نمی‌کند.^۲

اگر تفکر اهل سنت در رد مفهوم و تعریف رایج عصمت به‌خصوص درباره عصمت افرادی غیر از پیامبران- توجیهاتی بیابد، به نظرم این تفکر نخواهد توانست در رد مفهومی

۱. «ایچی» به برخی تعاریفات عصمت پرداخته است. مراجعه کنید به المواقف فی العلم الکلام، عبدالرحمن بن احمد الایچی، عالم الکتب، بیروت، د. ت: ص ۳۶۶.

۲. این مفهومی است که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ارائه کرده‌اند و در برخی کتب سید احمد الحسن (علیه السلام) مطرح و توضیح داده شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به: پژوهشی در عصمت، د. عبدالرزاق دیراوی، انتشارات انصار امام مهدی، صفحه ۹ و بعد از آن:

از عصمت که در این مبحث ارائه می‌شود توجیه و دلایلی بیان کند. به همان اندازه که مفهوم متداول عصمت، با قرآن و احادیث تعارض دارد، به همان اندازه این تعریفی که در این مبحث ارائه می‌شود، با این دو، انسجام و هماهنگی دارد. آیا هیچ مؤمنی می‌تواند این عقیده را انکار کند که خداوند سبحان بنده مؤمن مخلص را در ایمانش تسدید و استوار می‌کند؟ و چگونه چنین نباشد در حالی که در حدیث صحیح از ابوهریره آمده است: رسول خدا صلی‌الله علیه‌وسلم فرمود: «خداوند فرمود: هرکس با یکی از اولیای من دشمنی کند با او اعلان جنگ کنم، و بنده من با هیچ چیزی عزیزتر و دوست‌داشتنی‌تر از نوافلی که بر او واجب کرده‌ام به من تقرب نمی‌یابد؛ و بنده‌ام با انجام نافله‌ها پیوسته به من تقرب جوید تا آنجا که من او را دوست خواهم داشت و اگر او را دوست بدارم گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود و چشم او خواهم شد که با آن می‌نگرد و دست او خواهم شد که با آن غالب می‌شود و پای او خواهم شد که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد، به او بدهم و اگر به من پناه ببرد او را پناه دهم و من در انجام‌دادن هیچ کاری درنگ ندارم، جز در قبض روح بنده مؤمن، که او از مرگ کراهت دارد و من اکراهش را ناپسند می‌دارم.»^۱ پس بنده اگر به خدا نزدیک شود و تقرب جوید، خداوند گوش و چشم و دست و پای او خواهد شد و اگر درخواستی از او کند به او عطا خواهد فرمود و این همان تأیید و تسدید الهی و همان عصمت است. پس به‌اندازه‌ای که تمسک می‌جوید یا به خداوند متعال پناه می‌برد، خداوند او را معصوم می‌دارد یا پناه می‌دهد.

تا آنجا که به مهدی مربوط می‌شود احادیث بسیاری وارد شده‌اند که می‌توانند در چهارچوبی که بیان کردیم- دلالت بر عصمت مهدی داشته باشند. منظور از عصمت ایشان مبنی بر اینکه او مردم را به باطل وارد نکرده و از حق خارج نمی‌کند، مسلماً باید به همین صورت باشد؛ وگرنه چگونه زمین را از عدل‌وداد پر می‌کند، اگر ممکن باشد که

گمراه کند و از حق دور سازد بدون اینکه خداوند او را استوار سازد و محفوظ بدارد؟ محمد احمد مبیض می‌گوید:

«مهم‌ترین صفتی که احادیث در خصوص مهدی صراحت دارند این است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ یعنی مهم‌ترین دستاورد او، پیاده کردن عدالت در زمین است و این خصوصیت همان طور که آیه قرآن می‌فرماید^۱ - مقصود اولیه از بعثت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی است؛ بنابراین در تأکید این احادیث به این مقصود، جای هیچ تعجیبی وجود ندارد؛ همچنین آیه دوم^۲ ما را به سمت ضرورت اقتدا به امامان هدایت‌گر از انبیا و فرستادگان پیشین فرامی‌خواند و نیز به ضرورت اقتدا به مهدی که توصیف هدایت را در خود دارد؛ به طوری که این مشخصه (مهدی) اسم علم او می‌شود.^۳ او به عنوان مقتدا در هدایت آن‌ها به جهت برقراری عدالت در زمین سزاوارتر است.»^۴

«مبیض» بسیاری از نتایجی را که ممکن است از این مقدمات حاصل شود کم و سبک می‌شمارد؛ در حالی که می‌توانست به نتیجه‌ای برسد که «ابن‌تومرت» با دلیل به آن رسیده است و عبدالمجید نجار آن را به صورت زیر بیان کرده است:

۱. مقصود وی این گفته حق تعالی است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (ما یقیناً فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند). حدید، قسمتی از آیه ۲۵.

۲. مقصود وی این سخن حق تعالی است: ﴿أَوَلَيْكَ الَّذِي هَدَى اللَّهُ فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾ (اینان همان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن). انعام، قسمتی از آیه ۹۰.

۳. ابن‌کثیر می‌گوید: «مهدی: کسی که خداوند او را به سوی حق هدایت کرده و آنچنان در اسماء الهی پیچیده شده که تبدیل به نهایت اسماء شده است. مهدی با چنین خصوصیتی شناخته می‌شود؛ کسی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او بشارت داده است که در آخرالزمان خواهد آمد.» النهاية فی غریب الحدیث، المبارک بن محمد ابن الاثیر. ت: طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، دار احیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۳م، ج ۵، ص ۲۴۵.

۴. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، ص ۶۵۰ و ۶۵۱.

«وظیفه امام، مقاومت در برابر ظلم و باطل و انتشار حق و عدالت است، و ظلم و باطل تنها با حق و عدالت از بین می‌رود. به همین دلیل امام باید از ظلم و باطل معصوم باشد تا حق و عدالت را انتشار دهد.»^۱

به هر حال، اهل سنت به عصمت انبیا و فرستادگان اعتقاد دارند و تردیدی نیست که این اعتقاد آن‌ها بر پایه فهمشان از این است که وظیفه انبیا و فرستادگان اشاره شده در این سخن حق تعالی ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (ما یقیناً فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند) مستلزم عصمت آنان است؛ زیرا هر لغزش کوچکی - اگرچه بعد از مدتی - باعث انحرافی بزرگ خواهد شد. حال که عصمت، به وظیفه اساسی حجت خدا یا خلیفه‌اش وابسته است، پس می‌تواند به غیر از انبیا و فرستادگان نیز تعمیم داده شود تا هر چیزی را که به این وظیفه مربوط می‌شود شامل شود و تردیدی نیست که مأموریت مهدی از وظیفه بسیاری از انبیا و فرستادگان، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.

محمد احمد میبض این گفته حق تعالی را به‌عنوان شاهد می‌آورد: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲ (اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکاتی از آسمان و زمین را به‌رویشان می‌گشودیم؛ ولی [فرستادگان] را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم). سپس چنین توضیح می‌دهد:

«این آیه کریمه به سنتی ربانی و نتیجه‌ای حتمی مبنی بر مقدمات رهنمون می‌سازد؛ اینکه ناگزیر به دنبال ایمان و تقوا، برکت و گشایش فراگیر در زمین خواهد بود

۱. المهدی بن تومرت، د. عبدالمجید نجار، دار الغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۲م، ص ۲۵۲.

۲. اعراف، ۹۶.

و این، علت گشایشی را که در عصر مهدی، بعد از برپاداشتن عدالت حاصل می‌شود برای ما تفسیر می‌کند. منظور از عدالت در اینجا صفتی اخلاقی نیست؛ بلکه هدفی فراگیر به معنی پیاده‌سازی تمام و کمال احکام اسلامی است؛ زیرا تمام شریعت، عدالت است و هرگونه قصور و کوتاهی در اجرای قسمتی از آن، نوعی ظلم و ستم تلقی می‌شود که اهل زمین در آن واقع شده‌اند.»^۱

می‌گوییم: آنچه دلالت بر این دارد که مهدی، شریعت را با تمام جزئیات پیاده خواهد کرد، عبارت وارد شده در حدیث است؛ اینکه اسلام در زمان وی چنان خواهد بود که گویی او «جران» آن را گرفته است - کنایه از تثبیت اسلام پس از طولانی شدن مسیر و سختی‌ها - و «جران» یعنی جلوی گردن شتر (مهار شتر)؛^۲ وقتی شتر از شدت خستگی برای استراحت مدتی نشسته و گردنش را به زمین چسبانده باشد با گرفتن مهارش (جران) او را بلند می‌کنند. از ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هنگام مرگ خلیفه، اختلاف ایجاد می‌شود. پس مردی از اهل مدینه ترسان به سمت مکه خارج می‌شود. مردمی از اهل مکه به سوی او می‌آیند، او را خارج می‌کنند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند؛ در حالی که او مایل به این کار نیست... اموال را تقسیم و بین مردم به سنت پیامبرشان عمل می‌کند. اسلام جانش را بر زمین می‌گسترده (بر جای جای زمین استوار می‌شود) و هفت سال بین مردم می‌ماند. سپس می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز می‌گذارند.»^۳

و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید مهدی «به سنت پیامبرشان بین مردم رفتار می‌کند» به طور حتم منظور این است که او به سنت حقیقی عمل می‌کند.

از جمله مسائلی که به تمسک جستن یا پناه جستن مهدی به خداوند عزوجل دلالت

۱. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۵۱.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۸۶.

۳. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

می‌کند و اینکه خداوند متعال او را معصوم می‌دارد، سخنی است که مسلم در صحیح خود روایت کرده است: «از عبیدالله بن قبطیه نقل شده است که گفت: در ایام [فرمانروایی] پسر زبیر، حارث بن ابی‌ربیع و عبدالله بن صفوان و من به محضر ام‌سلمه -ام‌المؤمنین- رسیدیم. آن دو از ایشان در خصوص آن لشکری که در زمین فرو می‌رود پرسیدند؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «پناهنده، به خانه خدا پناه می‌برد. لشکری به سمت او عزیمت می‌کنند و هنگامی که به «بیداء» می‌رسند زمین آنان را فرو می‌برد.» عرض کردم: ای رسول خدا! اگر کسی با اکراه [داخل این لشکر] باشد چه؟ فرمود: «زمین او را با بقیه فرو می‌برد؛ ولی خداوند روز قیامت هرکس را بر اساس نیتش مبعوث می‌فرماید.»^۱

این حدیث، حدیث سابق «بخاری» را یادآور می‌شود که در آن گفته شده بود کسی که خداوند او را دوست بدارد، اگر درخواست کند به او عطا می‌کند، و اگر به او پناه آورد پناهِش می‌دهد؛ و این حدیث مسلم، تحقق این امر را در عمل ثابت می‌کند و در نتیجه این نظریه را اثبات می‌کند که مهدی معصوم است.

ابن حبان از عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «مردی از امت من قیام می‌کند که اسم او همانند اسم من و اخلاق او اخلاق من است و آن [زمین] را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»^۲

ابوداوود از ابواسحاق چنین آورده است: علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه در حالی که به پسرش حسن نظاره می‌کرد، فرمود: «این پسر من همان طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود -آقا و سرور [جوانان بهشت] است و از نسل او کسی خواهد آمد که به نام پیامبرتان نامیده می‌شود؛ اخلاقش شبیه اوست، ولی خلقتش شبیه وی نیست.» سپس داستان او را در

۱. صحیح، مسلم، ج. ۸، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲. صحیح، ابن حبان، ج. ۱۵، ص ۲۳۸.

گسترانیدن عدالت در زمین بیان فرمود.^۱

از این دو حدیث چنین دانسته می‌شود که اخلاق مهدی معادل یا مشابه اخلاق رسول خدا (ص) است و این در حالی است که اخلاق پیامبر (ص) چنان است که خداوند در قرآن کریم توصیف می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ﴾^۲ (و یقیناً تو بر اخلاقی والا و عظیم هستی).

از سعد بن هشام بن عامر روایت شده است که گفت: «نزد عایشه آمدم و عرض کردم: ای ام‌المؤمنین! از اخلاق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم برایم بگو. گفت: اخلاقش، قرآن بود؛ مگر گفتار خدای عزوجل را در قرآن نخوانده‌ای که تو بر اخلاقی والا و عظیم هستی!»^۳

از آنجا که اخلاق وی شبیه اخلاق رسول خدا (ص) است، پس او به سیره و روش پیامبر عمل می‌کند؛ یعنی مردم را در هیچ باطلی وارد نمی‌کند و از هیچ حقی خارج نمی‌سازد؛ و این همان گونه که قبلاً گفته شد همان عصمت یا تأیید و تسدید الهی است.

از نعمان بن بشیر روایت شده است که گفت: «ما در جوار [مقبره] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مسجد نشسته بودیم و بشیر هم بود در حالی که پیوسته حدیث پیامبر می‌گفت. «ابو ثعلبه خشنی» آمد و گفت: ای بشیر بن سعد! حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را در خصوص فرمانروایان از حفظ داری؟ حدیث گفت: من خطبه حضرت را حفظم. ابو ثعلبه نشست. حدیث گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «نبوت هر قدر خدا بخواهد بین شما هست. سپس خدا هر وقت بخواهد آن را برمی‌دارد. سپس خلافتی بر روش نبوت خواهد بود که هر قدر خدا بخواهد بین شما خواهد بود. سپس خدا

۱. سنن ابوداود: ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. قلم، ۴.

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۹۱.

هنگامی که اراده فرماید آن را برمی‌دارد. سپس پادشاهی ظالم که همچون ستوران گاز می‌گیرد خواهد بود و هر قدر خدا بخواهد خواهد ماند. سپس هر وقت اراده فرماید آن را برمی‌دارد. سپس پادشاهی جبار و ظالم خواهد بود و هر قدر خدا بخواهد، خواهد ماند. سپس هنگامی که اراده فرماید آن را برمی‌دارد. سپس خلافتی بر روش نبوت خواهد بود.» و سپس سکوت فرمود^۱،^۲

و مشخص است که اگر از پیامبر ﷺ چیزی پرسیده می‌شد پاسخ نمی‌داد تا وحی نازل

۱. برخی چنین گفته‌اند که پیش از مهدی خلافتی خواهد بود که محل استقرار آن در بیت المقدس است و با برخی از احادیث بر آن استدلال کرده‌اند؛ مثل حدیثی که از ام سلمه روایت شده است: «هنگام مرگ خلیفه، اختلاف ایجاد می‌شود. پس مردی از اهل مدینه ترسان به سمت مکه خارج می‌شود. مردمی از اهل مکه به سوی او می‌آیند، او را خارج می‌کنند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند در حالی که او مایل به این کار نیست...» و نحوه استدلال آن‌ها چنین است: کسی که پس از مرگ خلیفه با او بیعت می‌شود، مهدی است و پیش از مهدی خلافتی خواهد بود؛ و نیز استدلال با آنچه از عبدالله بن حواله آذری روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما را برای به دست آوردن غنیمتی گسیل داشت. ما بازگشتیم در حالی که چیزی به دست نیاورده بودیم و آثار تلاش و خستگی در چهره‌مان نمایان بود. در بین ما برخاست و فرمود: بارخدا یا! آنان را وامگذار! خستگی را از آن‌ها بزد و آن‌ها را به خود واگذار مکن که ناتوان شوند و به مردم واگذارشان مکن که بر آن‌ها چیره شوند. سپس فرمود: به راستی که شام، روم و فارس فتح خواهد شد یا روم و فارس. تا آنجا که هر کدام از شما از شتر تعداد چنین و چنان. و از گاو تعداد چنین و چنان. داشته باشد و تا آنجا که به هر کدام از شما صد دینار داده شود و او از آن راضی نمی‌شود. سپس دستش را بر سر من یا بر بدن من. قرار داد و فرمود: «ای ابن حواله،! هنگامی که دیدی خلافت بر زمین مقدس فرود آمد، زلزله‌ها، بلایا و امور عظیم نزدیک خواهد شد و در آن روزگار- ساعت [قیامت] به مردم نزدیک‌تر از این [دست من] به سر تو خواهد بود.» همچنین بر اساس آنچه از محمد حنفیه روایت شده است استدلال می‌کنند که گفته است: خلیفه‌ای از بنی‌هاشم در بیت المقدس فرود می‌آید. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. در بیت المقدس بنایی خواهد ساخت که مثل آن نبوده است. چهل سال حکومت خواهد کرد. در هفت سال باقی‌مانده از خلافتش شکست روم به دستش اتفاق خواهد افتاد.» مراجعه شود به: المسیح المنتظر و نهاية العالم، عبدالوهاب عبدالسلام طویل، دارالسلام، قاهره، مصر، چاپ چهارم، ۱۴۲۳/۲۰۰۲، ص ۵۶ و ۵۷ که در این منبع استدلال‌های دورتر دیگری نیز دیده می‌شود. همچنین مراجعه شود به فقه اشراط الساعة، ص ۳۴۵ و پس از آن؛ و کتاب المهدی مسبوق بدولة الاسلامیه، ص ۴۱ و بعد از آن.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۳.

شود؛^۱ و این شیوه عملکرد، با مهدی از طریق تأیید و تسدید الهی محقق خواهد شد.

از جمله روایاتی که به عصمت مهدی دلالت می‌کند روایتی است که از ابی‌معبد از ابن‌عباس نقل شده است: «روزها و شب‌ها به سر نمی‌آید تا اینکه جوانی از اهل بیت ما بیاید که فتنه‌ها او را به شبهه نمی‌اندازد و او رنگ فتنه نمی‌گیرد. گفتیم: ای ابن‌عباس، پیرانان از این کار عاجزند؛ جوانانان به آن دست خواهند یافت! گفت: این امر خداوند است که به هر که بخواهد می‌دهد.» دانی و بیهقی اضافه می‌کنند: «همان گونه که خدا این امر را با ما گشود، امید است آن را با ما به سرانجام برساند.»^۲

این گفته‌ها او «فتنه‌ها او را به شبهه نمی‌اندازد و او رنگ فتنه نمی‌گیرد»، یعنی فتنه‌ها او را گرفتار نمی‌کند و او داخل فتنه‌ها نمی‌شود؛ و فتنه -طبق فرمایش حق تعالی- یعنی گمراهی: ﴿فَسَبِّحْهُ وَبُصِّرْهُ وَبُصِّرْهُ * بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ * إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۳ (به‌زودی خواهی دید و خواهند دید * که کدامیک از شما به فتنه در افتاده است * یقیناً پروردگارت بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است).

پس مهدی در گمراهی فرو نمی‌رود و خود نیز گمراهی نمی‌آورد؛ این یعنی وی مردم را از هدایت خارج و در گمراهی وارد نمی‌کند و امر آن‌ها تنها به‌دست او اصلاح می‌شود؛ همان طور که در کتاب «عرف‌الوردی» آمده است. سیوطی می‌گوید: نعیم بن حماد با

۱. مراجعه شود به الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن حزم الاندلسی الظاهری، تحت نظر احمد شاکر، چاپ عاصمه، قاهره، ۱۳۴۵ق، ج ۶، ص ۷۹۱.

۲. مهدی منتظر در پرتو احادیث و آثار صحیح، ص ۳۴۷، و در صفحه ۳۴۹ درباره این حدیث می‌گوید: «این سند، صحیح و موقوف به علی بن عباس است. ابن‌کثیر در البدایه و النهایه توضیح دومی برای این حدیث آورده و گفته است: این سند نیکوست و تصریح وی در اینجا بر «از ما اهل بیت» روشن می‌کند که به این معنا نیست که مهدی از ابن‌عباس باشد.»

۳. قلم، ۵ تا ۷.

سند صحیح - بر اساس شرط مسلم - از علی رضی الله عنه چنین روایت کرده است: «چهار فتنه خواهد بود: فتنه راحتی و آسایش، فتنه تنگنا و سختی، فتنه فلان بعد معدن طلا را بیان کرد - سپس مردی از خاندان پیامبر خروج می کند و خداوند امر آنان را به دست او اصلاح خواهد فرمود.»^۱ تا آنجا که مهدی با آنها پیکار خواهد کرد تا به حق بازگردند. ابویعلی با سندش از بشیر بن نهیک نقل کرده است که گفت: «از ابوهریره شنیدم که می گفت: حبيب من ابوالقاسم صلی الله علیه وسلم برایم حدیث فرمود: «ساعت برپا نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیتم بر آنان قیام کند. پس آنان را در هم خواهد کوبید تا به حق بازگردند.» گفت: به ایشان عرض کردم: چقدر طول می کشد. فرمود: «پنج و دو.» گفت: به ایشان عرض کردم: پنج و دو چیست؟ فرمود: «نمی دانم.»^۲

جای تعجب ندارد که مهدی با آنها پیکار می کند تا به حق بازگردند. از پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن مهدی چنین وارد شده است: «او مردی از خاندان من است؛ بر سنت من خواهد جنگید؛ همان طور که من بر وحی جنگیدم.»^۳ این حدیث ما را متوجه می سازد که مهدی علم یقینی دارد که آنچه را می شناسد همان سنت حقیقی هست، و اینچنین یقینی قطعاً با اجتهاد به دست نمی آید؛ زیرا اجتهاد، یقین آور نیست و تنها گمان و ظن نتیجه می دهد. فراتر از تمامی این مسائل، مهدی یکی از خلفای راشدین مهدیون است. اینکه آنها راشدین مهدیون هستند، معنایی جز این نمی دهد که آنها به خطا نمی روند و در گمراهی گرفتار نمی شوند! ابن رجب می گوید:

«این گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم "هرکس بعد از من زنده ماند اختلافات

۱. العرف الوردی، ص ۸۶.

۲. مسند ابویعلی موصلی، ج ۱۲، ص ۱۹. ابن هیثمی گفته است: «ابویعلی آن را روایت کرده و در رجال آن المرچی بن رجاء است. ابوزرعه را نقه و ابن معین را ضعیف دانسته و سایر رجال را نقه.» مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵.

۳. عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص ۱۶ و ۱۷. عبدالله بن صدیق در کتاب خود «المهدی المنتظر، ص ۲۸» در خصوص این حدیث گفته: «این حدیث نیکوست.»

بسیاری خواهد دید؛ پس بر شما باد که به سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیون بعد از من، با چنگ و دندان تمسک جوید. " خبر دادن از سوی ایشان صلی الله علیه وسلم است به آنچه بعد از آن حضرت از بسیار شدن اختلافها در اصول و فروع دین و در گفته‌ها، اعمال و اعتقادات واقع خواهد شد... به علاوه این حدیث امر کرده است که در اختلافات و تفرقه‌ها به سنت او و سنت خلفای راشدین پس از وی تمسک جسته شود. »^۱

قوت احادیث دلالت‌کننده بر عصمت، برخی علمای اهل سنت را وادار به اقرار به این مطلب کرده است؛ اگرچه به شکلی خفیف و گاهی نیز همراه با اندکی بازی با معانی کلمات! برزنجی می‌گوید:

«مهدی حکم نمی‌کند، مگر اینکه فرشته‌ای از سوی خدا - که مأمور به تسدید و تأیید وی است- [حکم را] به او ابلاغ کند؛ و این همان شرع حنیف محمدی است که اگر محمد زنده بود و به همین صورت بر وی نازل می‌شد، حکمی جز حکم این امام صادر نمی‌فرمود... و به همین دلیل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وصف او (مهدی) فرموده است: او پا جای پای من می‌گذارد و خطا نمی‌کند؛ و به این ترتیب به ما می‌فهماند که وی پیرو [پیامبر] است و قانون‌گذار و تشریح‌کننده نیست. او معصوم است و «معصوم در حکومت» معنایی ندارد، جز اینکه از خطا و اشتباه نیز معصوم باشد؛ زیرا نمی‌توان به حکم رسول خدا خطا و اشتباه نسبت داد؛ چراکه از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ بلکه هرچه می‌گوید وحی الهی است. پس معنی اینکه او معصوم است چنین خواهد بود که در حکم و حکومت معصوم است؛ ولی در بقیه احوالات، حفاظت‌شده است نه معصوم؛ زیرا عصمت فقط مخصوص انبیاست در حالی که او

۱. جامع العلوم و الحکم، عبدالرحمن بن شهاب‌الدین الشهبیر باین رجب، ت: د. ماهر یاسین الفحل، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۹/۲۰۰۸، ص ۹۰ و ۹۱.

پیامبر نیست.»^۱

به‌طور دقیق مشخص نیست که برزنجی از عبارت «حفاظت‌شده» چه معنایی را مدنظر دارد! اگر معنای این عبارت به صورتی که پیداست چنین باشد که خداوند او را از لغزش و فریب شیطان حفظ می‌کند، این همان عصمت خواهد بود؛ اما عقیده اهل سنت که با منتسب‌دانستن عصمت به غیر از انبیا مخالف است همان گونه که در سخن خود بیان می‌دارد مانع از آن می‌شود که برزنجی مفاهیم را با اسم‌های واقعی‌شان نام ببرد؛ در غیر این صورت تا هنگامی که فرشتگان، مهدی را تأیید و تسدید می‌کنند^۲ چطور او معصوم نباشد؟!

ابن عربی می‌گوید:

«مهدی حجت خدا بر اهل زمانش است و این مرتبه پیامبران است که در آن با آن‌ها شریک است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (من و پیروان من با بینایی و بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنیم). [یوسف، ۱۰۸]

۱. الاشاعة لاشراط الساعة، ص ۱۱۰.

۲. تسدید و یاری ملائکه، غریب نیست. از عبدالله بن مسعود وارد شده است: رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ‌یک از شما نیست؛ مگر اینکه همراهش هم‌نشینی از جن و هم‌نشینی از ملائکه داشته باشد.» عرضه داشتند: و شما نیز؟! فرمود: «من هم به همین ترتیب؛ ولی خداوند مرا یاری می‌دهد؛ پس تسلیم می‌شوم.» ابومحمد از بین مردم گفت: کسی که می‌گوید تسلیم می‌شوم با نرمی و فروتنی می‌پذیرد. سنن دارمی، عبدالله بن رحمان دارمی، چاپ با همت محمد احمد دهمان، دار احیاء السنة النبویه، دمشق، ۱۳۴۹ق، ج ۲، ص ۳۰۶.

در صحیح مسلم ج ۸، ص ۱۳۸ از عبدالله بن مسعود وارد شده است: رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ‌یک از شما نیست؛ مگر اینکه همراهش هم‌نشینی از جن و هم‌نشینی از ملائکه داشته باشد.» عرضه داشتند: و شما نیز؟! فرمود: «من هم به همین ترتیب؛ ولی خداوند مرا یاری می‌دهد؛ پس او مرا امر نمی‌فرماید مگر به خیر و خوبی.» و مسلم در صحیح خود ج ۸، ص ۹۵ آورده است: از رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست اوست که اگر شما به آنچه نزد من و هر آنچه در ذکر [قرآن] هست مداومت داشته باشید، قطعاً فرشتگان شما را بر بسترهایتان و در راه‌هایتان مسح خواهند کرد.»

خداوند توسط پیامبرش چنین خبر می‌دهد که مهدی از جمله کسانی است که او صلی‌الله‌علیه‌وسلم را پیروی کرده‌اند و او صلی‌الله‌علیه‌وسلم در دعوت به سوی خداوند خطا نمی‌کند؛ پس کسی که از او پیروی کرده است نیز خطا نخواهد کرد؛ زیرا پا جای پای ایشان می‌گذارد؛ همچنین روایتی در وصف مهدی وارد شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: **«کسی که پا جای پای من بگذارد خطا نمی‌کند.»** و این همان عصمت در دعوت به خداوند است.^۱

سخن برزنجی و ابن عربی را نمی‌توان نظر رسمی مذهب اهل سنت به شمار آورد؛ ولی نظر ابن حجر و ملا علی بن سلطان قاری که گفته‌اند «مهدی مجتهد است»^۲ به نظر رسمی اهل سنت نزدیک‌تر است و معنای مجتهد بودن مهدی، این است که امکان دارد خطا کند یا درست عمل کند! و این مطلبی است که اهل انصاف آن را خلاف متون روشن روایی می‌بینند.

شاید نظر آنان در موضع‌گیری نسبت به حدیثی که در اینجا می‌آوریم وضعیت را روشن‌تر کند. از علی رضی‌الله‌عنه روایت شده: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: **«مهدی از ما اهل بیت است. خداوند [امر] او را در یک شب اصلاح می‌کند.»**^۳

می‌توان این حدیث را تکیه‌گاهی بر شمرد که اهل سنت در نفی عصمت مهدی به آن تکیه کرده‌اند؛ با وجود اینکه حدیثی متشابه است و علی‌رغم وجود احادیث و آثار روایی فراوان و سخنانی که به رفیع بودن جایگاه مهدی، یگانه‌بودنش و بلندی شأن و مقامش

۱. الفتوحات المکیه، ابن عرب، دار صادر، بیروت، د. ت، ج ۳، ص ۳۳۲.

۲. مراجعه شود به رساله الجواب المقنع المحرر، ص ۶۶؛ المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۳۲.

۳. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۴۷ و در صفحه ۱۵۷ درباره‌اش گفته: «سندش صحیح است.» ابن قیم به یکی از راویان این حدیث یعنی یاسین- اشاره کرده، می‌گوید: «او یاسین: ضعیف است، اما حدیث او برای کمک‌گرفتن مناسب است، نه برای اعتمادکردن.» المنار المنیف، ص ۱۴۴.

دلالت می‌کنند!

مشهورترین معنای این حدیث در بین آنان، آن چیزی است که ابن کثیر در این مقوله بیان کرده است:

«این گفته که "خداوند [امر] او را اصلاح می‌کند" یعنی توبه‌اش را می‌پذیرد، توفیقش می‌دهد و هدایت را به او الهام می‌کند؛ پس از آنکه وی به آن صورت نبوده است.»^۱

یعنی مهدی همان گونه که توبیجری می‌گوید:

«دارای برخی اشکالات و نقایص است؛^۲ پس خداوند او را اصلاح می‌کند و توبه‌اش را می‌پذیرد.»^۳

این سخن اخیر توبیجری قسمتی از پاسخ به درک و فهم ابن محمود قطری از حدیث "خدا او را اصلاح می‌کند" است که در رساله خود با عنوان «پس از محمد برترین بشریت - هیچ مهدی منتظری وجود ندارد» بیان کرده است:

«کسی را که به این حدیث ایراد وارد کرده است دیده‌ام که می‌گوید: عجیب است که مهدی از توفیق و فهم و هدایت دور باشد؛ سپس در یک شب اصلاح بر او فرود آید و صبح آن روز دعوت‌کننده به هدایت و منجی امت شود؟... و از امور عجیب در این روایت، دور بودن مهدی از هدایت و توفیق و رشد است؛ سپس در یک شب، اصلاح

۱. المهدی للمقدم، ص ۴۰.

۲. جا دارد یادآور شویم که ابن عباس سخنی خلاف توبیجری گفته است: «روزها و شب‌ها به سر نمی‌آید تا اینکه جوانی از اهل بیت ما بیاید که فتنه‌ها او را به شبهه نمی‌اندازد و او رنگ فتنه نمی‌گیرد.» این سخن ابن عباس به معنی «حکم رفع» (متصل بودن به غیب) برای اوست؛ به طوری که هیچ مجالی برای اجتهاد در قضایای متعلق به غیب باقی نمی‌گذارد.

۳. الاحتجاج بالاثَر، ص ۲۶۳.

[امرش] بر او فرود می‌آید و صبح آن روز، هدایت‌کننده و مهدی و منجی امت از ظلم و گناهانش می‌شود.^۱

تویجری با این گفته خود «کسی را که... ایراد وارد کرده است، دیده‌ام» به آن منتقدی اشاره کرده که ابن‌محمود قطری ذکر کرده است؛ و این منتقد، ابوعبیده است که تویجری در کتاب خود «إتحاف الجماعة» پاسخش را داده است. متن این پاسخ چنین است:

«در پاسخ چنین گفته می‌شود: کسی که بداند خداوند بر همه چیز تواناست و تمام خیر به دست اوست و اگر خواهان خیر و خوبی برای بنده‌ای باشد هر وقت اراده کند برایش فراهم می‌کند، هیچ شک و تردید و بدگمانی نسبت به آنچه در این حدیث آمده است در او باقی نخواهد ماند. اما بعید دانستن آن و شگفتی از وقوع چنین واقعه‌ای ناشی از شک و تردید در کامل بودن قدرت و نفوذ خواست و اراده پروردگار تبارک و تعالی است.»^۲

تأمل بر سخن ابن‌محمود و ابوعبیده نشان می‌دهد که این سخن به طور کامل با گفته ابن‌کثیر موافق است، و این همان سخن تویجری است که می‌گوید «مهدی را اشکالات و نقایصی در بر گرفته است»؛ تنها تفاوت میان این دو نفر و تویجری این است که ابن‌محمود و ابوعبیده اعتقاد دارند -طبق منطق انسانی- کسی که دارای [نقایص] است امکان ندارد در یک شب مصلح و منجی امت شود؛ اما تویجری در پاسخ به سخنان آن دو چنین نظر می‌دهد که این امکان‌پذیر است؛ زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست. حقیقت این است که پاسخ تویجری با مغالطه پوشیده شده است. این دو نفر در توانایی خداوند متعال برای اینکه بتواند در یک شب تغییر ایجاد کند تردیدی ندارند و تنها در امکان‌پذیر بودن حصول چنین واقعه‌ای -طبق رویه معمول بشری- شک و تردید وارد می‌کنند؛ یعنی این دو نفر با

۱. همان منبع، ص ۲۶۳.

۲. إتحاف الجماعة، ج ۲، ص ۹.

منطق طبیعی و زویۀ معمول به این قضیه نگاه می‌کنند؛ در حالی که تویجری طبق منطق اعجاز یا غیرطبیعی به این قضیه می‌پردازد.

آنچه تویجری را واداشته تا با این مسئله در چنین سطحی رفتار کند، ناآگاهی از پاسخ مناسب در سطحی است که ابوعبیه و ابن محمود مطرح کرده‌اند؛ به عبارت دیگر این دو نفر تناقض تفکر اهل سنت یا ناتوانی آن را در رویارویی با متون روشن دینی، با منطقی به دور از مغالطات آشکار کرده‌اند. طرز تفکر اهل سنت - که مقولۀ عصمت امام یا جانشین بعد از رسول خدا ﷺ یکی از مهم‌ترین شاخصه‌هایش است - از ارائه تفسیری معقول بین نقصی که خلیفۀ واجب‌الاطاعة با آن زندگی می‌کند و وظیفۀ اصلاح‌گرایانۀ بزرگی که به وی تعلق دارد ناتوان است؛ مگر اینکه به دخالتی الهی پناه بیاورد که بر اساس قانون و سنت الهی نباشد!

واقعیت این است که این تدبیری الهی است؛ ولی نه به آن صورتی که تویجری فرض کرده است. این کار فقط از طریق انتخاب شایسته یا صالح‌ترین و کسی که بیشترین کمالات را برای امامت یا خلیفۀ خدا شدن داراست انجام می‌شود. به این ترتیب اینکه «خداوند [امر] او را در یک شب اصلاح می‌کند» به معنای رفع نقص احتمالی در شخصیت امامی شایسته نخواهد بود.

سخنان دیگری از علمای اهل سنت وجود دارد که بیشتر حول معنای گفته ابن کثیر می‌چرخد یا دست‌کم می‌تواند آن را تفسیر کند و به نوعی به معنای عصمت نزدیک باشد. این سخنان تعبیر دیگری را پیش می‌کشند. یکی از بزرگان - محمد احمد میبض - چنین می‌گوید:

«اول: مراد از این اصلاح، عصمت مهدی از بعضی گناهان یا گناهان صغیره‌ای است که با مقام الهی که قرار است به آن قیام کند تناسبی نخواهد داشت. در بعضی از آثار چنین نقل شده است که مهدی از گناهی توبه می‌کند، و نکره‌بودن کلمه «گناه»

به معنی پوشیده بودن است و این اشاره‌ای است به اینکه این گناه از گناهان کبیره نیست؛ بنابراین نکره بودنش دلیل بر کوچک بودن آن است.

دوم: اصلاحی که مدنظر است، به معنی آماده شدن مهدی (علیه السلام) برای برپاداشتن مسئولیت‌های سنگین رهبری امت و امامت عظمی (بر مردم) است. هر قدر هم که انسان ذاتاً صالح باشد باز هم در سطح شایستگی برای اصلاح امت یا رهبری آن نخواهد بود...؛ در نتیجه منظور از اصلاح در اینجا، آماده شدن مهدی برای تمام شایستگی‌های متناسب با رهبری و امامت عظمی برای امت است... و حاصل کلام اینکه اصلاح مهدی ضرورتاً به این معنا نیست که مهدی قبل از آن شب گنهکار بوده باشد؛ بلکه مراد آن است که وی برای آراسته شدن به شایستگی‌هایی برای امامت عظمی آماده خواهد شد؛ پس منظور از اصلاح در اینجا، ترکیه و ترقی در صفات اخلاقی است، نه از بین رفتن گناهان و پاک شدن از معصیت‌ها؛ و این همان گفته خداوند متعال به موسی است که: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (و تو را برای خودم پرورش دادم). [طه، ۴۱] و به نظر من نکته دوم شایسته‌تر است که در حق مهدی گفته شود و گفتار امام علی در خصوص مهدی نیز این نظر را تقویت می‌کند: «او در خلق و خو شبیه پیامبر است.» همچنین در روایتی که می‌گوید «فتنه او را در بر نمی‌گیرد». این‌ها تأکید می‌کند بر اینکه منظور و مراد از اصلاح وی، آماده شدن او برای رهبری امت است و این، با بینا کردن او به مواضع شکاف در امت و راه‌های علاج آن صورت می‌پذیرد و نیز با روش حکیمانه برای خارج شدن از سختی فتنه‌هایی که به امت تاخته، و اسباب تجدید معانی ایمان در امت و توانایی برای الفت دادن قلب‌ها و شناساندن نشانه‌های رسالت کامل خویش تا آن را در پیروانش استوار سازد... [تا انتهای متن].^۱

درک نکته دومی که مبییض بیان کرده است در نهایت ابهام و دشواری خواهد بود، اگر تصور کنیم که تمامی این امور در یک شب واقع خواهد شد؛ زیرا هیچ قرینه‌ای در سخن

۱. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، ص ۵۹۹ و پس از آن.

او وجود ندارد که امکان فهم چگونگی وقوع چنین واقعه‌ای را برای ما فراهم کند؛ ولی اگر تصور کنیم که در اینجا وضعیت متعلق به تسدید و تأیید الهی و الهام فرشتگان باشد - که خداوند به وسیله آن، مهدی را عصمت می‌بخشد - می‌توان به پاسخی رسید که دل‌ها با آن آرام گیرد.

در این خصوص تفسیری بسیار دور و غریب وجود دارد که «ملا علی قاری» در خصوص تفسیر این حدیث را ارائه می‌کند و می‌گوید:

«اینکه در یک شب یا در یک ساعت از شب امرش را اصلاح می‌کند و درجه‌اش را بالا می‌برد، یعنی خبرگان و بزرگان ملت بر خلافت او اتفاق نظر پیدا می‌کنند.»^۱

این حدیث به هیچ وجه چیزی درباره اتفاق نظر داشتن خبرگان ادعاشده، سخنی به میان نمی‌آورد؛ ولی مشخص است که «قاری» در خصوص چگونگی شناخته شدن مهدی توسط مردم و بیعت مردم با ایشان چطور فکر می‌کرده است؛ وی خواسته تفکر اهل سنت را درباره اختیار خبرگان و بزرگان ملت ترویج دهد. متوجه نمی‌شوم اگر این قضیه به اختیار خبرگان ملت وابسته است، چرا آن‌ها بر یک نفر اتفاق نظر پیدا نمی‌کنند تا خواسته‌های تمام مسلمین به دست او محقق شود؟! و چرا این شگفتی در همین حد متوقف نمی‌شود و به خیال‌بافی درباره حقیقت و چگونگی اصلاح امر مهدی و بالابردن مقام و مرتبه او در یک شب یا ساعتی از شب کشیده می‌شود!؟

فصل سوم

شناسایی مهدی در تفکر اهل سنت

شخصیت مهدی منتظر، وجود آشفتگی را در طرز تفکر اهل سنت به تصویر می کشد؛ زیرا شخصیتی است فارغ از چهارچوب‌ها و کلیشه‌هایی که عقیده و طرز تفکر اهل سنت را شکل داده. عاملی که باعث می شود این طرز تفکر، به تکیه‌گاهی سست یا حلقه‌ای انعطاف‌پذیر تبدیل شود که قابل شکل‌دادن است و می توان آن را به این سو یا آن سو کشید. این شخصیت فراتر از یکپارچگی فریبنده‌ای است که این طرز تفکر از آن برخوردار است. تمامی این‌ها باعث گشودن باب جبهه‌گیری این طرز تفکر در برابر پدیده ادعا و جعل هویت و تقلب شده است.

شیوع خیره‌کننده پدیده ادعای مهدویت در میان اهل تسنن به نوبه خود شکاف‌های بزرگ موجود در بافت نظام اعتقادی اهل سنت را آشکار ساخته است؛ شکاف‌هایی که مدعیان گمراه از طریق آن‌ها نفوذ کرده‌اند و فقر آشکار اعتبار پاسخ‌هایی را که سنی‌ها می‌توانند با استفاده از آن‌ها با این چالش‌های فکری و عقیدتی ناشی از این تحرکات رویارو شوند نمایان ساخته‌اند؛ فقری که تأثیر بزرگی در طرح مسائل مرتبط با شخصیت مهدی و چگونگی شناختن ایشان در عرصه تحقیق و پژوهش داشت و باعث تحریک انگیزه‌ها برای بازسازی یا شکل‌دهی مجدد عقیده اهل سنت در خصوص مهدی منتظر به مجموعه‌ای شد تا این پدیده ادعاهای کاذب را محدود کند؛ حتی اگر این محدود کردن در سطح حقایقی باشد که باعث پاره‌پاره شدن متون شود.

دل‌نگرانی‌های ناشی از درگیری‌های فرقه‌ای با شیعیان نیز به نوبه خود، موجب

برتری دادن گزینه‌های مخالف شد که باعث شکل‌گیری نقاط جدایی با طرز تفکر شیعیان گردید؛ حتی اگر دلیلی برای این برتری دادن وجود نداشته باشد.

در این فصل به بررسی جزئیات تمام موضوعاتی که بیان شد و نیز مسائل مربوط به آن‌ها خواهیم پرداخت؛ مسائلی از قبیل:

۱. نام مهدی؟

۲. مهدی حسنی است یا حسینی؟

۳. آیا مهدی خودش را می‌شناسد؟ آیا مردم او را می‌شناسند؟

۴. چگونه می‌توان مهدی را شناخت؟

۵. روش شناخت مهدی به صورت قطعی.

نام مهدی

روایات سنی که اسم مهدی را بیان می‌کند دو گونه هستند: شکل اول «محمد بن عبدالله» و شکل دوم «احمد بن عبدالله»؛ تا آنجا که محمد رشید رضا این مسئله را از مسائل تعارض موجود در روایات مهدی^۱ و شیخ «محمود ابوریه» آن را از جمله مشکلات روایی به شمار آورده است. وی می‌گوید:

«از جمله مشکلات این روایت، آن احادیث مختلفی است که در خصوص مهدی منتظر، در کتاب‌های مشهور سنی آمده و در دسترس همگان است؛ از جمله آن‌هایی که گفته‌اند مهدی در آخرالزمان خروج می‌کند تا دنیا را پر از عدالت کند همان طور که لبریز از ستم شده بود. از نظر اهل سنت، این فرد، "محمد بن عبدالله" و در یک روایت

۱. مراجعه شود به المهدی المنتظر فی الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۳۷۹.

دیگر، "احمد بن عبدالله" است.^۱

و این در حالی است که می‌دانیم روایاتی که شیخ ابوریبه به آن‌ها اشاره می‌کند یا توجه به سازوکارهای رجالی سنّی-ضعیف است و در نتیجه نمی‌توان به آن‌ها تکیه کرد. از جمله این روایات، روایتی است که سیوطی از تهذیب الآثار آورده است و بخشی از آن این است که: «و ولیّ شما "جابر"،^۲ بهترین فرد امت محمد است. در مکه به او ملحق شوید که او مهدی و نامش محمد بن عبدالله است...»^۳ سیوطی همین روایت را در جای دیگری از کتابش این چنین بیان کرده است: «پس در مکه به او ملحق شوید که او مهدی است و نامش احمد بن عبدالله است.»^۴

و از جمله این روایات، روایتی است که [سیوطی] در «العرف الوردی» بیان کرده است: «از علی (علیه السلام) روایت است که فرمود: هنگام نزدیک شدن ساعت (قیامت) قطعاً مردی از فرزندان من خروج خواهد کرد؛ آن هنگام که دل‌های مؤمنان به دلیل آسیب‌ها و سختی‌ها، گرسنگی، قتل، فراوان شدن فتنه‌ها و کشتارهای بزرگ، از بین بردن سنت‌ها و احیاء کردن بدعت‌ها، و ترک امر به معروف و نهی از منکر- همانند بدن‌ها خواهد مرد؛ پس خداوند به وسیله مهدی، محمد بن عبدالله، سنت‌های مرده را زنده خواهد کرد و به سبب عدل و برکت او قلب‌های مؤمنان شاد خواهد شد و گروه‌های عجم و قبایل عرب به او پیوسته، گرد وی جمع می‌شوند. و بر همین منوال سالیانی که بسیار نیست- کمتر از ده سال- باقی خواهد ماند و سپس می‌میرد.»^۵

۱. اضاء علی السنة المحمدية، محمود ابوریبه، دارالمعارف، قاهره، چاپ ششم، ص ۲۰۵.

۲. جابر: شکسته بند، ترمیم‌گر استخوان‌های شکسته؛ یعنی مهدی (علیه السلام) استخوان‌های شکسته اسلام را ترمیم خواهد کرد. (مترجم)

۳. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۶.

۴. همان منبع، ج ۲، ص ۸۲؛ عقد الدرر، ص ۱۰۱.

۵. العرف الوردی، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، و محقق در بی‌نوشت چنین گفته است: «این اثر در المطبوع به این گونه

بسیاری از نویسندگان اهل سنت این دوگانگی در اسم مهدی را بیان کرده‌اند؛^۱ با این حال ملاحظه می‌کنیم که درصد بسیار بیشتری از نویسندگان، علما و عموم اهل سنت، بی‌هیچ دلیل و توجیه واقعی، به اسم «محمد بن عبدالله» تمایل دارند؛ به‌عنوان مثال محمد اسماعیل مقدم^۲ و شلبنجی^۳ چنین کرده‌اند و در مباحث پیشین این تحقیق، این گفتهٔ سفارینی را دیدیم که: «از جمله آن‌ها امام خاتم و فصیح، محمد المهدی و مسیح.»

توبجری سخن شیخ محمد بن عبدالعزیز المانع را مبنی بر ضعیف‌شمردن احادیثی که در آن‌ها اسم مهدی بیان شده است نقل می‌کند؛ همچنین تصریح وی به ثابت‌نشدن عبارت «محمد بن عبدالله» و اینکه آنچه ثابت شده، این است که نام مهدی، نام پیامبر و نام پدر مهدی، نام پدر پیامبر است و به‌طور کلی وضعیت این چنین است؛ پس لازم نیست حتماً «محمد بن عبدالله» نامیده شود؛ بلکه این نام تنها از جمله نام‌های مجاز است.^۴

شیخ المانع در این سخن خود - که در بالا بیان شد - به حدیث روایت‌شده از عبدالله از پیامبر ﷺ اشاره می‌کند: «بر این امت در آخرالزمان، مردی از اهل بیت من خواهد آمد که نامش همانند نام من است.»^۵ و از عبدالله از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «اگر

نسبت داده نشده و شیخ احمد غماری در الابزار آن را به علی عليه السلام نسبت داده است.»

۱. به‌عنوان مثال مراجعه شود به «ابن حجر» در «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۲۷» که می‌گوید: «و با این احتمال که وی به هر دو اسم نامیده شود مغایرتی ندارد.» همچنین الفوجی در الاذاعة، ص ۲۱۹ و سفارینی در لوامع الانوار البهیته، ج ۲، ص ۷۱ و ابراهیم المشوخی در المهدی المنتظر، ص ۹۱ و «عبدالوهاب عبدالسلام طویله»، در المسیح المنتظر و نهاية العالم، ص ۵۷ و محمد احمد مبیض در موسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، ص ۶۰۱.

۲. مراجعه شود به المهدی، ص ۳۲.

۳. مراجعه شود به همان منبع، ص ۸۹.

۴. مراجعه شود به الاحتجاج بالاثار علی من انکر المهدی المنتظر، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۵. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۵۸، و در صفحه ۲۶۱ در خصوصش گفته:

از دنیا فقط یک روز باقی بماند، قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا در آن روز مردی از من یا از اهل بیت من مبعوث شود که اسمش همانند اسم من و اسم پدرش همانند اسم پدر من است.»^۱

عبارت «اسمش همانند اسم من و اسم پدرش همانند اسم پدر من است» هر دو ترکیب را هم‌زمان می‌پذیرد: احمد و محمد؛ اما مسلم است که به اسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اسم پدرش اشاره شده است. عبارت «مواطأة» [که در عربی احادیث آمده] به معنی «بسیار شبیه» است، نه مطابقت داشتن. راغب اصفهانی گفته است: «المواطئه: موافقت، و ریشه این کلمه این است که مرد پایش را بر جای پای دوستش بگذارد.»^۲ و این نکته‌ای است که قداماً با توجه به حدیثی که می‌آید آن را درک می‌کردند: «حمزة بن علی به ما حدیث گفت: عبدالله بن محمد به ما حدیث گفت: احمد بن مسعود وزان در حلب به ما حدیث گفت: محمد بن عبدالملک دقیقی به ما حدیث گفت: ابوعلی حنفی به ما حدیث گفت: محمد بن عیاش بن عمرو عامری به ما حدیث گفت: عاصم به ما حدیث گفت: از زر از عبدالله که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «دنیا از بین نخواهد رفت تا مردی از اهل بیت من که نامش همانند نام من است دنیا را مالک شود.» گفتیم: ای اباعبدالرحمن، معنی «همانند» چیست؟ گفت: شبیه است.»^۳

با توجه به این مطلب، مقصود اسمی است که تشابه و همانندبودن با نام پیامبر و نام

«سندش حسن (نیکو) است.»

۱. همان منبع، ص ۲۶۲ و در صفحه ۲۶۸ درباره‌اش گفته: «نتیجه: حدیث با غیر خودش صحیح است.»

۲. مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ت: صفوان عدنان داوودی، انتشارات طلیعه نور، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۷، ص ۸۷۵.

۳. السنن الواردة فی الفتن، ص ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱، و عقد الدرر، ص ۶۳ و توضیح داده است: «برخی از علمای فاضل گفته‌اند: معنی «یواطئ» شبیه، هم‌سان و همانند است.» این نکته‌ای است که بسیاری درک کرده‌اند؛ از جمله احمد المبیض در الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، ص ۶۰۱.

پدر پیامبر را محقق کند؛ بنابراین در اسمی مثل «احمد بن اسماعیل»^۱ این تشابه محقق می‌شود؛ زیرا احمد نام پیامبر و اسماعیل نیز نام پدر پیامبر است؛ زیرا پدر، پدر است حتی اگر به چند نسل قبل بازگردد. از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وسلم حسن و حسین را تعویذ^۲ می‌کرد و می‌فرمود: «پدرتان [ابراهیم] اسماعیل و اسحاق را با این ذکر تعویذ می‌داد: پناه می‌برم به کلمات تامه^۳ خداوند از شر هر شیطان و گزنده‌ای و از شر هر چشم‌زخمی.»

در این حدیث، پیامبر ﷺ بر ابراهیم -نسبت به حسن و حسین (علیهم السلام)- نام «پدر» را اطلاق می‌کند و صفتی که برای ابراهیم -در حالی که از نظر نسبی دورتر است- صحیح باشد برای اسماعیل -که نزدیک‌تر است- نیز صحیح خواهد بود.

۱. این اسم انتخاب شد؛ زیرا اسم مهدی «احمد بن اسماعیل الحسن» است که دعوت او چندین سال است در عراق آغاز شده است.

۲. ذکر برای استعاذه و در امان ماندن. (مترجم)

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۹.

مهدی، حسنی است یا حسینی؟

اهل سنت اصرار دارند که مهدی از فرزندان حسن بن علی (علیه السلام) است، نه آن گونه که شیعه اعتقاد دارد از نسل حسین (علیه السلام)، و در این خصوص به حدیث روایت شده از ابوداوود اعتماد می کنند. ابوداوود گفته است: علی (علیه السلام) در حالی که به پسرش حسن نظاره می کرد، فرمود: «این پسر همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود آقا و سرور [جوانان بهشت] است و از نسل او کسی خواهد آمد که به نام پیامبرتان نامیده می شود؛ اخلاقش شبیه اوست، ولی خلقتش شبیه وی نیست.» سپس داستان وی را در گسترانیدن عدالت در زمین بیان فرمود.^۱

به احتمال زیاد اهل سنت به جهت لجاجت با شیعه - که اعتقاد دارند مهدی از نسل حسین بن علی (علیه السلام) است - به این حدیث تمسک می جویند؛ زیرا بسیاری از علمای اهل سنت این حدیث را نقد کرده و دلیل اعتماد نکردن بر آن را روشن ساخته اند. منذری با این سخن خود آن را ضعیف شمرده است: «حدیثی است منقطع^۲. ابواسحاق سبیعی علی (علیه السلام) را دیده است و ابوداوود درباره اش گفته: از هارون بن مغیره گفته شده است.»^۳ تویجری اسنادش را ضعیف شمرده و سپس گفته پیشین از منذری را نقل کرده است.^۴

۱. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. حدیث منقطع در دو معنا به کار رفته است؛ یکی اعم و دیگری اخص: حدیث منقطع به معنای اعم عبارت است از حدیثی که اسناد آن تا معصوم (علیه السلام) متصل و پیوسته نباشد؛ خواه انقطاع از ابتدای سند باشد یا از وسط یا از آخر آن، و خواه راوی اقتاده یکی باشد یا بیشتر. حدیث منقطع به معنای اخص حدیثی است که از وسط سلسله سند آن یک راوی یا - به قول برخی - بیشتر از یک راوی اقتاده باشد. حدیث منقطع از اقسام حدیث مرسل است. (مترجم، منبع: ویکی فقه)

۳. مختصر سنن ابوداوود، الحافظ المنذری، ت: محمد حامد الفقی، دار المعرفة، بیروت/لبنان،

۱۴۰۰/ق ۱۹۸۰م، ج ۶، ص ۱۶۲.

۴. مراجعه کنید به الاحتجاج بالأثر، ص ۲۶۵.

عبدالله بن صدیق غماری پس از بیان این حدیث گفته است: «سندهای این حدیث صحیح است غیر از اینکه بین ابوداود و هارون بن مغیره، انقطاع وجود دارد.»^۱ علاوه بر ضعیف بودن این حدیث، در چگونگی نقلش نیز اختلاف وجود دارد. جزری شافعی آن را از سنن ابوداود نقل کرده که در آن به این صورت است: «به فرزندش حسین نگریست...»^۲ به علاوه این حدیث با احادیث دیگر تعارض دارد؛ از جمله روایتی از ابونعیم که با سندش از حذیفه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، یقیناً خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می کند که اسم او اسم من است و خُلُقش خُلُق من، کنیه اش اباعبدالله است، با او بین رکن و مقام بیعت می شود، خدا با او دینش را بازمی گرداند و برای او فتوحاتی انجام خواهد داد؛ پس روی زمین کسی باقی نخواهد ماند، مگر اینکه بگوید لا اله الا الله.» سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! او از کدام یک از فرزندان خواهد بود؟ پیامبر فرمود: «از فرزندان این فرزندم.» و با دست خود بر حسین زد.»^۳

همچنین روایتی که برزنجی نقل کرده است:

«... پس در آن هنگام منادی از آسمان ندا می دهد که ای مردم، خداوند دست ستمکاران را از شما کوتاه کرد... تا این سخنش: و آنجا پسرعمویش حسن با دوازده هزار نفر به او ملحق می شود و می گوید: ای پسرعمو، من به این امر از تو سزاوارترم. من

۱. مراجعه کنید به المهدی المنتظر، ص ۳۲.

۲. اُسمی المناقب فی تهذیب اُسنی المطالب، شیخ شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد الجری دمشقی شافعی، ت، محمدباقر محمودی، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م، ص ۱۶۸.

۳. اربعون حدیثاً فی المهدی، ابونعیم اصفهانی، اخراج و تعلیق، ابویعلی بیضاوی، ص ۱۷، حدیث شماره ۲۰. قابل دسترسی در:

حسن هستم^۱ و من مهدی هستم. مهدی به او می‌گوید: بلکه من مهدی هستم...»^۲

و پس از بیان این روایت چنین می‌گوید:

«توجه: در این حدیث فایده و اشکالی وجود دارد؛ اما فایده آن: دلالت دارد بر اینکه مهدی از فرزندان حسین است و اینکه این پسرعمویش، حسنی (از فرزندان حسن) است و گمان می‌کند خلافت در فرزندان حسن خواهد بود؛ به همین دلیل می‌گوید من فرزند حسن هستم.»^۳

از جمله روایتی است که از عبدالله بن عمرو روایت شده است که می‌گوید:

«مهدی از فرزندان حسین از سوی مشرق خروج می‌کند که اگر کوه‌ها در برابرش بایستند، آن‌ها را از میان برمی‌دارد و راه‌هایی در آن‌ها ایجاد می‌کند.»^۴

و از علی بن علی هلالی روایت شده است:

«ای فاطمه! سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث فرمود، به درستی که مهدی این امت از این دو یعنی حسن و حسین است.»^۵

اختلاف روایاتی که عده‌ای از علمای سنی بیان کرده‌اند^۶ موجب به وجود آمدن دیدگاه‌های مختلف در سطح نخبگان شده است. اگرچه این موضوع در میان عوام به همان صورتی که بوده، باقی مانده است. زیرا برخی از آنان (خواص) قطعی بودن آن را

۱. در این منبع چنین نوشته شده است و شاید صحیح این باشد «من فرزند حسن هستم»؛ طبق آنچه مؤلف در نکته‌ای که در متن خواهیم آورد، گفته است.

۲. الاشاعة، ص ۹۶.

۳. همان منبع، ص ۹۷.

۴. عقد الدرر با تحقیق بورینی، ص ۱۹۵ و عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی، ت: عبدالفتاح محمد الحلو، مکتبة عالم الفكر، قاهره، چاپ اول، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م، ص ۲۲۳.

۵. الاذاعه، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۶. به‌عنوان مثال مراجعه شود به الاشاعه لاشراط الساعة، ص ۸۸.

تضعیف کرده‌اند؛ همانند دکتر محمد احمد میبض که تعبیر با واژه «ترجیح» را برگزیده و گفته است:

«مهدی علیه السلام مردی صالح از عترت پیامبر صلی الله علیه وسلم و به احتمال بیشتر ترجیحاً از فرزندان حسن علیه السلام است.»^۱

برخی به سمت تلاش برای جمع بستن و تأویل متمایل شده‌اند؛ مانند ابن حجر هیتمی که گفته است:

«نتیجه اینکه ولادت عظیم او از حسن علیه السلام است زیرا احادیث بیان کننده "مهدی از فرزندان حسن"، بیشتر است. و ولادتی هم از حسین علیه السلام دارد.»^۲

برزنجی از ابن حجر هم احتیاط بیشتری داشته، می‌گوید:

«روایات در خصوص دو پسر فاطمه مختلف است؛ در برخی از آن‌ها او (مهدی) از فرزندان حسن است و در برخی دیگر از فرزندان حسین؛ اما دلیل جمع شدن این دو دسته روایت این است که ولادت عظیم او یا از حسین است یا از حسن، و برای آن نفر دیگر، ولادتی از جهت برخی از مادرانش خواهد بود.»^۳

برخی دیگر از علما ترجیح داده‌اند به این مسئله ورود نکنند؛ مثل سعید بن مسیب. در خبر از قتاده آمده که گفته است:

«به سعید بن مسیب گفتم: آیا وجود مهدی حقیقت دارد؟ پاسخ داد: بلی، حقیقت دارد. گفتم: از فرزندان کیست؟ پاسخ داد: از قریش. گفتم: از کدام قریش؟ پاسخ داد: از بنی هاشم. گفتم: از کدام بنی هاشم؟ پاسخ داد: از فرزندان عبدالمطلب. گفتم: از کدام فرزندان عبدالمطلب؟ پاسخ داد: از اولاد فاطمه. گفتم: از کدام فرزند فاطمه؟

۱. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف المنتظر، ص ۲۳ و ۲۷.

۲. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۲۳ و ۲۷.

۳. الاشاعة لاشراط الساعة، ص ۸۸.

پاسخ داد: همین برایت کافی است.»^۱

حقیقت این است که سنی‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند به طور قطع بگویند مهدی از فرزندان حسن است؛ به علاوه آن‌ها نمی‌توانند کسی را که ادعا می‌کند مهدی است، با این بهانه که او از فرزندان حسین است رد کنند.

آیا مهدی خودش را می‌شناسد؟ آیا مردم او را می‌شناسند؟

پیش‌تر فتوای هیئت دائمی تحقیقات علمی و صدور فتوا در عربستان سعودی را نقل کردیم که در آن آمده بود:

«هیچ کس حق ندارد با قطعیت بگوید فلانی پسر فلانی، مهدی است تا اینکه نشانه‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در احادیث صحیح بیان کرده است بسیار شود که از مهم‌ترینشان، چیزی است که بیان داشتیم؛ اینکه زمین را پر از عدل‌وداد می‌کند...»^۱

محتوای این فتوا که از سوی مستلزم منع ادعای مهدویت از طرف هر شخصی است و از سوی دیگر منع اعتقاد به اینکه شخص معینی مهدی باشد مگر پس از محقق شدن نشانه‌ها - که از جمله این نشانه‌ها پرشدن زمین از عدل‌وداد است - یکی از نتایجی است که ادعاهای دروغین مهدویت که اهل سنت به خود دیده باعث به‌بارآمدنشان شده است؛ زیرا سنی‌ها در نظام اعتقادی خود ابزاری برای رویارویی با چنین ادعاهایی نیافته‌اند و به همین جهت برای جلوگیری یا از بین ادعاهای دروغین به بدعت‌گذاری اعتقادات جدید یا از بین بردن اعتقادات رو آورده‌اند. لازم به توضیح نیست که این اعتقادات نوظهور با وجود رواجی که در بین آن‌ها دارد، بر هیچ ادله‌ای استوار نیست و هیچ صدایی از سوی سنی‌ها برای انتقاد از این اعتقادات یا خواست دلیلی برایشان بلند نشده است!

برای اینکه مشخص شود فتوای یادشده تنها فتوا از این دست نیست، سخنانی از دیگران را نقل می‌کنیم که حاوی همین مضمون است؛ از جمله، سخنی هست از شیخ عبدالرزاق بیطار دربارهٔ مهدی سودانی در حاشیهٔ شرح‌حالی که برای سلطان عبدالحمید عثمانی نوشته که به قرار زیر است:

۱. فتوهای هیئت دائمی تحقیقات علمی و فتوا، ج ۳، ص ۱۰۱.

«از سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم در خصوص مهدی - که خداوند او را در یک شب اصلاح می کند - چنین برداشت می شود که پیش از فرارسیدن زمان خواست خدا برای ظهور مهدی، او خود نمی داند که همان مهدی منتظر است و تأییدکننده این نکته، این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم - که اشرف مخلوقات است - از رسالت خود آگاهی نداشت تا اینکه جبرئیل در غار حرا بر او ظاهر شد و به او گفت: **(بخوان به نام پروردگارت که آفرید)**. پیامبر پیش از رسالت، برای پایه ریزی رسالتش و تقویت قلبش خوابهای بسیاری می دید؛ اما نمی دانست مراد از آن خوابها بنیان نهادن رسالت است، تا آنجا که هر وقت از این قبیل خوابها می دید همسرش خدیجه رضی الله عنها را از آن مطلع می ساخت و از وضعیت خود به او شکایت می برد و همان طور که در کتابهای حدیث مشخص است - خدیجه او را استوار و با سخنانش قلب پیامبر را تقویت می کرد. حال اگر پیامبر صلی الله علیه و سلم خودش نمی دانست که فرستاده خداست مگر بعد از ظهور جبرئیل بر او و اینکه به او گفت «بخوان به نام پروردگارت»؛ پس شایسته تر این است که [بگویم] مهدی منتظر نمی داند که مهدی منتظر است، مگر وقتی که خدا بخواهد فاش شود؛ به همین دلیل از بیعت خودداری می کند، [اما] او را تهدید به مرگ می کنند و با اکراه بیعت می کند. این همان راز سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم است مبنی بر اینکه خداوند [امر] وی را در یک شب اصلاح می کند تا به این ترتیب دانسته شود مهدی خودش اطلاعی ندارد که مهدی منتظر است، تا اینکه خداوند ظهورش را اراده فرماید؛ بنابراین هر کس ادعا کند مهدی منتظر است و خواهان بیعت برای خودش باشد یا برای به دست آوردن بیعت با دیگران مبارزه کند، مخالف آن چیزی است که احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم تصریح می کنند.»^۱

۱. حلیة البشر فی تاریخ القرن الثالث عشر، شیخ عبدالرزاق البیطار، ت: محمد بهجة البیطار، مطبوعات مجمع اللغة بدمشق، دار صادر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۳ / ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۸۰۹ و ۸۱۰ و نیز صفحه ۸۰۵؛ سایت «اسلام وب» در فتوای «نشانه های مهدی منتظر که با آنها شناخته می شود و ادعاهای مهدویت باطل می گردد» فتوای شماره ۲۰۱۹۴۰ در تاریخ چهارشنبه ۱۵ جمادی الاولی ۱۴۳۴ - ۲۷/۳/۲۰۱۳ مطابق متن همین کلام فتوا داده است. آدرس فتوا: <http://fatwa.islamweb.net/fatwa/printfatwa.php?Id=201940&lang=A>

همچنین مطلبی است که محمد مقدم از دکتر عبدالودود شلیبی نقل کرده، می‌گوید:

«لازم نیست بزرگ‌مرد انتخاب‌شده برای این مأموریت خودش را بشناساند... و چه بسا داوطلب تعیین‌شده برای این مأموریت نمی‌داند که مهدی خودش است... و در پرتو آنچه این امام گران‌قدر انجام می‌دهد و به مقدار عزتی که برای اسلام محقق می‌سازد و با مقایسه بین عصر او و فساد و سرکشی و ستمی که پیش از او بوده و آنچه از اصلاح، درستی و عدالت که به‌وسیله او در عصرش محقق شده است، مردم خواهند فهمید که او همان مرد مورد انتظار و همان مهدی است که عدالتش تمام بشریت را فرا خواهد گرفت.»^۱

و خود محمد مقدم در همین کتاب گفته است:

«در احادیث ثابت‌شده، نکته‌ای وجود ندارد که دلالت کند بر اینکه مهدی، مردم را به اقرار و اعتراف به مهدی‌بودنش فرا خواهد خواند یا اینکه آن‌ها را با مهدی‌بودنش خواهد آزمون و مقهورشان می‌کند، چه برسد به تکفیرکردن و مباح‌کردن خونشان. این ادعا که مهدی مردم را ملزم به ایمان‌آوردن به مهدی‌بودنش خواهد کرد یا هرکس که در مهدی‌بودنش تردید کند کفر ورزیده، به‌معنی اضافه‌کردن چیزی در دین است که جزو دین نبوده است... مهدی حقیقی بر اثبات مهدی‌بودنش برای دیگران و اعتراف آنان به این مطلب متمرکز نخواهد شد.»^۲

از جمله این سخنان، گفته تویجری است:

«مهدی در ابتدا با ادعای مهدی‌بودنش خواهان این امر برای خودش نیست آن‌گونه که مدعیان دروغین مهدویت چنین می‌کنند بلکه مردمی از اهل مکه نزد او می‌آیند و در حالی که کراهت دارد، او را خارج و با او بیعت می‌کنند و پس از آن به‌دلیل درستی و عدالتش و اینکه او ظلم‌وستم را ریشه‌کن می‌کند، مردم او را مهدی خواهند

۱. المهدی، ص ۴۵۵.

۲. همان منبع، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

نامید.»^۱

همچنین سخن شیخ ابوالاعلی مودودی که گفته است:

«گمان نمی‌کنم او اعلام کند که مهدی است؛ بلکه فقط پس از وفاتش مردم خواهند فهمید او همان برپادارندهٔ خلافت بر اساس راه‌روشن نبوت بوده که به وی بشارت داده شده است.»^۲

بستوی در پایان پژوهش خود نکات زیر را فهرست می‌کند:

«۱. هیچ دلیلی در سنت ثابت شده نیافتم که مهدی مردم را به مهدی بودن خودش دعوت می‌کند؛

۲. هیچ دلیل صحیحی نیافتم که بر مردم واجب باشد به مهدی به‌عنوان یک فرد مشخص ایمان بیاورند؛ همان طور که واجب است به نبوت پیامبران معینی ایمان داشته باشند؛

[...]

۴. مسلمانان نیازی به شناخت مهدی به‌طور مشخص ندارند؛ بلکه بر آنان واجب است تا حق و عدالت را از هر منبعی که صادر شود، یاری کنند و این ماجرا اختصاصی به مهدی ندارد.

۵. احادیث ثابت شده و قطعی در این باب ثابت نمی‌کنند آن کسی که به او بشارت داده‌اند خودش را مهدی می‌نامد یا او را با عنوان مهدی مخاطب قرار می‌دهند؛ از این رو به‌واقع ممکن است معنای لغوی این کلمه مدنظر باشد؛ یعنی او مردی صالح باشد که خداوند به حق هدایتش کرده است؛ همان طور که در بعضی از روایات وارد شده: «و امام آنان مردی صالح است.» بر این اساس نمی‌توان به‌طور قطعی منظور حقیقی این

۱. الاحتجاج بالاثَر، ص ۳۰۲.

۲. فقه اشراط الساعة، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

احادیث را دریافت، مگر بعد از ظهور برخی از علائمی که امکان تکرار شدن ندارند؛ مثل خروج دجال و نزول عیسی. پس هرکس ادعای مهدویت کند یا با چنین ادعایی موافق باشد، خود همین ادعا بهترین دلیل بر جعلی بودنش است و از مقاصد سوئی خبر می‌دهد. پس هرکس که نفسش برایش چنین بیاراید یا شیطان وسوسه‌اش کند که چنین ادعایی را مدعی شود، بر اوست تا خروج دجال را نشان بدهد و عیسی بن مریم را از آسمان نازل کند؛ وگرنه او دروغ‌گوی افترازننده است.»^۱

نظرات دیگری نیز شبیه سخنان علما و نویسندگان سنی وجود دارد که نمی‌خواهم با نقل آن‌ها مبحث را به درازا بکشم؛^۲ اما مایلیم در اینجا سخن سفیان ثوری - که پیش‌تر آن را نقل کردم - یادآور شوم؛ اینکه:

«اگر مهدی بر تو گذر کرد و در خانه بودی، پس با او خارج مشو تا مردم بر او اجتماع کنند.»^۳

این جملات به‌خوبی موضع‌گیری سنی‌ها را به‌طور خلاصه بیان می‌کند و نقص در نظام اعتقادی اهل سنت و ناتوانی‌اش در ارائه راه‌حل‌های مثبت برای مسئله شناخت مهدی را آشکار می‌سازد؛ نکته‌ای که به‌طور خودکار برخورد سلبی با معضل ادعاهای بسیار صورت گرفته را در پی داشته است.

گفته‌ها و نظریاتی را دیدیم که ارائه‌دهندگانشان بیان کردند آن‌ها در احادیث چیزی را نیافته‌اند که دلالت کند مهدی به‌سوی خودش فرامی‌خواند و نیز چیزی نیافته‌اند که دلالت داشته باشد بر اینکه مسلمانان باید به مهدی بودن شخصی مشخص ایمان آورند یا حتی او را بشناسند. این جملات به تقصی اشاره می‌کند که گفتیم در نظام اعتقادی

۱. المهدی المنتظر علی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲. به‌عنوان مثال مراجعه شود به الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشرار الساعة، ص ۶۲۳ و المنتقی المختار مما صح فی المهدی من اخبار، ص ۱۵ و نهاية العالم، ص ۱۹۰.

۳. المهدی للمقدم، ص ۸۱.

اهل سنت وجود دارد؛ مجموعه‌ای اعتقادی که انتظار می‌رود بتواند پاسخ‌هایی مناسب برای این پرسش فراهم آورد؛ اما چنین نمی‌کند و راه را برای بسیاری از مشکلات مذهبی و اجتماعی باز می‌گذارد. مواجه شدن با مسائل با این منطقی که چیزی در سنت نمی‌یابیم که بر چیزی معین دلالت داشته باشد، جز فریفتن و پنهان کاری برای صدور احکام در مسائل اعتقادی واقعی به دور از توجه به دلیل و ذهنی آگاه نیست. کسی که بر مثبت بودن مسئله‌ای دلیلی نیابد بر منفی بودن آن نیز دلیلی نیافته است؛ پس نمی‌تواند بدون هیچ دلیلی حکم منع آن مسئله را صادر کند. حال اگر اکنون از آنان پرسیم که شما می‌گویید: ما دلیلی نمی‌یابیم که مهدی به سوی خودش دعوت می‌کند و نیز دلیلی در دست نداریم که او خودش بداند مهدی است! این یک نتیجه منفی به شما می‌دهد که مفاد آن عبارت است از اینکه شما دلیلی در دست ندارید که نشان دهد مهدی به سوی خودش دعوت می‌کند و نیز او خودش بداند مهدی است؛ اما شما به این نتیجه بسنده نکردید؛ بلکه پا را فراتر نهاده، حکم دیگری صادر کردید مبنی بر اینکه هیچ کس نباید مدعی مهدی بودن شود و الزاماً مهدی نباید از حقیقت مهدی بودن خودش آگاه باشد. شما از کجا دلیلی برای این نتیجه‌گیری مثبت به دست آوردید؟ آیا نیافتن را یافتن در نظر گرفته‌اید؟ آیا به دست نیاموردن دلیل برای چیزی را دلیلی بر نبودن آن چیز برشمرده‌اید؟

به علاوه آیا این صحیح است که هیچ دلیلی وجود ندارد که مهدی بداند خودش مهدی است و به سوی خودش دعوت کند؟ آیا این صحیح است که دلیلی وجود ندارد که بگوید مردم او را می‌شناسند و از او پیروی می‌کنند قبل از اینکه هدف بزرگش را محقق سازند؟! هدفی که در برچیده شدن بساط ظلم از زمین و پرکردن آن از عدالت نمایان است! پیش از آنکه دلایلی را بر وجود آنچه آن‌ها ناموجود می‌خوانند بیان کنم، مایلیم به قضیه مهمی اشاره کنم؛ اینکه به نظر آن‌ها چگونه مهدی هدف بزرگ جهانی‌اش را محقق خواهد ساخت، اگر کسی او را نشناسد، از او پیروی نکند و یاری‌اش ندهد؟! بی‌شک پاسخی نخواهند داشت، جز اینکه بگویند مردم به یاری شخصی مجهول و ماجراجو شتاب

خواهند کرد؛ حال چنانچه نتیجه‌ای محقق کند که مردم آن را برای مهدی بودن او کافی بدانند به مهدی‌بودنش حکم خواهند کرد وگرنه خیر. بنابراین در اینجا دو حالت وجود دارد:

حالت اول، چنانچه وی نتیجه کافی حاصل نکند، به مهدی‌بودنش حکم نخواهند کرد و منتظر شخص دیگری خواهند ماند تا به جنبش او ملحق شوند و این موازنه و مقایسه از سر گرفته می‌شود که آیا این شخص جدید مقدار کافی از هدف را محقق کرده است یا خیر؟ این شخص، دیگر چه شاخصه جدیدی باید داشته باشد؟ یا آن‌ها چه راه‌حلی برای خود ارائه داده‌اند؟ آن‌ها پیوسته از گروه‌های انقلابی پیروی می‌کنند، یا بهتر است بگوییم از ماجراجویان یا خشم‌گیرندگان بر واقعیت نابسامان، خواه نام مهدی بر آنان اطلاق کنند یا خیر؛ بنابراین آن شکاف عقیدتی که می‌خواستند با نظریه بدعت^۱ خود مسدودش کنند، همچنان به همان صورت باقی است و حتی شاید فراخ‌تر هم شده باشد. آن‌ها با این

۱. از جمله دلایلی که نشان می‌دهد این نظر در عقیده آن‌ها نوظهور و خودساخته است این است که اهل سنت -چه عامه آن‌ها و چه علمایشان- با مدعیان مهدویت بیعت می‌کردند و هیچ‌یک از آن‌ها متعرض این افراد نمی‌شدند که شایسته نیست مهدی خودش بداند مهدی است و برای شناخت وی راهی برای مردم وجود ندارد، مگر پس از اینکه زمین را پر از عدل و داد کند. مردم به «مهدی بن تومرت» با این عنوان که او مهدی است بیعت کردند (مراجعه شود به مهدی بن تومرت، ص ۱۱۵) و طلبه‌های علم که توسط بزرگان علمای وهابیت پرورش یافته بودند، از آن مهدی که در مکه ظهور کرد (مهدی جهیمان) پیروی کردند و با این عنوان که او مهدی است با او بیعت کردند. علوی بن عبدالقادر سفاف می‌گوید: «اما دعوت‌های مهدویت بیش از آن است که به شماره درآید و در اینجا تنها به یک نمونه معاصرش اشاره می‌کنم: بر مردم این سرزمین (سرزمین حرمین شریفین) چنین ماجرابی گذشته است، هنگامی که در اواخر قرن چهاردهم (۱۳۸۵ تا ۱۳۹۹ق) مجموعه‌ای از طلبه‌های علم که در محضر علمای بزرگی همچون شیخ بن باز و آل‌بانی (خداوند رحمتشان کند) علم آموخته بودند پا به عرصه گذاشتند. آن‌ها خود را به سنت منتسب می‌دانستند، لباس زهد و پارسایی بر تن کرده بودند، انسان عبادت‌های خود را در برابر عبادت‌های آنان حقیر می‌شمرد و در وجودشان گوشه‌ای از غلو و بزرگ‌نمایی همراه با صداقت و اخلاص جلوه‌گر بود. بزرگشان جهیمان عتیبی بود و...». اعلام خلافت اسلامی، نگرش راستین شرعی، علوی بن

نظریه بدعت و خود ساخته‌شان - اینکه عنوان مهدی بر کسی منطبق نمی‌شود، مگر پس از تحقق نتیجه نهایی - درهای طمع‌ورزی را پیش روی جاه‌طلبان و ماجراجویان می‌گشاید و مردم را به پیروی از آنان تشویق می‌کند؛ به‌خصوص در دوره‌هایی که روزگار بر آنان سخت می‌شود و احساس می‌کنند زندگی‌شان تفاوت زیادی با جهنم ندارد و این دوره‌ها و لحظات چه بسیار است! حال اگر از این ماجراجو یا آن انقلابی پیروی کنند چه چیزی را ممکن است از دست بدهند، اگر در اصل چیزی نداشته باشند که بخواهند از دستش بدهند؟

حالت دوم، اینکه این انقلابی یا شخص ماجراجو نتیجه‌ای را که مدنظر است محقق کند یا نتیجه‌ای که برخی از آنان شاهدش باشند یا از طریق رسانه‌ها و تبلیغات برایشان چنین تصویری ایجاد شود که نتیجه به‌دست‌آمده برای حکم‌کردن بر مهدی‌بودن آن شخص نتیجه‌ای کافی بوده است. در این حالت نیز نیروهای زیان‌دیده ممکن است به مهدی شک‌وت‌زدید پیدا کنند - خواه مهدی واقعی باشد یا خیر - و ممکن است شخص ماجراجوی دیگری از این روزنه یا روزنه‌ای دیگر سوءاستفاده کند تا جنبش مهدوی دیگری را راهبری کند!

هر دوی این وضعیت‌ها بر این اساس بنا شده‌اند که عقیده سنی اجازه پیروی از انقلابیون بر ضد ظلم اجتماعی را صادر می‌کند؛ در حالی که این اعتقاد هرگز چنین اجازه‌ای صادر نخواهد کرد؛ زیرا این نظام اعتقادی، خروج علیه حاکم را ممتنع یا نزدیک به آن می‌داند^۱ و حتی کسی که علیه حاکم قیام کند به‌عنوان مارق (از دین خارج شده) و

۱. مسلم روایت کرده است: زید بن محمد از نافع نقل کرده است: «عبدالله بن عمر به‌سوی عبدالله بن مطیع آمد، هنگامی که در امارت حره در زمان یزید بن معاویه بود. گفت: بالشی به ابا‌عبدالرحمن بدهید. او پاسخ داد: من به‌سوی تو نیامدم تا بنشینم. به‌سوی تو آمدم تا حدیثی را که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم بگویم. شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرمود: هرکس دست از اطاعت بردارد خدا را روز قیامت در حالی ملاقات خواهد کرد که حجتی ندارد و هرکس بمیرد درحالی که بیعتی برعهده نداشته باشد بر مرگ جاهلیت مرده است.» صحیح

زندیق به شمار می‌رود و با توجه به اعتقادات اهل سنت باید با زور به مقابله با او پرداخت. در نتیجه عقیده اهل سنت به سوی رویاروشدن و پیکار علیه مهدی تشویق می‌کند و پس از بنیان نهادن این اعتقاد نوظهور، اوضاع را وخیم‌تر می‌کند؛ اعتقادی که نافذترین سلاحی را که مهدی می‌تواند به وسیله‌اش با طاغوت مقابله کند، از او جدا می‌سازد؛ یعنی این اعتقاد که او مهدی، خلیفه خداست؛ زیرا مهدی با توجه به این عقیده نوظهور نمی‌داند که مهدی است و مردم نیز نمی‌توانند اعتقاد داشته باشند که او مهدی است و در نتیجه به او به چشم طمع‌کننده به حکومت یا دست‌کم شورش‌کننده علیه زمامداران خواهند نگریست که مقابله و پیکار با او واجب است و به این صورت به میدان جنگ با خلیفه خدا مهدی کشیده خواهند شد؛ به جنگ با مهدی که باید با او بیعت کرده و از او اطاعت کنند؛

مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

و از ابودریس خولانی روایت کرده است که او از حذیفه بن یمان شنیده است که می‌گفت: اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن حضرت درباره خیر می‌پرسیدند. من از ایشان از شر پرسیدم تا مبادا به من برسد! عرض کردم: ای رسول خدا! ما در جاهلیت و در شر بودیم. خداوند این خیر را برایمان آورد. آیا بعد از این خیر، شری هم هست؟! فرمود: «بله.» عرض کردم: آیا بعد از این شر، خیری هم هست؟ فرمود: «بله و در آن دود و سیاهی هست.» عرض کردم: این سیاهی چیست؟ فرمود: «قومی به غیر هدایت راهبری می‌کنند. در میان آن‌ها برخی خوب هستند و برخی بد.» عرض کردم: آیا بعد از این خیر، شری هست؟ فرمود: «بله. دعوت‌کنندگان به درهای جهنم که هرکس آن‌ها را اجابت کند در آن افکنده خواهد شد.» عرض کردم: ای رسول خدا! آن‌ها را برای ما توصیف فرما! فرمود: «آن‌ها از گوشت و پوست ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند.» عرض کردم: اگر گرفتار این وضعیت شدم مرا به چه فرمان می‌دهید؟ فرمود: «ملتزم جماعت مسلمین و امام آن‌ها باش.» عرض کردم: و اگر نه جماعتی باشد و نه امامی؟ فرمود: «از تمامی آن فرقه‌ها کناره بگیر؛ حتی اگر از ریشه درخت تغذیه کنی تا مرگ تو را دریابد در حالی که تو بر این وضعیت باشی.» صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۰ و صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۳. ابن حجر، سخن ابن بطلال را نقل می‌کند که گفته است: «در این حدیث، برای جماعت فقها در واجب بودن التزام به جماعت مسلمین و ترک گفتن قیام علیه امامان جور و ستم حجتی وجود دارد؛ زیرا این حدیث طایفه اخیر را دعوت‌کنندگان به درهای جهنم توصیف می‌کند و به آن صورتی که برای طایفه اول بیان می‌دارد نمی‌گوید که در بین آن‌ها کسانی هستند که خوب هستند و کسانی هم بد هستند. اینان به هیچ وجه بر حق نیستند و با این حال، فرمان به پایبند بودن به جماعت داده شده است.» فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۱.

بنابراین عقیده سنی به سوی نکات سه‌گانه زیر جهت‌گیری می‌کند:

۱. حال که مهدی خودش نمی‌داند مهدی است و مردم نیز نمی‌دانند او مهدی است، و از آنجا که بی هیچ تردیدی به‌خصوص در سایه وجود حکومت‌های طاغوتی- رویارویی با قیام یک مرد یعنی مهدی- انتظار می‌رود اما مردم او را طالب دنیا می‌دانند، پس مردم در ورطه جنگ و دشمنی با او خواهند افتاد و در نتیجه با مردی مؤمن، دشمنی و مبارزه خواهند کرد و این وضعیتی است که خداوند به آن راضی نمی‌شود؛ به اینکه چنین وضعیتی بر مردم عارض شود که آن‌ها را به گناه بکشاند.

۲. عدم شناخت ایشان به حقیقت وجودی خودش- اینکه مهدی است- تا انتها همراه او خواهد بود، و نه خود او و نه دیگران نمی‌توانند یقین پیدا کنند که او مهدی است. در این صورت بسیار امکان‌پذیر خواهد بود مردم مردی را ببینند که قیام و پیروزی‌های مشخصی را محقق می‌کند و اینکه برحسب تصادف اسمش محمد بن عبدالله نیز باشد یا ادعای این نام را داشته باشد و مردم تصور کنند او همان مهدی است؛ در حالی که در حقیقت وی مهدی نباشد و در نتیجه زمانی که مهدی واقعی ظهور کند مردم او را یکی از مدعیان دروغ‌گو بدانند و به دشمنی با او برخیزند.

۳. عدم شناخت مهدی به این حقیقت که او مهدی است و نبود چیزی که بتواند این مسئله را به صورت قطعی به اثبات برساند و اینکه مردم به صورت قطعی نمی‌دانند که او مهدی است، نتیجه‌اش این خواهد بود که هنگام ظهور مهدی واقعی، برخی همچنان به او شک و تردید خواهند داشت و همچنان منتظر مهدی می‌مانند با این گمان که او هنوز ظهور نکرده است و همواره در بند آمال و آرزوهایی خواهند بود که محقق نمی‌شود؛ حتی بسیار انتظار می‌رود چنین وضعیتی موجب شود مردم گمان کنند مهدی هنوز ظهور نکرده است و کسی که مدعی مهدی بودن است مدعی دروغ‌گویی بیش نیست؛ و چه بسا یک ستون پنجم تشکیل دهند تا در یاوران حکومت اسلامی شکاف ایجاد کند. حتی برخی از

مستکبران که سیاست‌های مهدی - که مخالف مصالح و تمایلاتشان است - مورد پسندشان نیست ممکن است از زمینه شک و تردید و یقین‌نداشتن مردم به اینکه مهدی‌شان همان مهدی موعود باشد سوءاستفاده کنند تا از طریق این مجال، شبهه و شایعه‌پراکنی کنند و حتی بی‌تردید - در پرتو این واقعیت که هر صاحب‌مذهبی معتقد است مذهبش تمثیل اسلام واقعی است درباره مهدی‌بودن چنین شرط کنند که باید تابع مذهب آن‌ها باشد و چنانچه وی مخالف مذهبشان باشد منحرف خواهد بود و باید با او به مبارزه برخاست!

دلایل اینکه مهدی خودش می‌داند مهدی است و اینکه مردم نیز او را می‌شناسند بسیار است؛ از جمله روایتی که از ابوسعید خدری بیان شده که گفته است: ترسیدیم بعد از پیامبرمان حادثه‌ای رخ دهد؛ از رسول خدا سؤال کردیم. پس فرمود: «مهدی در میان اتمم خروج می‌کند؛ پنج، هفت یا نه.» زید با تردید عرض کرد: یعنی چه؟ فرمود: «سال.» سپس فرمود: «آسمان را بر آنان پر باران می‌فرستد و زمین هیچ‌یک از گیاهانش را ذخیره نمی‌کند و مال و ثروت انباشته می‌شود.» دوباره فرمود: «مردی می‌آید و می‌گوید ای مهدی، به من عطا کن و به من ببخش.» سپس فرمود: «آن قدر که بتواند در لباسش نگه دارد به او اموال می‌دهد.»^۱

طبرانی از ابوهریره از پیامبر حدیث آورده است که فرمود: «مهدی در اتمم خواهد بود؛ اگر وقتش کم باشد، هفت [سال]، و گرنه هشت یا نه [سال]. امت من در زمان او چنان از نعمت برخوردار خواهند شد که مثل آن را کسی نداشته است. خداوند آسمان را بر آنان پر باران می‌فرستد و زمین هیچ‌یک از گیاهانش را ذخیره نمی‌کند و ثروت انباشته می‌شود. مردی می‌ایستد و می‌گوید: ای مهدی، به من عطا کن! پس [مهدی] به او می‌گوید: بیا

بگیر.»^۱

آن مرد، مهدی را با لقبش «مهدی» خطاب قرار می‌دهد؛ بنابراین آن مرد می‌داند که او مهدی است و مهدی نیز بر آنچه نشان می‌دهد او مهدی است اعتراضی نمی‌کند؛ زیرا خودش نیز می‌داند که مهدی است.

از جمله این روایات، روایتی است که از عبدالله نقل شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هنگامی که پرچم‌های سیاه از خراسان رو کردند به سمتشان بشتابید؛ چون خلیفه خدا مهدی در آن‌هاست.»^۲

و همچنین حدیثی که از ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت شده است که فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند؛ سپس خلافت به هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خارج می‌شوند؛ پس شما را چنان می‌کشند که تاکنون هیچ قومی را نکشته‌اند.» ثوبان می‌گوید: سپس چیزی فرمود که یادم نیست و بعد فرمود: «هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز روی برف و یخ؛ زیرا او خلیفه خدا، مهدی است.»^۳

این دو حدیث به نشانه‌ای مهم از نشانه‌هایی اشاره می‌کند که می‌توانیم به وسیله آن، مهدی را بشناسیم. این علامت با حرکت پرچم‌های سیاه نمایان شده است؛ پس چنانچه مشاهده کردیم که این پرچم‌ها پیش می‌آیند خواهیم فهمید که مهدی در میان این حرکت

۱. المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۳۱۱ و توجیری گفته است: «هیثمی گفته است: و رجالش ثقه هستند.» الاحتجاج بالأثر، ص ۱۶.

۲. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۵۸ و در ص ۱۶۲ گفته است: «سند این حدیث نیکوست و به خصوص اینکه متن این حدیث از طریق دیگر از ثوبان رضی الله عنه با سند نیکو روایت شده، و به این ترتیب این حدیث با توجه به حدیث دیگر، سند حسن (نیکو) خواهد داشت.»

۳. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۱۸۴ و در خصوص این حدیث در ص ۱۹۲ گفته است: «نتیجه: سند این حدیث صحیح است.»

است؛ همان کسی که باید به سببش برویم - حتی اگر با خزیدن روی برف و یخ باشد - تا با او بیعت کنیم. از یک سو لازمه بیعت کردن این است که بیعت کننده بداند کسی که با او بیعت می کند مهدی است و دلیل آن، جایز نبودن بیعت با شخص مجهول و ناشناس است^۱ و از سوی دیگر - فرض بر آن است که بیعت شونده خود بداند مهدی است؛ زیرا از جمله شرایط بیعت کردن، اجابت بیعت شونده است^۲ و نباید از این حقیقت بسیار مهم غافل شویم که سپاه دارنده پرچم های سیاه بدون شک - رهبرشان را می شناسند و پیش تر با او بیعت کرده اند. این نکته دلالتی است بر اینکه دعوتی به سوی او وجود داشته که انصارش را گرد آورده است.

و از این گفتار پیامبر ﷺ «پس هنگامی که درباره او شنیدید با او بیعت کنید» دانسته می شود که مهدی خود را با این عنوان که مهدی است معرفی می کند و مردم با او با این عنوان بیعت می کنند؛ بنابراین - آن گونه که از این حدیث فهمیده می شود - پیامبر ﷺ از ما

۱. ماوردی می گوید: «هنگامی که خلافت برای کسی که عهده دارش است یا با عهد و پیمان یا با اختیار - پایدار شد، لازم است عموم مردم خصوصیات کسی را که خلافت به او رسیده است بشناسند و لازم نیست او را بعینه و به اسم بشناسد؛ زیرا دین داران حجت را بر آن ها اقامه می کنند و بیعت آن ها خلافت را منعقد می سازد. سلیمان بن جریر گفته است: بر همه مردم واجب است امام را بعینه و به اسم بشناسند؛ همان طور که شناخت خدا و فرستاده اش بر آن ها واجب است. کسی که اجتماع مردم او را به عنوان امام بشناسد، عموم مردم را به طور کلی ملزم می کند نه با جزئیات. تک تک افراد لازم نیست او را بعینه و با اسم بشناسند؛ مگر هنگام وضعیت های دشواری که بر او وارد می شود؛ همان طور که شناخت قضاتی که احکام با آن ها منعقد می شود و فقهایی که در حلال و حرام فتوا می دهند عامه مردم را به طور کلی ملزم می کند نه با جزئیات؛ مگر هنگام گرفتاری های دشواری که به آن ها می رسد.» احکام السلطانیة، ص ۳۰ و ۳۱، و ابن تیمیة می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وسلم به اطاعت از امامان موجود معلوم امر فرموده اند - کسانی که دلیلی در دست دارند که می توانند با آن مردم را اداره کنند - نه به اطاعت از کسی که وجود ندارد و نه کسی که مجهول و ناشناس باشد.» منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۱۱۵.

<http://www.atattancom/fatwa/show/423>

۲. مراجعه شود به الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، ص ۲۰۷.

می‌خواهد با مهدی با این عنوان بیعت کنیم که او «مهدی» است، نه با عنوانی دیگر؛ به‌علاوه از این حدیث چنین دانسته می‌شود که پیامبر (ص) به شتافتن به‌سوی بیعت با او دستور می‌دهد. ابن حزم در «المحلی» گفته است: «هرکس شی‌ی را بیتوته کند؛ در حالی که بیعتی بر گردشش نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»^۱ و اگر بدانیم که بیعت بدون هیچ قیدی به‌معنای بیعت با فرمان‌برداری کامل خواهد بود^۲ و اینکه تصدیق مدعی مهدویت، مستلزم تکذیب مهدی واقعی خواهد بود،^۳ در این صورت بیعت با آن مهدی - که رسول خدا (ص) به او دعوت می‌فرماید - ناگزیر باید بر پایه شناخت و معرفت صورت بگیرد و در نتیجه شناخت مهدی باید امکان‌پذیر باشد و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود این خواهد بود که بیعت با مهدی غالباً مستلزم قیام علیه پیشوای فعلی است؛ هرچند اهل تسنن این عمل را جایز نمی‌دانند؛^۴ اما دانستن اینکه کسی که با او بیعت می‌کنند خلیفه خدا - مهدی - است استثنای قابل‌قبولی برایشان ایجاد خواهد کرد.^۵

از جمله دلایل، روایتی است که از ام‌سلمه - همسر پیامبر - از پیامبر روایت شده که فرموده است: «هنگام مرگ خلیفه، اختلاف ایجاد می‌شود. پس مردی از اهل مدینه

۱. المحلی، علی بن احمد بن سعید بن حزم، دار الفکر، ج ۱، ص ۴۵.

۲. مراجعه شود به الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، ص ۲۰۵.

۳. مراجعه شود به المهدی للمقدم، ص ۴۴۷ و فرق الهند المنتسبة للإسلام، ج ۱، ص ۲۸۱.

۴. در «شرح سنت، ص ۵۸» نوشته بربهاری آمده است: «و هرکس علیه امامی از امامان پیشوایان مسلمانان خروج کند، خارجی خواهد بود و میان مسلمانان شکاف ایجاد کرده، با احادیث مخالفت کرده و بر مرگ جاهلیت مرده است و نبرد با حاکم و قیام علیه او جایز نیست، حتی اگر بر آن‌ها ستم شود.»

۵. از جمله تنگناهایی که با سیستم اعتقادی اهل سنت تلافی ایجاد می‌کند این است که هنگام خروج مهدی چه رفتاری از خود نشان دهند؛ آیا حاکم فعلی را برکنار کنند - حاکمی که با بیعتی که با او کرده بودند اطاعتش بر آن‌ها واجب شده و در نتیجه قیام علیه او و برکنار کردنش ممنوع است - یا مهدی - خلیفه خدا - را که پیامبر بیعت با او را به آن‌ها فرمان داده است رها کنند؟ بی‌تردید اگر آن‌ها امامان دوازده‌گانه‌ای را که احادیث از آن‌ها سخن به میان آورده‌اند می‌شناختند و با این عنوان که تنها آن‌ها امامان شرعی هستند و به آن‌ها ملتزم می‌بودند، هرگز گرفتار چنین دوگانگی و تنگنایی نمی‌شدند.

ترسان به سمت مکه خارج می‌شود. مردمی از اهل مکه به سوی او می‌آیند، او را خارج می‌کنند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند؛ در حالی که او مایل به این کار نیست. لشکری از شام به سویش هجوم می‌آورند که زمین، آن‌ها را بین مکه و مدینه در "بیداء" در خود فرومی‌برد! هنگامی که مردم این واقعه را می‌بینند ابدال (توبه‌کنندگان) از شام و گروهی از عراق نزد او آمده، بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. سپس مردی از قریش ظاهر می‌شود که دایه‌هایش از قبیله کلب هستند، به سوی او هجوم می‌آورند و بر شورش آنان پیروز می‌شوند. ناکامی برای کسی خواهد بود که غنیمت شورش قبیله کلب را دریابد! او اموال را تقسیم و بین مردم به سنت پیامبرشان عمل می‌کند. اسلام بر جای جای زمین استوار می‌شود و هفت سال بین مردم می‌ماند. سپس می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز می‌گزارند.»^۱

از ام سلمه از پیامبر نقل شده است که فرمود: «با مردی از امت من بین رکن و مقام بیعت می‌شود که بیعت‌کنندگان به تعداد اهل بدر هستند. پس گردان‌هایی از اهل عراق و ابدال اهل شام (توبه‌کنندگان) خواهند آمد. لشکری از شام به آنان حمله می‌کند که چون به سرزمین بیداء می‌رسد همه جمعیت در زمین فرو برده می‌شوند. سپس مردی از قریش با اقوام خود از قبیله کلب به آن‌ها حمله می‌برد، با هم رویارو می‌شوند و خداوند آن‌ها را تارومار می‌کند و زیان‌دیده آن کسی خواهد بود که از غنایم بنی کلب محروم مانده باشد.»^۲

این عده از اهالی مکه که به سوی مهدی می‌آیند و با او بیعت می‌کنند بی هیچ تردیدی باید مهدی و موعد ظهور وی پیش از آشکارشدنش - را دانسته باشند و ناگزیر با توجه به آنچه از این روایت دانسته می‌شود، او را دقیقاً می‌شناسند؛ زیرا آن‌ها او را دعوت به خروج می‌کنند در حالی که خودش تمایل ندارد و با او بیعت می‌کنند. آن‌ها این یقین را از کجا

۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، ابن‌قیم در خصوص این حدیث می‌گوید: «این حدیث حسن است و مثل

چنین حدیثی از جمله احادیثی است که می‌توان درباره‌شان گفت: صحیح است.» المنار المنیف، ص ۱۴۳.

۲. المفصل فی اشراف الساعة و علاماتها، ص ۳۹۱ و در پاورقی درباره‌اش گفته: «صحیح است.»

آورده‌اند که او همان مهدی است؟ نمی‌توان چنین توجیه کرد که آن‌ها او را برگزیده‌اند و به این ترتیب به این نتیجه رسید که مهدی همان کسی است که در زمانی معین که حوادثی مخصوص در آن به وقوع می‌پیوندد مردم انتخابش خواهند کرد؛ زیرا همواره این امکان وجود دارد که مغرضان از چنین واقعیتی با تمام جزئیاتش سوءاستفاده کنند و آن شخصی را که خود دوست می‌دارند برگزینند. در حالی که او مهدی نیست. و به این ترتیب انحراف به وجود خواهد آمد و به وجود آمدن چنین انحرافی پیشینه‌ای خواهد شد که مردم را از انجام اقدام مشابه آن در آینده بیزار می‌کند. واضح است که چنین رخدادی در واقعه جهیمان به وقوع پیوست و به‌خصوص در مواقعی محتمل خواهد بود که مرتبط به بیعت برخی از اهالی مکه باشد.

آنچه اهمیت دارد این است که این روایت بیان می‌دارد آن‌ها با او بیعت می‌کنند و اینکه بیعتشان صحیح است و همان طور که پیش‌تر گفتیم. لازمه بیعت، شناخت است؛ در نتیجه گفته کسی که می‌گوید پیش از آنکه مردم بیعت کنند باید منتظر بمانند تا او زمین را پر از قسط و عدل کند، صحیح نخواهد بود.

شیخ عبدالعزیز بن باز در خصوص مضمون حدیث ام‌سلمه چنین فتوا داده است: «[موضوع] مهدی منتظر، صحیح است و در آخرالزمان واقع خواهد شد؛ نزدیک خروج دجال و نزدیک نزول عیسی، هنگامی که بعد از فوت خلیفه، بین مردم اختلاف واقع شود؛ پس مهدی خارج و با او بیعت می‌شود. او طی هفت یا نه سال عدالت را بین مردم مستقر می‌کند...»^۱

از جمله این روایت‌ها، روایتی است که از مجاهد روایت شده که گفته است: یکی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به من چنین حدیثی گفت: «مهدی قیام نمی‌کند تا اینکه «نفس زکیه» کشته شود! پس هنگامی که نفس زکیه کشته شود، ساکنان آسمان و

زمین بر آن‌ها خشم خواهند گرفت. پس مهدی به سمت مردم می‌آید - و مردم آنچنان که عروس را برای فرستادن به خانه داماد همراهی می‌کنند جمع می‌شوند- و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ زمین گیاهان خود را خواهد رویاند؛ آسمان بارانش را خواهد باراند و امت من در ولایت او متنعم خواهند بود؛ نعمتی که هیچ‌گاه قطع نخواهد شد.»^۱

مردمی که پس از کشته شدن نفس زکیه به سوی مهدی می‌آیند بی‌شک مهدی را می‌شناسند و او را به خوبی تشخیص می‌دهند.

به نظر محمد احمد مبیض «نفس زکیه» توصیفی است برای مردی صالح و نیکوکار که در حال حاضر ناشناخته است و در زمان مناسب، دانشمندان از طریق قرائن، شواهد و وقایع او را معین می‌کنند؛ زیرا معین نکردن این شخصیت یاد او را [در روایت] بلااستفاده می‌کند.^۲ این سخنی مهم است؛ چراکه باید در نشانه‌ها و علامت‌ها بهره‌ای وجود داشته باشد تا مردم از آن بهره‌مند شوند؛ در غیر این صورت بیان کردنش لغو و گزافه‌ای بیش نخواهد بود؛ در حالی که پیامبر ﷺ از چنین نسبت‌هایی منزّه است! پس اگر قرار باشد نفس زکیه شناخته شود شایسته‌تر خواهد بود که مردم، مهدی را هم - که به سببش می‌آیند و همچون عروس گردش جمع می‌شوند- بشناسند.

اما این نظر مبیض که علما در زمانش نفس زکیه را خواهند شناخت، در ابهامات بسیاری قرار دارد؛ زیرا علم و شناخت علما به چیزهایی وابسته است که به آن‌ها اجازه دستیابی به نتیجه یقینی یا قطعی نمی‌دهد؛ در حالی که در چنین مسائلی نتیجه قطعی نیاز است؛ زیرا شناخت مهدی یا دست‌کم شناخت زمانی که با او بیعت خواهند کرد

۱. المهدی المنتظر فی الضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ص ۲۱۴ و گفته است: «نتیجه: سند این حدیث صحیح است. رجالش همه ثقه هستند و مجاهد در اینجا به نام این صحابی تصریح نمی‌کند؛ ولی می‌گوید از جماعتی از صحابه (خدا از آن‌ها راضی باشد) شنیده است.»

۲. مراجعه شود به الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۱۰ و ۶۱۱.

به سویی می‌روند و گردش جمع می‌شوند) به این امر وابسته است. معقول‌تر این است که مهدی دعوتی شناخته‌شده خواهد داشت و نفس زکیه یکی از پیروانش خواهد بود.

از جمله این روایات، روایتی است که از سعید بن سمعان نقل شده که او از ابوهریره، در حالی که با ابوقتاده صحبت می‌کرده، شنیده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «میان رکن و مقام با مردی بیعت می‌شود در حالی که این خانه هرگز جز برای اهلس حلال نبوده است. پس هرگاه آن را حلال بدانند از هلاک شدن اعراب سؤال نکن. سپس حبشی‌ها می‌آیند و بیت‌الله را خراب می‌کنند - آنچنان که دیگر هرگز آباد نمی‌شود - و آنان کسانی هستند که گنج‌هایش را بیرون می‌آورند.»^۱

بیعت بین رکن و مقام در ابتدای ظهور مهدی خواهد بود و این - همان طور که گفتیم - لازم می‌دارد که مهدی خودش را بشناسد و مردم نیز بدانند که او مهدی است.

همچنین روایتی است که از ابوسعید خدری نقل شده که گفته است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم. او در زمان اختلاف مردم با یکدیگر و زلزله‌ها مبعوث خواهد شد؛ زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و ستم پر شده است؛ ساکنان آسمان و ساکنان زمین از او راضی خواهند شد و اموال را درست تقسیم می‌کند.» مردی پرسید: «درست» یعنی چه؟ فرمود: «تقسیم بین مردم به طور مساوی. خداوند قلب‌های امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از غنا و بی‌نیازی لبریز می‌کند و عدل خود را بر آنها می‌گستراند تا آنجا که به ندادنده امر می‌کند که ندا دهد چه کسی نیاز مالی دارد؟ و جز یک نفر کسی پاسخ نمی‌دهد و می‌گوید: من. خواهد گفت: به سوی خزانه‌دار برو و به او بگو مهدی به تو دستور داده است به من عطا کنی. پس [خزانه‌دار] به او می‌گوید: هرچه می‌خواهی بردار. وقتی مال را برداشت و به منزل برد با

۱. التعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، دار باوزیر، مملکت العربیة السعودیة. چاپ اول، ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳، ص ۴۵۷، و درباره‌اش گفته: «صحیح است. الصحیحه ۷۷۲۰».

خود می‌گوید من حریص‌ترین و آزمندترین امت محمد صلی الله علیه و سلم بودم؛ آیا فضل و احسان آنان مرا کفایت نکرد؟» [راوی] می‌گوید: «آن مال را بازمی‌گرداند اما از او پذیرفته نمی‌شود. به او گفته می‌شود: آنچه را بخشیدیم پس نمی‌گیریم. هفت سال یا هشت سال یا نه سال به همین منوال ادامه خواهد داشت و پس از آن دیگر خیری در هیچ خوشی‌ای نخواهد بود.» یا فرمود «دیگر خیری در زندگی نخواهد بود.»^۱

مشخص است که مهدی، خود می‌داند مهدی است به دلیل این گفته آن مرد که «به سوی خزانه‌دار برو و به او بگو مهدی به تو دستور داده است به من عطا کنی» و شاید این سخن پیامبر ﷺ «هفت سال یا هشت سال یا نه سال به همین منوال ادامه خواهد داشت» دلالت بر این داشته باشد که اوایل ظهور مهدی این چنین خواهد بود.

در نظر گرفتن مهدی به عنوان یکی از خلفای دوازده‌گانه چند نتیجه مهم را به دنبال خواهد داشت؛ از جمله اینکه او این حق را خواهد داشت که توسط امت اطاعت شود؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرمان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر رجوع کنید که خیر شما در این است و سرانجامی بهتر دارد). بنابراین گریزی نخواهد بود از اینکه او را بشناسند و تشخیص دهند. به همین صورت، حدیث «سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیون بعد از من...» نیز به همین نکته دلالت دارد؛ زیرا نشاختن مهدی به معنی از دست رفتن قسمتی از دین خواهد بود؛ در حالی که «سنت پیامبر» بی‌تردید قسمتی از دین است!

۱. مجمع‌الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۳، و درباره‌اش گفته: «این حدیث را احمد روایت کرده که در آن عطیه کوفی دیده می‌شود که ضعیف است ولی ابن معین او را ثقة دانسته است و سایر رجال، ثقة هستند.»
۲. نساء، ۵۹.

چگونه می‌توانیم مهدی را بشناسیم؟

در نظام پیچیده عقیدتی اهل سنت هیچ چیزی وجود ندارد که بتواند تصویری مشخص و کامل پیش رویشان نهد تا بتوانند از طریق آن، مهدی را بشناسند و او را از دیگر مدعیان تمیز دهند. به همین جهت در میان سنی‌ها، ادعاها و به‌دنبال آن نیز اجتهادها، نظریه‌پردازی‌های شخصی و اختلاف‌نظرها فزونی یافت. همان طور که مشاهده خواهیم کرد در عرصه عقیدتی اهل سنت در خصوص روش‌هایی که بتوان با آن‌ها مهدی را شناخت، تصورات بسیاری وجود دارد که به‌طور معمول با شتاب‌زدگی و نداشتن احاطه به آنچه متون بیان یا اقتضا می‌کنند همراه است.

بسیاری از علمای اهل سنت، ظهور مهدی و روشی را که از طریق آن می‌توان به شناخت مهدی دست یافت، طبق سناریوی زیر متصور می‌شوند:

«او هنگامی ظهور می‌کند که فساد سیطره یابد، مردم به این امید که اصلاح وضعیت توسط وی انجام پذیرد، کنار خانه خدا بین رکن و مقام به‌عنوان امیر یا حاکم با او بیعت می‌کنند و او با بی‌میلی آن را می‌پذیرد؛ در حالی که نه خودش می‌داند که همان مهدی منتظر است نه آن مردم؛ بنابراین این ادعا که او مهدی است پیش از به‌عهده‌گرفتن فرمانروایی توسط او نخواهد بود؛ زیرا خودش هم نمی‌داند که مهدی است؛ بلکه خدا او را برمی‌گزیند و در نتیجه مردم نیز به‌یک‌باره او را برمی‌گزینند. هنگامی که بیعت صورت می‌پذیرد و اقدام به انجام مأموریت خود می‌کند، سپاهی از شام برای مبارزه با او خواهند آمد و تا آن سپاه به سرزمین بیداء می‌رسند خداوند آن‌ها را فرو می‌برد. در این هنگام است که دور و نزدیک خواهند فهمید که او همان مهدی منتظر است، گروه‌ها برای بیعت با او خواهند آمد و خداوند او را با مردمی از مشرق که یاری‌اش خواهند داد پشتیبانی خواهد فرمود.»^۱

ممکن است برخی چنین بپندارند که متن پیشین به دلیل مبتنی بر حدیث تکیه دارد؛ در حالی که دلیل اشاره شده (احادیث بیعت میان رکن و مقام) خالی از هر اشاره‌ای است که بتوان آن را دلیل بر ناآگاهی مهدی به مهدی بودن خود یا ناآگاهی بیعت‌کنندگان به حقیقت مهدی بودنش دانست؛ بلکه همان طور که پیش‌تر بیان کردیم- خلاف آن صحیح است و روشن است که این متن مختصر به هیچ وجه خالی از ابهام نیست؛ زیرا نویسنده مقصود خود از برگزیده شدن توسط خداوند و انتخاب او توسط مردم به طور ناگهانی را روشن نکرده است.

آنچه در این متن مهم جلوه می‌کند این است که فروبردن در زمین (خسف) را نشانه‌ای شاخص برای شناخت مهدی قرار داده و این نکته‌ای است که بسیاری از علما و نویسندگان اهل سنت در آن اشتراک نظر دارند که نمونه‌ای از این نظرات را بیان خواهیم کرد. محمد احمد میبض می‌گوید:

«این فرورفتن در زمین قوی‌ترین نشانه‌ای است که دلالت دارد بر اینکه پناهندگان به خانه خدا- همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داده است- مهدی و یارانش هستند؛ بنابراین خداجویان، به خصوص از شام و عراق برای بیعت با مهدی به سوی مکه رهسپار خواهند شد.»^۱

ابن حجر هیتمی می‌گوید:

«نشانه خروج او این است که سپاهیان در سرزمین بیداء فرو می‌روند.»^۲

و محمد اشرف صلاح حجازی می‌گوید:

«تنها نشانه مهدی، فرورفتن سپاهی در زمین است که قصد دارند کار وی را یکسره

۱. الموسوعة فی الفتن و الملاحم و اشراف الساعة، ص ۶۲۴.

۲. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، ص ۴۸.

کنند.»^۱

شیخ محمود مصری نشانه فرورفتن در زمین را از نشانه‌های محکمی دانسته است که مهدی با آن شناخته می‌شود. علی بن نایف شحود می‌گوید:

«نظر صحیح این است که شخصی به‌خاطر دینش از مدینه منوره به مکه خواهد گریخت. سپس اهل مکه با او بیعت خواهند کرد و پس از فرورفتن سپاهی که از شام به‌سوی او گسیل خواهد شد، بیعت‌های عامه مردم از همه‌جا برای او خواهند آمد.»^۲

احادیث فرورفتن در زمین (خسف) بسیار است؛ از جمله آن چیزی است که مسلم از عبیدالله بن قبطیه روایت کرده و گفته است: حارث بن ابی‌ربیع و عبدالله بن صفوان و من به محضر ام‌سلمه - ام‌المؤمنین - رسیدیم. آن دو از ایشان در خصوص آن لشکری که در زمین فرو می‌رود پرسیدند؟ در پاسخ گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «پناهنده به خانه خدا پناه می‌برد. لشکری به‌سوی او عزیمت می‌کنند و هنگامی که به بیدار می‌رسند زمین آنان را فرو می‌برد.» عرض کردم: ای رسول خدا! اگر کسی با اکراه [داخل این لشکر] باشد چه؟ فرمود: «زمین او را با بقیه فرو می‌برد ولی خداوند روز قیامت هرکس را بر اساس نیتش مبعوث می‌فرماید.»^۳

از عبدالله بن زبیر روایت شده است: عایشه گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگام خواب دست‌وپا می‌زدند. عرض کردیم: ای رسول خدا، حالتی در خواب بر شما عارض شد که هیچ‌گاه چنین نشده بود! فرمود: "از مردمی از امتم متعجبم که مردی از قریش را تعقیب می‌کنند در حالی که به خانه خدا پناه آورده است؛ تا اینکه به بیدار می‌رسند و [زمین] آنان را فرومی‌برد!" عرض کردیم: ای رسول خدا، چگونه آن‌ها جمع

۱. المهدي، د. محمد اشرف صلاح حجازی، ص ۱۱، تحقیق منتشرشده در اینترنت به آدرس:

<http://saaaid.net/book/20/13390.pdf>

۲. المفصل فی اشراف الساعة و علاماتها، ص ۳۹۶.

۳. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

می‌شوند؟ فرمود: "بله؛ در آن‌ها هدایت‌یافته، مجبور شده و در راه‌مانده وجود دارد که همگی در یک نقطه نابود می‌شوند و [هر کدام] بازگشت متفاوتی خواهند داشت و خداوند بر اساس نیت‌هایشان آنان را برپا خواهد فرمود."^۱

ابوداؤد از ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود: «هنگام مرگ خلیفه، اختلاف ایجاد می‌شود. پس مردی از اهل مدینه ترسان به سمت مکه خارج می‌شود. مردی از اهل مکه به سوی او می‌آیند، او را خارج می‌کنند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند؛ در حالی که او مایل به این کار نیست. لشکری از شام به سویش هجوم می‌آورند که زمین، آن‌ها را بین مکه و مدینه در "بیداء" در خود فرومی‌برد! هنگامی که مردم این واقعه را می‌بینند ابدال (توبه‌کنندگان) از شام و گردان‌هایی از عراق نزد او آمده، بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. سپس مردی از قریش ظاهر می‌شود که دایه‌هایش از قبیله کلب هستند، به سوی او هجوم می‌آورند و بر شورش آنان پیروز می‌شوند. ناکامی برای کسی خواهد بود که غنیمت شورش قبیله کلب را درنیابد! او اموال را تقسیم و بین مردم به سنت پیامبرشان عمل می‌کند. اسلام بر جای‌جای زمین استوار می‌شود و هفت سال بین مردم می‌ماند. سپس می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز می‌گزارند.»^۲

از این احادیث روشن می‌شود:

۱. کسانی وجود دارند که مهدی را دعوت به خروج می‌کنند؛ در حالی که او خودش تمایل ندارد و با او قبل از حادثه فرورفتن در زمین (خسف) بیعت می‌کنند. این بیعت به‌طور مشخص بین رکن و مقام واقع می‌شود و همه این‌ها بر این نکته تأکید دارند که آن‌ها با این عنوان که او مهدی است با او بیعت خواهند کرد؛

۲. شالوده لشکر شامی که در زمین فرو خواهد رفت متشکل از مردمانی مسلمان است

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۸.

۲. سنن ابوداؤد، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

و بدون شک آنان از طریقی غیر از فرورفتن در زمین - که مجازاتی است الهی که بر آنان نازل خواهد شد - مهدی را خواهند شناخت. واضح است که دلیل فرود آمدن مجازاتِ خسف بر آنان، سعی و تلاششان در کشتن مهدی است و قبل از این مجازات باید اِنداز و هشداری وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر آنها حتماً می‌دانند کسی که قصد یکسره کردن کارش را دارند همان مهدی است تا ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱ (تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک شود، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند). فرود آمدن مجازات الهی بر لشکر شامی ما را متوجه این نکته می‌کند که آنها به خوبی می‌دانند کسی که قصد کشتنش را دارند مهدی است. این دلیلی است بر اینکه حرکت لشکری که در سرزمینی وسیع بین شام و مکه طی طریق می‌کند ناگزیر باید برای امری خطیر باشد؛ همچون آگاه بودن آنها از اینکه شخصی که در مکه با وی بیعت شده، مهدی است؛ همان کسی که از خصوصیاتش، درهم کوبیدن تخت ستمکاران است. نمی‌توان پذیرفت لشکری که از شام به قصد رفتن به سرزمینی دیگر خارج شده است، تنها به این دلیل خارج شده که چند نفر با شخصی مجهول بیعت کرده‌اند. این در حالی است که ابن حبان باب حدیث فرورفتن در زمین (خسف) را که از ام سلمه روایت کرده با این عبارت نام‌گذاری کرده است «ذکر خبر معتبر مبنی بر اینکه قومی که در زمین فرو خواهند رفت رهسپارند تا کار مهدی را یکسره کنند.»^۲ چه بسا آوردن این عبارت توسط او اشاره‌ای باشد به اینکه لشکر شام می‌دانند آن شخصی که قصد پیکار با او را دارند همان مهدی و هدفشان یکسره کردن زمامداری اوست.

۳. خسف، به احتمال زیاد با همان توصیفی که روایت‌ها بیان داشته‌اند به وقوع نخواهد پیوست؛ یعنی به عبارت دیگر - رسانه‌ها این حادثه را با همین توصیف به مردم

۱. انفال، قسمتی از آیه ۴۲.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

اطلاع‌رسانی نخواهند کرد؛ به‌خصوص در سایه شرایط آشفته ناشی از فتنه‌هایی که در آن هنگام، منطقه را در بر خواهد گرفت و چه بسا اربابان رسانه به مصلحت خود نینند که حقیقت را به همان صورتی که اتفاق افتاده است نقل کنند. این در صورتی است که آن‌ها از اساس به وقوع معجزات الهی ایمان داشته باشند و این واقعه را صرفاً یک حادثه طبیعی قلمداد نکنند. یا وقتی این حادثه اتفاق افتاد افراد بسیاری اقدام به شرح و تفسیر این واقعه کنند، به‌گونه‌ای که صفت اعجاز‌بودن این واقعه از آن گرفته شود؛ بنابراین نمی‌توان به حادثه خسف به‌عنوان نکته‌ای محوری در شناخت مهدی تکیه کرد.

علمای اهل سنت بر نشانه «خسف» اتفاق نظر ندارند. نظرات دیگری هم وجود دارد؛ از جمله این نظرات فتوای هیئت دائمی تحقیقات علمی و صدور فتوا در پادشاهی عربستان سعودی است که ذکر شد؛^۱ اینکه شناخت مهدی برای هیچ‌کس -حتی برای خود مهدی- میسر نخواهد بود، مگر پس از اینکه مأموریت خود را به‌طور کامل به انجام برساند؛ یعنی با گستراندن عدل و داد در سراسر جهان. این نظریه‌ای است که نه تنها هیچ دلیلی برایش وجود ندارد؛ بلکه تا حد زیادی نشان عجز و ناتوانی سیستم اعتقادی پیچیده اهل سنت از ارائه پاسخ‌های واقعی است. اعتقاد به اینکه نمی‌توان مهدی را شناخت، مگر پس از اینکه تمام اهدافش را محقق سازد، یعنی آن‌ها در لفافه اعتراف می‌کنند که هیچ پاسخی در دست ندارند. نمی‌دانم آیا تاکنون این پرسش را از خود پرسیده‌اند: چگونه برای مهدی امکان‌پذیر خواهد بود که تمام اهدافش را محقق سازد، در حالی که کسی او را نمی‌شناسد، اطاعتش نمی‌کند و همراهش با دشمنانش پیکار نمی‌کند؟ اینان با چنین فتوایی ماجرای مهدی را در پس پرده، پنهان و آن را از دایره اهمیت‌داشتن به‌طور کامل خارج می‌کنند؛ زیرا باوجود اهتمام بزرگ پیامبر ﷺ به موضوع مهدی، زبان حال فتوایشان چنین است: «نیازی نیست تا خود را مشغول موضوع مهدی کنیم.»

نظریه دیگری هم وجود دارد که تویجری با این سخن خود بیان کرده است:

«همچنین گفته می‌شود: مهدی منتظر در آخرالزمان نزدیک خروج دجال و هنگام گسترش هرج و مرج و فتنه‌ها ظهور خواهد کرد؛ سپس عیسی (سلام و صلوات بر او) نازل خواهد شد و همان طور که در حدیث گفته شده از جابر بیان شد در ابتدای نزول، پشت سر مهدی نماز خواهد خواند؛ سپس به سوی دجال می‌رود و او را به قتل می‌رساند و در آن هنگام برپاشدن ساعت (قیامت) بسیار نزدیک خواهد بود. بر این اساس هرکس از فتنه‌گران که ادعای مهدی بودن کند، در حالی که دجال در زمانش خروج نکرده باشد، فریب کاری دروغ‌گو خواهد بود.»^۱

تویجری خروج دجال را فصل الخطابی برای شناخت مهدی قرار می‌دهد با وجود اینکه خروج مهدی قبل از خروج دجال خواهد بود. آیا وی و امثال او -از کسانی که می‌گویند فرورفتن لشکر شام، کلیدی برای شناخت مهدی است- از خود پرسیده‌اند: اگر وضعیت به همان صورتی باشد که آن‌ها می‌گویند، پس چرا ظهور مهدی بعد از علامتی که با آن شناخته می‌شود نخواهد بود؟! آیا این همان نکته‌ای نیست که منطقی می‌گوید؟ یا شاید معتقدند خداوند عزوجل خواهان به‌سختی انداختن آنان است؟ سخن تویجری چنین معنایی را در خود دارد که مهدی غیرممکن است خودش را بشناسد، مگر پس از خروج دجال. در این صورت چه کسی تضمین خواهد کرد که شخص ادعاکننده همان مهدی واقعی باشد؟! آیا امکان ندارد مدعی دروغینی از این شرایط سوءاستفاده کند؟

خدا را سپاس که مؤمنان، به سخنان امثال تویجری توجهی ندارند و پیش از خروج دجال، مهدی را یاری می‌دهند و همراه با او مبارزه خواهند کرد؛ همان گونه که از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: «فتنه‌ای واقع خواهد شد که همان طور که طلا از معدن به دست می‌آید، گروهی از مردم خالص خواهند شد. پس اهل شام را دشنام

ندهید؛ بلکه ظالمانشان را دشنام دهید؛ زیرا در میان اهل شام، ابدال هستند. خداوند از آسمان بلایی به سویشان خواهد فرستاد که دچار تفرقه خواهند شد؛ به طوری که اگر روباه‌ها با آن‌ها بجنگند بر آن‌ها غلبه یابند. سپس خداوند مردی از خاندان رسول خدا را همراه با لشکری دوازده تا پانزده‌هزار نفره مبعوث خواهد فرمود. نشانه و علامت آنان «مرگ مرگ بر سه پرچم است». پیروان هفت پرچم با آن‌ها نبرد خواهند کرد و صاحب پرچمی نیست، مگر اینکه در سلطنت طمع داشته باشد. پس با آن‌ها پیکار می‌کند و شکستشان می‌دهد. سپس هاشمی ظاهر می‌شود. پس خداوند به مردم انس و نعمتشان را بازمی‌گرداند. بر این وضعیت خواهد ماند تا دجال خروج کند.^۱ اینان کسانی هستند که ایمان دارند کسی که از او تبعیت و همراهش نبرد می‌کنند مهدی است و تردیدی وجود ندارد که این روایت به درک این مفهوم یا حداقل به چنین احتمالی کمک می‌کند.

تویجری در پاسخ به ابن محمود قطری سخن دیگری دارد که می‌گوید:

«مهدی تنها با عمل کردنش به سنت پیامبر و گسترش عدل و داد و قسط و زدودن ظلم و ستم شناخته و معروف می‌شود. این‌ها صفاتی نادر و کمیاب است؛ به علاوه، اینکه او از اهل بیت پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، نامش همچون نام پیامبر و نام پدرش همچون نام پدر پیامبر و در اخلاق شبیه پیامبر است.»^۲

عمل کردن ایشان به سنت پیامبر و گسترش عدل و داد، تمام این‌ها مرهون وجود اشخاصی است که به او ایمان دارند و یاری‌اش می‌دهند و او را برای عمل به آنچه گفته شد توانا می‌سازند. سخن تویجری، پرش به نقطه‌ای درست در جهت مخالف است.

۱. المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة، ص ۳۴۳ و در صفحه ۳۴۵ در خصوص این حدیث گفته: «حاکم گفته: سند این حدیث صحیح است؛ ولی آن دو این حدیث را نیآورده‌اند. ذهبی با این حدیث موافق است. نتیجه: سندش صحیح است».

۲. الاحتجاج بالاثار، ص ۲۴۵.

مسلمانان در درک و فهم سنت، مختلف هستند و هر حزبی به آنچه خودش دارد شادمان است و هرکس خواهان پیاده شدن سنت بر اساس آن چیزی است که خودش می‌فهمد.^۱ اما اسم و منتسب بودن ایشان به پیامبر (ص) بین افراد بسیاری مشترک است؛ پس صرف توجه به این خصوصیت برای تشخیص وی کافی نخواهد بود و شباهت داشتن در اخلاق برای همه کس پذیرفتنی نیست؛ پس نمی‌توان در شناختن مهدی بر آن تکیه کرد؛ به خصوص در پرتو واقعیت مبهمی که بیشتر حقایق در آن از دست رفته است؛ اینکه اسلام غریب شده است، همان طور که در آغاز غریب بود.^۲

نظریه‌ای نیز وجود دارد که برای شناخت مهدی بر نشانه‌ها و علامت‌ها اعتماد می‌کند و تحت‌عنوان «نشانه‌های دال بر خروج وی» مطرح شده است. ماهر احمد صوفی مجموعه‌ای از نکات را ثبت می‌کند که عبارت است از: آشکار شدن فرات با کوهی از طلا، ماه‌گرفتگی در شب اول رمضان و خورشیدگرفتگی در وسط آن، طلوع ستاره ذوالسنین، ستاره دنباله‌دار، آتش عظیم از سوی مشرق زمین که سه یا هفت روز خواهد بود، ظهور تاریکی از آسمان و سرخی که در افق آسمان منتشر می‌شود و ندایی که هرکس به زبان خود می‌شنود.^۳ عریفی علاوه بر این نشانه‌ها، مطابقت خصوصیات جسمانی و فراهم شدن شرایط ظهور ایشان را ضمیمه می‌کند؛ از جمله، اختلافی که بعد از مرگ خلیفه پدید می‌آید، پر شدن زمین از ظلم‌وستم، و کشمکش سه نفر با یکدیگر که هر سه از

۱. محمد المقدم چنین اعتقاد دارد که مهدی باید از آنچه عقیده سلفیان نامیده می‌شود پیروی کند (المهدی، ص ۴۵۰)؛ در حالی که دیگری چنین نظر دارد که مهدی، مجتهدی است که تمام مذاهب شناخته شده را پشت سر می‌گذارد (امروز جماعت‌ها چهل‌گانه‌اند و دیگران جملگی از آن منع می‌کنند / تا آن فاطمی احیاگر بیاید، احیاگر دین هدایت، زیرا او مجتهد است). شیخ عبدالله بن حاج ابراهیم علوی شنقیطی. آدرس الکترونیکی:

<https://ia8026.us.archive.org/items/EP0171/0171.pdf>

۲. محمد المقدم، اسم، نسب و اخلاق را از جمله نشانه‌های متشابهی می‌داند که نمی‌توانند به‌تنهایی دلیل صدق مدعی باشند. مراجعه شود به المهدی، پاورقی ص ۴۵۲.

۳. مراجعه شود به اشراط الساعة، العلامات الکبری، ص ۳۷.

فرزندان خلیفه هستند.^۱ محمد مقدم، فرود آمدن عیسی علیه السلام و نمازخواندش پشت سر مهدی را نیز بر این نشانه‌ها می‌افزاید.^۲

این نشانه‌ها در مجموع، مهدی را مشخص نمی‌کنند. پس مدعیان باطل می‌توانند از این شرایط برای فریب مردم سوءاستفاده کنند؛ حتی برجسته‌ترین این نشانه‌ها به‌عنوان مثال نشانهٔ خسوف و کسوف (ماه‌گرفتگی در شب اول رمضان و خورشیدگرفتگی در وسط آن) یا ندایی که هرکسی با زبان خود آن را می‌شنوند. هیچ عامل بازدارندگی‌ای در خود ندارد تا بتواند مانع از سوءاستفادهٔ مدعیان دروغین از آن‌ها شود. اما نشانهٔ نازل شدن عیسی علیه السلام و نمازخواندش پشت سر مهدی می‌تواند در شناسایی مهدی کمک کند؛ البته اگر بتوانیم به‌صورت یقینی خود عیسی را تشخیص بدهیم. در واقع در اینجا با مشکل جدیدی علاوه بر حل مشکل اصلی مواجه خواهیم شد؛ مشکل چگونگی شناسایی عیسی علیه السلام!

در خصوص فرود آمدن عیسی و نمازخواندش پشت سر مهدی، مسلم از ابی‌زبیر روایت کرده که وی از جابر بن عبدالله شنیده که گفته است: شنیدم پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «پیوسته گروهی از امت من بر اساس حق می‌جنگند و تا روز قیامت پیروز می‌شوند.» فرمود: «پس عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر آنان می‌گوید: پیش بایست و برای ما نماز به جا آور. وی خواهد گفت: خیر! برخی از شما بر برخی امیر هستند؛ این گرامیداشتی است از سوی خداوند بر این امت.»^۳

«۳۸۸۶۱- عیسی بن مریم [هنگامی که] شش ساعت از روز سپری شده، با دو جامه

۱. نهاية العالم، ص ۲۰۳.

۲. مراجعه شود به المهدی، ص ۴۵۲.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۵.

سرخ‌رنگ در «منارة البيضاء»^۱ در دروازه دمشق فرود خواهد آمد؛ گویی که مروارید از سرش فرومی‌ریزد.»^۲

همچنین از نواس بن سمعان روایت شده است: «... و در حالی که این چنین است، خداوند مسیح بن مریم را مبعوث می‌کند. پس در منارة البيضاء در قسمت شرقی دمشق با دو جامه زرد فرود خواهد آمد؛ در حالی که دو کف دستش را بر بال دو ملائکه نهاده است و هنگامی که سرش را خم می‌کند قطرات آب از آن می‌چکد و اگر سرش را بالا ببرد از آن مروارید فرود می‌آید. کافر نمی‌تواند بادِ نَفَسِ عیسی را دریابد زیرا در این صورت خواهد مرد و باد نَفَسِ او تا جایی که چشمش کار می‌کند می‌رود.»^۳

روایت‌ها فراوان است؛ اما برخی بر این روایت‌ها اشکال گرفته‌اند؛ مثل ابوریه که چنین گفته است:

«گفته‌اند: روایت‌ها در خصوص فرود آمدن عیسی هنگام سپیده‌دم بر منارة شرقی دمشق ثابت شده است؛ اما چگونه در روایتی دیگر گفته شده است که فرود آمدن، شش ساعت پس از سپری شدن روز خواهد بود! در حالی که از نظر دانشمندان، معروف است که عیسی نماز صبح را پشت‌سر مهدی می‌خواند، نه نماز عصر را.»^۴

نکته مهم‌تر این است که آیا تمام مردم شاهد فرود آمدن عیسی خواهند بود؟ یا چه بسا هیچ‌کس آن را نبیند؟ و آیا فرود آمدن با همان کیفیتی خواهد بود که برخی تصور می‌کنند؟ یا آنچه روایات به تصویر می‌کشد چیزی جز تصویری مجازی برای حقیقتی فراتر از قدرت تصور ما نباشد؟ پس این مطلب در چهارچوب متشابه وارد خواهد شد که برای بنیان‌نهادن

۱. منارة البيضاء، منارة شرقی در مسجد جامع اموی در دمشق است که به منارة عیسی معروف است. (مترجم)

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۳۸.

۳. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۸.

۴. اضاء علی السنة المحمدیه، ص ۱۹۲.

عقیده یا پیدا کردن شناخت نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ اما راجع به صفات و خصوصیات اخلاقی، همین کافی است که بدانیم پیروان مهدی جهیمان - که در سال ۱۴۰۰ق- در مکه ظاهر شد ادعا کردند این خصوصیات بر وی منطبق است^۱ و در نتیجه این ویژگی نیز برای رسیدن به مطلوب کافی نخواهد بود.

روش شناخت مهدی به صورت قطعی

شیخ عبدالله آل محمود در رساله خود «مهدی منتظری بعد از رسول خدا محمد - برترین بشر- وجود ندارد» نوشته است:

«پیامبر حکمی برای نیکی‌ها و فراوان کردنشان و رفع مفسد و آسیب‌ها، و تقلیلشان آورد، و باورکردن مهدی و دعوت به ایمان آوردن به او، منجر به انواع آسیب‌ها و مفسد بزرگ خواهد شد...؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود و بر زبان پیامبر خود ایمان به مردی مجهول و ناشناخته را در عالم غیب واجب نکرده است؛ مردی که از بنی آدم است، نه از ملائکه مقرب و نه از انبیای فرستاده شده؛ به علاوه دین جدیدی از سوی پروردگارش نمی‌آورد که ایمان به آن واجب باشد و مردم را در حالی رها می‌کند که برای تصدیق یا تکذیب او با هم به پیکار برمی‌خیزند!»^۱

این کلام در حقیقت، به طور کامل اهل سنت را در تنگنا قرار می‌دهد و بیانی صادقانه از ضمیر پنهان یا طرز تفکر اهل سنت است. بی شک، رهاکردن مسئله مهدی به صورتی سرگردان و مبهم و بدون هیچ ضابطه و حدودی مشخص که آن را از غیرخودش تشخیص و تمییز دهد، درهای فتنه و گمراهی را برای مدعیانش خواهد گشود تا ادعای چیزی را داشته باشند که حقشان نیست و با به هم بافتن افکار و اعتقاداتی که خداوند هیچ دلیلی برایشان نازل نفرموده است تردیدها و توهمات را تحریک کنند و این - همان طور که بیان شد- آن چیزی است که در عمل به وقوع پیوسته است.

جای تعجب ندارد که بگوییم بسیاری از علمای سنی، سخن شیخ عبدالله آل محمود را با همین مضمون اما با کلمات و عبارتهای پوشیده و به دور از صراحت بیان کرده‌اند. کسی که می‌گوید راهی برای شناخت مهدی وجود ندارد، مگر پس از پرشدن جهان از

عدل و داد و اینکه همه چیز به نتیجه نهایی بستگی دارد، در واقع گویای این مطلب است که موضوع مهدی بدون هیچ ضابطه‌ای که بتواند آن را محکم کند، رها شده و تمییز راست‌گو از باطل منوط به نتیجه‌ای است که معمولاً دیدگاه‌ها درباره‌اش متفاوت است. در گذشته برخی گمان می‌کردند که عمر بن عبدالعزیز همان مهدی است؛ زیرا از نظر آنان، عدالت توسط او محقق شده بود. از ابراهیم بن میسره روایت شده است: «به طاووس گفتم: آیا عمر بن عبدالعزیز، مهدی است؟ وی پاسخ داد: مهدی بود اما نه آن مهدی؛ زیرا بسیار نیکوکار بود، توبه بدکار را می‌پذیرفت، مال را بذل و بخشش می‌کرد، بر کارگزاران سخت‌گیر بود و به مسکینان ترحم داشت.»^۱ شکی نیست که افرادی که به ابن‌تومرت، جونوری و مهدی سودان^۲ و دیگران ایمان داشتند چنین گمانی برایشان حاصل شده بود که عدل و داد به وسیله آنان محقق شده است؛ و پوشیده نیست که راه تأویل و دروغ‌سازی و جوسازی برای هر سودجو و فتنه‌جویی هموار است. بنده در پاسخ کسی که می‌گوید:

«از ویژگی مهدی که مدعی قیامش هستند، و ماندن او در دنیا هفت سال و در حدیثی دیگر نه سال است، آیا او با چیزهای خارق‌العاده و معجزات یا با رؤیاها و خواب‌ها یاری و تأیید می‌شود؟ و آیا فرشتگان با او نازل می‌شوند تا همراهش نبرد کنند یا جن‌ها به تسخیرش درمی‌آیند همان‌طور که مسخر داوود بودند؟ و اینکه آیا او در نظر خداوند از محمد رسول خدا گرامی‌تر است؟! همان کسی که بیست‌وسه سال تمام جهاد و مجادله می‌کرد و بر بلاها و سختی‌ها صبور بود و سنت‌های تکوینی را از مسیرهای منتهی به موفقیتش پی می‌گرفت، قرآن یاری‌اش می‌کرد و خداوند او را با ملائکه مدد می‌فرمود، سرش زخمی شد، دندان‌ش شکست، او را در گودالی انداختند در حالی که می‌پنداشتند مرده است - حادثه‌ای که در اُحد رخ داد- و با وجود تمامی این‌ها

۱. المهدی المنتظر علی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحة، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و در صفحه ۲۲۴ در خصوص این

حدیث گفته: «نتیجه: سندش صحیح است.»

۲. این سه نفر از جمله کسانی بودند که ادعای مهدویت کردند و افراد زیادی به آن‌ها ایمان آوردند.

عدل را جز در شبه جزیره عربستان نتوانست گسترش دهد که با توجه به وسعت دنیا نقطه‌ای کوچک بیش نیست. آیا مهدی منتظر در نظر خداوند از محمد رسول خدا عزتمندتر خواهد بود؟!^۲

می‌گوییم: کسی که چنین سخنانی یا مشابه آن را بر زبان می‌راند، همیشه می‌تواند تفسیر مناسبی بیابد که لباس معنایی بر آن بپوشاند یا تأویلی برای پرشدن زمین از عدل و داد ارائه دهد، و حتی کسی که مدعی است پاسخ گفته‌های شیخ عبدالله آل محمود را می‌دهد، راهی جز گشودن باب تأویل و تفسیر، در برابر خود نخواهد یافت؛ بنابراین ادعا می‌کند که عمر بن خطاب و عمر بن عبدالعزیز هرکدام زمین را پر از عدل و داد کرده‌اند؛^۳ در حالی که خود را به فراموشی زده که تمرکز احادیث بر اینکه مهدی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، بر این نکته دلالت دارد که تنها اوست که چنین خواهد کرد.

اگر اعتقادات اهل سنت در را به‌رویی تفکر اهل سنت بسته است تا راه صحیح خود را برای شناخت مهدی -شناختی واقعی به‌طوری که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه نداشته باشد- دنبال کند، اما ضرورت اقتضا می‌کند به دنبال راه درستی بود و شکر خدا چنین راهی -همان طور که در ادامه خواهد آمد- فراهم است:

۱. می‌گوییم: در سخن شیخ عبدالله آل محمود مغالطه وجود دارد. امر مهدی با این قضیه که مهدی در نظر خداوند عزیزتر یا گرامی‌تر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد، ارتباطی ندارد. این موضوع تنها با جانسین شدن انسان‌ها و کرامتشان در نظر خداوند ارتباط دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اگر مردم قریبه‌ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکاتی را از آسمان و زمین به رویشان می‌گشودیم؛ ولی [فرستادگان] را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم). [اعراف، ۹۶] و در فضیلت و بیان منزلت عالی یاران مهدی، احادیثی وارد شده است که پیش‌تر بیان کردیم. در این احادیث شایستگی آن‌ها برای گسترش عدالت در زمانشان توسط سید و آقایان مهدی دیده می‌شود. مراجعه شود به فصل دوم، مبحث «نماز پیامبر خدا عیسی پشتر مهدی».

۲. مجموعه رساله‌های شیخ عبدالله بن زید آل محمود، ص ۲۴۶.

۳. مراجعه شود به المهدی للمقدم، ص ۱۷۳.

در صحیح بخاری آمده است: از ابن عباس روایت شده که گفته است: وقتی بیماری بر پیامبر صلی الله علیه وسلم شدت یافت فرمود: «**برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.**» عمر گفت: درد بر پیامبر غالب شده در حالی که قرآن نزد ماست و برای ما کافی است. اختلاف و سروصدا بالا گرفت؛ تا اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**از حضور من برخیزید که نزاع و درگیری در حضور من شایسته نیست.**» ابن عباس خارج شد در حالی که می گفت: مصیبت و تمام مصیبت، آن بود که میان پیامبر و آنچه می خواست بنویسد حائل شد.^۱

و در صحیح مسلم از ابن عباس آمده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت گروهی از جمله عمر بن خطاب در خانه حاضر بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**قلم و کاغذی بیاورید تا نوشتاری برای شما بنویسم که پس از آن دیگر هرگز گمراه نشوید.**» عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده و حال آن که شما قرآن را دارید و کتاب خدا برای ما کافی است. در میان حاضران اختلاف شد و به مشاجره پرداختند. بعضی می گفتند: (کاغذ و دوات) بیاورید تا پیامبر برایتان بنویسد تا پس از آن هرگز گمراه نشوید، و برخی سخنان عمر را می گفتند. هنگامی که سروصدا و اختلاف در حضور رسول خدا زیاد شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**برخیزید.**» عبیدالله گفت: ابن عباس همیشه می گفت: مصیبت و تمام مصیبت این بود که با اختلاف و سروصدایشان میان پیامبر و آنچه می خواست بنگارد مانع شدند.^۲

حدیث مصیبت (رزیه) همان طور که ابن عباس بیان می کند در بردارنده واقعتی در نهایت اهمیت است؛ واقعتی که در درخواست رسول خدا ﷺ از کسانی که نزدش حاضر هستند، برای آوردن قلم و کاغذی که برایشان چیزی بنویسد تا بعد از آن هرگز گمراه

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۷ و ج ۵، ص ۱۳۷ و ج ۸، ص ۱۶۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، و ج ۵، ص ۷۵.

نشوند جلوه گر می شود؛ یعنی آن نوشتار مورد اشاره تا هنگامی که به آن تمسک جویند آن ها را از گمراهی در امان می دارد. پس این نوشتار، نوشتاری بازدارنده از گمراهی برای کسی است که به آن تمسک جوید و این توصیف از زبان پیامبری (علیه السلام) بیان شده است که از سر هواوهوس سخن نمی گوید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (و سخن از روی هواوهوس نمی گوید * آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست) و در نتیجه این نوشتار، سخن خداوند عزوجل خواهد بود.

با توجه به آنچه نظام پیچیده اهل سنت به آن اقرار دارد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات یافت، در حالی که چیزی نوشت؛ زیرا صحابه ای که در آن حادثه حضور داشتند به نزاع برخاستند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن ها فرمود: از حضور من برخیزید و بروید همان طور که ابن عباس بیان می کند. اما در باطن، طرز فکر اهل سنت باید با جدیت تمام از خود این را بپرسد: آیا امکان دارد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشتن چنین نوشتار بازدارنده از گمراهی ای را ترک گفته باشد؟ با توجه به اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش از اینکه روز دوشنبه وفات کند چند روزی فرصت داشتند؛ یعنی حداقل سه روز! آیا تنها به این دلیل که عده ای فتنه به پا کردند و سرودهای بسیار به راه انداختند، ایشان نوشتن این نوشتار بازدارنده از گمراهی را رها می کند؟ پس تکلیف آن عده ای که گفتند «بیاورید تا پیامبر بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید» چه خواهد شد؟ و تکلیف دیگرانی از این امت که در آن جلسه حاضر نبودند چه می شود؟ و وضعیت افراد دیگری از این امت که در پشت آن مردان بودند چه خواهد شد؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه اینان را در معرض گمراهی و خُسران رها خواهد کرد فقط به این دلیل که اندک افرادی به مخالفت برخاسته بودند؟ اگر طرز تفکر اهل سنت که در محاصره مجموعه تفکرانی بی مایه و ناتوان قرار گرفته است به این پرسش ها پاسخ مثبت بدهد، باید برای این سخن حق تعالی تفسیری ارائه دهد: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ

ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ^۱ (هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به‌سویتان آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر [هدایت] شما حریص، و با مؤمنان رؤوف و مهربان است). آیا مضمون این آیه با ترک گفتن امت بدون بازدارنده از گمراهی انسجام و هماهنگی دارد؟! آیا این آیه با ندادن آنچه امت را محفوظ می‌دارد - با وجود فراهم‌بودن آن - انسجام و هماهنگی دارد؛ آن‌هم صرفاً به این دلیل که عده‌ای بسیار اندک مخالفت کرده‌اند؟! به‌علاوه باید برای دیگر آیات نیز تفسیری ارائه دهند؛ آیاتی مثل این سخن حق تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ (و ما تو را ارسال نکردیم؛ مگر رحمتی برای جهانیان).

امتناع پیامبر ﷺ از نوشتن نوشتارِ بازدارنده از گمراهی، نه‌تنها با مضمون آیات قرآنی و با آنچه در احادیث بسیاری آمده که به نوشتن وصیت تشویق می‌کنند در تعارض است،^۳ بلکه به آن معنا خواهد بود که پیامبر ﷺ در تبلیغ آنچه خداوند به او امر فرموده، کوتاهی کرده است - که هرگز چنین نیست - زیرا معنایی ندارد که به آنان بفرماید «قلم و کاغذی بیاورید تا نوشتاری بنویسم»، اگر مأمور به نوشتن آن نبوده باشد!

۱. توبه، ۱۲۸.

۲. انبیا، ۱۰۷.

۳. از جمله آنچه در صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۰ آمده است: از ابن شهاب از سالم از پدرش نقل است که او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیده که فرموده است: «مسلمانی که مالی دارد و می‌خواهد درباره‌اش وصیت کند، حق ندارد سه شب را سپری کند مگر اینکه وصیتش نوشته‌شده، نزد او باشد.» عبدالله عمر گفته است: از زمانی که شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین می‌فرماید شبی بر من نگذشت، جز اینکه وصیتم همراهم بوده باشد. در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۰۹ آمده است: «انس بن مالک می‌گوید در محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودیم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا، فلانی مُرد. فرمود: «آیا همین چندی پیش با ما نبود؟!» عرض کرد: بله. فرمود: «سبحان‌الله! گویی او را غضبناک قبض روح فرموده است. محروم کسی است که از وصیت بازداشته شده است.» گفتیم: ابن ماجه از ایشان روایت کرده است: محروم کسی است که از وصیت بازداشته شده است. این حدیث را ابویعلی روایت کرده و سندش حسن است.»

به هر حال در برخی از روایت‌های اهل سنت مطالبی آمده که دلالت دارد بر اینکه پیامبر این نوشتار را نوشته است. اگرچه آن‌ها این روایات را از نظر سند ضعیف به حساب می‌آورند، اما ضرورت، بر صحیح‌بودنشان دلالت دارد؛ زیرا در هر صورت غیرممکن است پیامبر (ص) نوشتن این نوشتار بازدارنده از گمراهی را ترک گفته باشد. از جمله این روایت‌ها: «ای علی، بگو صحیفه و قلمی بیاورند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم املا فرمود، علی آن را نگاشت و جبرئیل بر آن شاهد بود. سپس آن صحیفه پیچیده شد. راوی می‌گوید: پس اگر غیر از کسی که آن را املا کرد و کسی که آن را نگاشت و کسی که شاهد بود بگوید از آنچه در آن صحیفه است آگاهی دارد او را باور نکنید. پیامبر در همان بیماری‌ای که به سبب آن وفات یافت این عمل را انجام داد.»^۱

بنابراین این نوشتار بازدارنده از گمراهی باید نوشته شده باشد و هرکس اعتقادی غیر از این داشته باشد پناه بر خدا- پیامبر (ص) را به تقصیر و کوتاهی متهم کرده است. علاوه بر حتمی بودن نگاشته‌شدن این نوشتار، باید موجود و برای خواهانش، در دسترس نیز باشد؛ در غیر این صورت نوشتن آن -اگر غرض و هدف از آن محقق نشود- معنا و فایده‌ای نخواهد داشت. این بدان معناست که خداوند عزوجل حفظ و نگهداری این نوشتار را عهده‌دار شده است تا به خواهانش برسد و حجت با آن اقامه شود: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۲ (پیامبرانی که بشارت‌گر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بپهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است).

اهل سنت نمی‌توانند وصیت شفاهی را که در برخی روایات ذکر شده است^۳ همان

۱. کشف الخفاء و مزیل الالباس، شیخ اسماعیل محمد عجلونی، دار الکتب العلمی، بیروت/ لبنان، چاپ سوم، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲. نساء، ۱۶۵.

۳. بخاری، ج ۵، ص ۱۳۷ و مسلم، ج ۵، ص ۷۵، سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است: روز پنجشنبه و چه

وصیت مدنظر (نوشتار بازدارنده از گمراهی) به شمار آورند؛ زیرا پیامبر ﷺ از نوشتاری مکتوب سخن به میان آورده است نه از وصیتی شفاهی؛ این یک مطلب. به علاوه اگر این وصیت مدنظر [یعنی وصیت شفاهی] در همان حادثه گفته شده بیان شده باشد، نقل شدنش با شکل و قالب آن حادثه هماهنگی ندارد؛ زیرا چگونه ممکن است آن‌ها را از خود براند سپس به آنان وصیت کند؟!

ضرورت وجود داشتن وصیت هرجایی که وصیت پیدا شود همه را ملزم به پذیرفتنش می‌کند؛ زیرا چیزی که وجودش ضروری است حتماً وجود دارد و در هرجایی که به آن دست یابیم و در هرجایی که وجود داشته باشد همان خواسته و مطلوب ما خواهد بود. این نوشتار بازدارنده از گمراهی در کتاب غیبت شیخ طوسی موجود و به شرح زیر است:

از اباعبدالله جعفر بن محمد صادق از پدرش باقر از پدرش ذی‌الثفتان از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل است:

«رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای

پنجشنبه‌ای. درد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم شدت گرفت و فرمود: «بیاید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». آنان نزاع کردند؛ در حالی که نزاع در حضور پیامبر شایسته نیست. گفتند: این کار در شأن او نیست. آیا هذیان می‌گوید. به صورت سؤالی این مطلب را به ایشان فهماندند. فرمود: «رهایم کنید. آنچه من در آن هستم از آنچه مرا به آن دعوت می‌کنید بهتر است». او آنان را به سه چیز وصیت کرد. فرمود: «مشکران را از جزیره العرب بیرون کنید و همان طور که من به کاروانیان اجازه می‌دادم به آنان اجازه دهید». در خصوص سومین مطلب ساکت شد. یا گفت: آن را فراموش کردم.

احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی - چه زنده و چه مرده ایشان - همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفهام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه های عبادت) «علی» واگذار کند، و هرگاه زمان وفات او فرارسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او فرارسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش علی «ناصر» واگذار کند، و زمانی که وفات او فرارسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که حافظ شریعت از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او فرارسید [وصایت و جانشینی] مرا به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است.»^۲

۱. اصل این عبارت «المستحفظ من آل محمد» است که می تواند به دو صورت معنا شود: «حافظ [شریعت] از

آل محمد» یا «حفظ شده از آل محمد». (مترجم)

۲. غیبت، شیخ طوسی، ت: شیخ عبدالله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، مؤسسه معارف اسلامی، قم مقدس، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

این وصیت اسم مهدی را بیان می‌کند و او را احمد می‌نامد و از آنجا که نوشتاری است بازدارنده از گمراهی، به‌ناچار باید از ادعای افراد باطل و احتجاجشان به آن در امان باشد؛ زیرا مدعی‌شدن افراد باطل به آن، معنای بازدارنده‌بودنش از گمراهی را نقض می‌کند و حتی آن را وسیله‌ای برای گمراهی قرار خواهد داد؛ که هر دو باطل هستند.^۱

و امروز صاحب این وصیت سید احمد الحسن - به آن احتجاج کرده است؛ پس بی‌هیچ شک و تردید و به‌طور قطع و یقین او همان مهدی است.

و سپاس و ستایش از آن خداوندی است که ما را به این راه هدایت فرمود که اگر خداوند ما را هدایت نمی‌فرمود ما راه خود را نمی‌یافتیم.

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به ترجمه کتاب وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی، سید احمد الحسن علیه السلام، جمع‌آوری و تعلیق: علاء سالم، دسترسی در آدرس الکترونیکی:

منابع

[١] قرآن كريم.

[٢] إتحاف الجماعة بما جاء فى الفتن والملاحم وأشراط الساعة، ج ١ و ج ٢، حمود بن عبدالله التويجى، مطبعة المدينة الرياض، چاپ اول، ١٣٩٦ق.

[٣] الأحاديث الواردة فى الملحمة الكبرى، إعداد، وائل إبراهيم العسود، دار الفرقان للنشر والتوزيع، الأردن، چاپ اول، ١٤٢٨ / ٢٠٠٨.

[٤] الإحتجاج بالأثر على من أنكر المهدي المنتظر، حمود بن عبدالله التويجى، الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد الرياض، المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

[٥] الأحكام السلطانية، على بن محمد بن حبيب الماوردى، صححه: مقس أنغر، چاپ بُن، ١٨٥٣م / ١٣١٩ق.

[٦] الأحكام السلطانية، أبويعلى الفراء الحنبلى، صححه و علق عليه محمد حامد الفقى، دار الكتب العلمية بيروت / لبنان، ١٤٢١ / ٢٠٠٠.

[٧] الإحكام فى أصول الأحكام، ج ٦، على بن حزم الأندلسى الظاهرى، إشراف، أحمد شاكر، مطبعة العاصمة القاهرة، ١٣٤٥ق.

[٨] الإذاعة لما كان وما يكون بين يدى الساعة، صديق حسن خان القنوجى، ت، مسعد عبدالحميد السعدنى، مكتبة القرآن، القاهرة.

[٩] الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد والرد على أهل الشرك والالحاد، ج ٢، د. صالح بن فوزان الفوزان، وكالة الطباعة والترهمة الرياض / السعودية، چاپ دوم، ١٤١٢ق.

[١٠] أسمى المناقب فى تهذيب أسنى المطالب، الشيخ شمس الدين أبو الخير محمد بن محمد بن محمد الجزرى الدمشقى الشافعى، ت. محمد باقر المحمودى، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

[١١] الإضاءة لإشراط الساعة، محمد بن رسول الحسينى البرزنجى، مكتبة الثقافة، المدينة المنورة، د. ت.

[١٢] أشراط الساعة، العلامات الكبرى، ماهر أحمد الصوفى، المكتبة العصرية، صيدا، بيروت، ١٤٣١ / ٢٠١٠.

[١٣] أشراط الساعة فى مسند أحمد و زوائد الصحيحين، ج ١، خالد بن ناصر بن سعيد الغامدى، دار الأندلس الخضراء، المملكة العربية السعودية، دار ابن حزم، بيروت/لبنان، چاپ اول، ١٤٢٠ / ١٩٩٩.

[١٤] أصول الدين، عبد القاهر بن طاهر البغدادى، مطبعة الدولة، استانبول، چاپ اول، ١٣٤٦ / ١٩٢٨.

[١٥] أضواء البيان، ج ١، محمد الأمين الشنقيطى، إشراف، بكر بن عبدالله أبوزيد، دار عالم الفوائد، د. ت.

[١٦] أضواء على السنة المحمدية، محمود أبورية، دار المعارف، القاهرة، چاپ ششم.

[١٧] إقامة البرهان فى الرد على من أنكر خروج المهدي والدجال ونزول المسيح فى آخر الزمان، حمود بن عبدالله التويجى، مكتبة المعارف، الرياض، ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م.

[١٨] الإمامة العظمى عند أهل السنة والجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحى، دار طيبة، الرياض.

[١٩] أنوار التنزيل وأسرار التأويل المعروف بتفسير البيضاوى، ج ١، ناصر الدين عبدالله بن عمر البيضاوى، إعداد وتقديم، محمد عبدالرحمن المرعشلى، دار إحياء التراث العربى،

بيروت.

[٢٠] البداية والنهاية، ج١٩، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي، ت، د. عبدالله بن عبدالمحسن التركي، دار عالم الكتب، ١٤٢٤ / ٢٠٠٣م.

[٢١] البداية والنهاية، ج٦، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي، دار إحياء التراث العربي.

[٢٢] البرهان في علامات مهدي آخرالزمان، على بن حسام الدين، ت، أحمد على سليمان، دار الغد الجديد، المنصورة/مصر، چاپ اول، ١٤٢٤ / ٢٠٠٣م.

[٢٣] تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطي، ت، أحمد إبراهيم، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٥ق.

[٢٤] تحفة الأhoodى بشر جامع الترمذى، ج٦، للامام الحافظ أبى العلاء محمد عبدالرحمن بن عبدالرحيم المباركفوري، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.

[٢٥] تحقيقات وأنظار فى القرآن والسنة، الشيخ محمد الطاهر ابن عاشور، دار السلام للطباعة والنشر والتوزيع، القاهرة، چاپ دوم، ١٤٢٩ / ٢٠٠٨.

[٢٦] التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان، ج٩، الشيخ محمد ناصرالدين الألبانى، دار باوزير، المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ١٤٢٤ / ٢٠٠٣.

[٢٧] تفسير الجلالين، العلامة جلال الدين محمد بن أحمد المحلى والعلامة جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر السيوطى، قدم له وراجعاه الأستاذ مروان سوار، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

[٢٨] تفسير العز بن عبدالسلام، ج١، عبدالعزيز بن عبدالسلام، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٩ / ٢٠٠٨.

[٢٩] تفسير الفخر الرازي، ج ١٦، فخرالدين الرازي، دار الفكر، بيروت / لبنان، چاپ اول، ١٤٠١ق / ١٩٨١م.

[٣٠] تفسير القرآن العظيم، ج ١، ابن أبي حاتم، ت، أسعد محمد الطيب، مكتبة نزار الباز، مكة المكرمة، چاپ اول، ١٤١٧ / ١٩٩٧.

[٣١] تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، ج ٢، إسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي، دار المعرفة، بيروت / لبنان، ١٤١٢ق / ١٩٩١م.

[٣٢] تفسير القرآن، ج ١، أبوالمظفر السمعاني، ت: أبو تميم ياسر بن إبراهيم، دار الوطن، الرياض، چاپ اول، ١٤١٨ق / ١٩٩٧م.

[٣٣] تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، ج ٩، السيد محمد رشيد رضا، دار المنار، مصر، چاپ دوم، ١٣٦٧ق.

[٣٤] تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، ج ١٠، محمد بن أحمد القرطبي، ت: د. عبدالله بن عبدالمحسن التركي، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٢٧ / ٢٠٠٦.

[٣٥] تفسير النسفي (مدارك التنزيل وحقائق التأويل)، ج ١، أبو البركات عبدالله بن أحمد النسفي، ت: يوسف على بديوي، دار الكلم الطيب، بيروت، چاپ اول ١٤١٩ / ١٩٩٨.

[٣٦] التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج ٢٠، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبي، ت، سعيد أحمد أعراب، بإشراف وزارة الشؤون الإسلامية بالمغرب العربي، ١٤٠٩ق / ١٩٨٩م.

[٣٧] جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ١، محمد بن جرير الطبري، ضبط وتوثيق وتخریج، صدقي جميل العطار، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ / ١٩٩٥.

[٣٨] الجامع الصحيح (صحيح مسلم)، ج ١، مسلم بن الحجاج النيسابوري، دارالفكر بيروت.

[٣٩] الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين، ج ٤، مقبل بن هادي الوادعي، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، چاپ اول، ١٤١٦ / ١٩٩٥.

[٤٠] الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، ج ٢، جلال الدين السيوطي، دارالفكر بيروت، چاپ اول، ١٤٠١ق / ١٩٨١م.

[٤١] جامع العلوم والحكم، عبدالرحمن بن شهاب الدين الشهير بابن رجب، ت: د. ماهر ياسين الفحل، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٩ / ٢٠٠٨.

[٤٢] الجواهر الحسان في تفسير القرآن (تفسير الثعالبي)، ج ١، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف أبي زيد الثعالبي المالكي، ت: الشيخ علي محمد معوض و الشيخ عادل أحمد عبدالموجود، دار احياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١٨ / ١٩٩٧.

[٤٣] الحاوي للفتاوى، ج ٢، السيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

[٤٤] حلية البشر في تاريخ القرن الثالث عشر، ج ٢، الشيخ عبدالرزاق البيطار، ت، محمد بهجة البيطار، مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، دار صادر، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ / ١٩٩٣.

[٤٥] دائرة معارف القرن العشرين، ج ١٠، محمد فريد وجدى، دار الفكر، بيروت، د.ت.

[٤٦] رحلة إلى الدار الآخرة، جمع و ترتيب، محمود المصري، مكتبة الصفا، چاپ اول، ١٤٢٦ / ٢٠٠٥.

[٤٧] رسالة الجواب المقنع المحرر في الرد على من طغى وتجبّر بدعوى أنه عيسى أو

المهدى المنتظر، الشيخ محمد حبيب بن ماييى الشنقيطى، دار الشروق، جدة. د. ت.
[٤٨] روح المعانى، ج ١، شهاب الدين محمود الألوسى، دار إحياء التراث العربى،
بيروت، لبنان، د. ت.

[٤٩] زاد المسير فى علم التفسير، ج ١، عبدالرحمن بن على الجوزى، ت، محمد بن
عبدالرحمن، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.

[٥٠] سلسلة الأحاديث الصحيحة و شىء من فقهها وفوائدها، ج ٤، محمد ناصرالدين
الألبانى، مكتبة المعارف، الرياض.

[٥١] سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، وأثرها السىء فى الأمة، ج ١، محمد
ناصرالدين الألبانى، مكتبة المعارف، الرياض، چاپ اول، ١٤١٢ / ١٩٩٢م.

[٥٢] سنن ابن ماجة، ج ١ و ٢، أبو عبدالله محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجة، ت:
محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر للطباعة.

[٥٣] سنن أبى داوود، أبو داوود سليمان بن الأشعث السجستانى، ت، سعيد محمد
الحام، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٠ق / ١٩٩٠م.

[٥٤] سنن الترمذى، ج ٣، محمد بن عيسى الترمذى، ت: عبدالرحمن محمد
عثمان، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

[٥٥] سنن الدارمى، ج ٢، عبدالله بن الرحمن الدارمى، طبع بعناية محمد أحمد
دهمان، دار إحياء السنة النبوية، دمشق، ١٣٤٩ق.

[٥٦] السنن الواردة فى الفتن وغوائلها والساعة وأشراطها، ج ١، عثمان بن سعيد
المقرئ الدانى، دراسة وتحقيق، د. رضاء الله بن محمد إدريس المباركفورى، دار العاصمة.

[٥٧] شرح السنة، الحسن بن على البربهارى، ت: عبدالرحمن بن أحمد الجميزى،

مكتبة دار المنهاج، الرياض، چاپ اول، ١٤٢٦ق.

[٥٨] شرح صحيح مسلم، ج ٢، النووي، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.

[٥٩] شرح العقيدة السفارينية، محمد بن صالح العثيمين، مدار الوطن للنشر، الرياض، چاپ اول، ١٤٢٦هـ.

[٦٠] صحيح ابن حبان بترتيب ابن لبان، ج ١٥، الأمير علاء الدين بن بليان الفارسي، ت، شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤١٤ / ١٩٩٣.

[٦١] صحيح البخاري، إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبة البخاري الجعفي، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ق / ١٩٨١م.

[٦٢] صحيح الجامع الصغير وزيادته، ج ١ و ٢، محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م.

[٦٣] صحيح سنن ابن ماجه، ج ١، محمد ناصر الألباني، مكتبة المعارف الرياض، چاپ اول، ١٤١٧ / ١٩٩٧.

[٦٤] الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهيتمي المكي، مكتبة الحقيقة، استانبول، تريكه، ١٤٢٤ / ٢٠٠٣.

[٦٥] الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقه، أحمد بن حجر الهيتمي المكي، خرج أحاديثه وعلق حواشيه وقدم له عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة القاهرة، مصر، چاپ دوم، ١٣٨٥ق / ١٩٦٥م.

[٦٦] ضحى الإسلام، ج ٣، أحمد أمين، مكتبة النهضة المصرية، چاپ هفتم، القاهرة، ١٩٦٤م.

[٦٧] العرف الوردی فی أخبار المهدي، جلال الدين السيوطي، ت، أبويعلى البيضاوي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، ٢٠٠٦م.

[٦٨] عقد الدرر فی أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى المقدسى، حققه و راجع نصوصه: الشيخ مهيب بن صالح البوريني، مكتبة المنار، الزرقاء، الأردن، چاپ دوم، ١٤١٠ق / ١٩٨٩م.

[٦٩] عقد الدرر فی أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى المقدسى، ت: د. عبدالفتاح محمد الحلو، مكتبة عالم الفكر، القاهرة، چاپ اول، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.

[٧٠] الغيبة، الشيخ الطوسى، ت، الشيخ عبادالله الطهرانى والشيخ على أحمد ناصح، مؤسسة المعارف السلامية، قم المقدسة، چاپ اول، ١٤١١ق.

[٧١] فتاوى الإمام محمد رشيد رضا، ج ١، د. صلاح الدين المنجد، يوسف. ق. خورى. د. ت.

[٧٢] الفتاوى الكبرى، ج ٥، ابن تيمية، ت، محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٠٨ق، ١٩٨٧م.

[٧٣] فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، جمع و ترتيب، أحمد بن عبدالرزاق الدويش، دار المؤيد، الرياض، المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ١٤٢٤ق، ج ٣.

[٧٤] فتاوى نور على الدرب، ج ١، إعداد، أ. د. عبد الله بن محمد الطيار ومحمد بن موسى بن عبدالله الموسى، مؤسسة الشيخ عبدالعزيز بن باز الخيرية. د. ت.

[٧٥] فتح البارى شرح صحيح البخارى، ابن حجر العسقلانى، دار المعرفة، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ج ٦.

[٧٦] الفتوحات المكية، ابن عربى، دار صادر، بيروت، د. ت. ج ٣.

[٧٧] فقه أشراف الساعة، محمد بن أحمد بن إسماعيل المقدم، الدار العالمية، مصر،
چاپ ششم، ٢٠٠٨ / ١٤٢٩.

[٧٨] فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج٦، محمد عبدالرؤف المناوي، ضبطه
وصححه: أحمد عبدالسلام، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٩٩٤ / ١٤١٥.

[٧٩] قصة المسيح الدجال، محمد ناصر الألباني، المكتبة الإسلامية، عمان،
الأردن، چاپ اول، ١٤٢١.

[٨٠] القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، أحمد بن محمد بن حجر
الهيتمي، دراسة وتحقيق وتعليق، مصطفى عاشور، مكتبة القرآن، القاهرة. د.ت.

[٨١] كبرى اليقينيات الكونية، د.محمد سعيد رمضان البوطي، دار الفكر المعاصر،
بيروت، لبنان، تصوير از چاپ هشتم، ١٩٩٧ / ١٤١٧.

[٨٢] كتب و رسائل عبدالمحسن بن حمد العباد البدر، ج٤ و ج٧، دار التوحيد،
الرياض، چاپ اول، ١٤٢٨.

[٨٣] الكشف و البيان (تفسير الثعلبي)، ج٥، أبوإسحاق الثعلبي، ت، أبومحمد بن
عاشور، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٢٢ / ٢٠٠٢.

[٨٤] كشف الخفاء ومزيل الالباس، ج٢، الشيخ إسماعيل بن محمد العجلوني،
دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ سوم، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م.

[٨٥] كنز العمال، المتقى الهندي، ج١، ضبطه و فسر غريبه وصححه ووضع فهارسه
ومفتاحه الشيخ بكرى حياني و الشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة بيروت، ١٤٠٩ق /
١٩٨٩م.

[٨٦] لسان العرب، ج٦ و ج١٢، جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور الإفريقي
المصري، نشر أدب، الحوزة قم، ايران، ١٤٠٥ق / ١٣٦٣ش.

[٨٧] لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية لشرح الدرّة المضية في عقد الفرقة المرضية، ج٢، محمد بن أحمد السفاريني الحنبلي، مؤسسة الخافقين، دمشق، ١٤٠٢ق / ١٩٨٢م.

[٨٨] مجمع الزوائد، على بن أبي بكر الهيثمي، ج٧، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م.

[٨٩] مجموعة رسائل الشيخ عبدالله بن زيد المحمود، ج١ (العقائد)، چاپ سوم، الدوحة، ١٤٣٦ / ٢٠١٥.

[٩٠] المحلي، ج١، على بن أحمد بن سعيد بن حزم، دار الفكر.

[٩١] مختصر سنن أبي داوود، ج٦، الحافظ المنذري، ت، محمد حامد الفقى، دار المعرفة، بيروت، لبنان، ١٤٠٠ق / ١٩٨٠م.

[٩٢] المستدرک على الصحيحين، ج٤، محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى، دراية وتحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت / لبنان، چاپ دوم، ١٤٢٢ / ٢٠٠٢.

[٩٣] المستدرک، الحاكم النيسابورى، ج٢، إشراف، د. يوسف عبدالرحمن المرعشلى، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

[٩٤] مسند أبويعلی الموصلى، أحمد بن على بن المثنى التميمى، ج١٢، ت: حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، چاپ اول، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م.

[٩٥] المسند، أحمد بن محمد بن حنبل، ج١٣ و ج١٦، شرحه وصنع فهارسه حمزة أحمد الزين، دار الحديث، القاهرة، چاپ اول، ١٤١٦ / ١٩٩٥.

[٩٦] مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج٤، دار صادر، بيروت.

[٩٧] المسيح المنتظر ونهاية العالم، عبد الوهاب عبدالسلام طويلة، دار السلام، القاهرة، مصر، چاپ چهارم، ١٤٢٣ / ٢٠٠٢.

[٩٨] المصنف، ابن أبي شيبه الكوفي، ج ٨، ضبطه وعلق عليه الأستاذ سعيد اللحام، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م.

[٩٩] المصنف، ج ١١، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، ت، حبيب الرحمن الأعظمي، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ / ١٩٨٣.

[١٠٠] المعجم الأوسط، ج ٥، سليمان بن أحمد الطبراني، دار الحرمين، مصر والسودان، ١٤١٥ / ١٩٩٥.

[١٠١] معجم المناهي اللفظية، بكر عبدالله ابوزيد، دار العاصمة، الرياض، چاپ سوم، ١٤١٧ / ١٩٩٦.

[١٠٢] مفردات ألفاظ القرآن الكريم، الراغب الأصفهاني، ت: صفوان عدنان داوودي، منشورات طليعة النور، قم، چاپ دوم، ١٤٢٧.

[١٠٣] مقالات الألباني، جمعها وصححها واعتنى بها، نورالدين طالب، دار أطلس للنشر والتوزيع، الرياض، المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ١٤٢١ / ٢٠٠٠.

[١٠٤] مقدمة ابن خلدون، ضبط المتن ووضع الحواشي والفهارس، الستاذ خليل شحادة، دار الفكر، بيروت، لبنان، ١٤٢١ / ٢٠٠١.

[١٠٥] المهدي، محمد إسماعيل المقدم، الدار العالمية للنشر والتوزيع، الاسكندرية/مصر، چاپ اول، ١٤٢٩ / ٢٠٠٨.

[١٠٦] المهدي بن تومرت، د. عبدالمجيد النجار، دار الغرب الإسلامي، چاپ اول، ١٤٠٣ ق / ١٩٨٢ م.

[١٠٧] المهدي مسبوق بدولة إسلامية، جواو بحر النشة، مركز دراسات المستقبل، فلسطين، چاپ اول، ١٤٣٠ / ٢٠٠٩.

[١٠٨] المهدي المنتظر، إبراهيم المشوخي، مكتبة المنار، الأردن، چاپ دوم، ١٤٠٥ق / ١٩٨٦م، سلسلة أمارات الساعة.

[١٠٩] المهدي المنتظر في ضوء الأحاديث والآثار الصحيحة وأقوال العلماء وآراء الفرق المختلفة، د. عبد العليم عبد العظيم البستوي، المكتبة الملكية / دار ابن حزم، مكة المكرمة، چاپ اول، ١٤٢٠ / ١٩٩٩.

[١١٠] المهدي والمهدوية، أحمد أمين، دار المعارف مصر، سلسلة (إقرأ) عدد ١٠٣، أغسطس ١٩٥١.

[١١١] المنار المنيف في الصحيح والضعيف، ابن القيم الجوزية، ت: يحيى عبدالله الشمالي، دار عالم الفوائد.

[١١٢] منهاج السنة النبوية، ابن تيمية، أحمد بن عبد الحليم، ج ١، ت، د. محمد رشاد سالم.

[١١٣] المواقف في علم الكلام، عبدالرحمن بن أحمد الإيجي، عالم الكتب، بيروت، د. ت.

[١١٤] الموسوعة في الفتن والملاحم وأشراط الساعة، د. محمد أحمد المبيض، مؤسسة المختار للنشر والتوزيع، القاهرة، چاپ اول، ١٤٢٥ / ٢٠٠٦.

[١١٥] نظام الحكم السلامي مقارنا بالنظم السياسية المعاصرة، د. إسماعيل البدوي، دار الفكر العربي، چاپ اول، ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م.

[١١٦] نظرة في أحاديث المهدي، محمد ناصر الألباني، ج ١٦، العدد ٣٥ و ٣٦، مجلة «التمدن الإسلامي»، تصدرها جمعية التمدن الإسلامي، دمشق، سوريا، ١٣٧٠ق.

[١١٧] نظم المتناثر في الحديث المتواتر، محمد بن جعفر الكتاني، دار الكتب السلفية، مصر، چاپ دوم، د. ت.

[١١٨] النهاية في غريب الحديث، المبارك بن محمد ابن الأثير، ج ٥، ت: طاهر أحمد الزاوي ومحمود محمد الطناحي، دار إحياء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي، ١٣٨٣ق / ١٩٦٣م.

[١١٩] الوجيز في أصول الفقه، د. وهبة الزحيلي، دار الفكر المعاصر، بيروت، لبنان، إعادة چاپ اول، ١٩٩٩/١٤١٩.

[١٢٠] اليوم الآخر، القيامة الصغرى، د. عمر سليمان الأشقر، دار النفائس، عمان، الأردن، چاپ چهارم، ١٤١١ق / ١٩٩١م.

آدرس های الکترونیکی:

[١٢١] إبراز الوهم المکنون من كلام ابن خلدون، أحمد بن محمد بن الصديق، مطبعة الترقى، دمشق، ١٣٤٧، قابل دسترس در:

<http://ia600408.us.archive.org/32/it...ahm.GHMARI.pdf>

[١٢٢] الأربعون حديثاً في المهدي، أبونعيم الأصفهاني، إخراج وتعليق، أبويعلى البيضاوي، قابل دسترس در:

<http://www.ahlalhdeth.com/vb/attachment.php?attachmentid=٧٦٧٣&d=١١١١٥٥٩٥٥١>

[١٢٣] أشراف الساعة، يوسف بن عبدالله الوابل، دار ابن الجوزي، قابل دسترس در:

<http://www.ktibat.com/download.%D%8A%3D%8B%4D%8B%1D%8A%D%8B%D%8A%4%D%8B%3D%8A%D%8B%9D%8A>
٩.١٥.٠٣.٢.html

[۱۲۴] إعلانُ الخِلافةِ الإسلاميَّةِ، رؤيةٌ شرعيةٌ واقعيةٌ، علوی بن عبدالقادر السَّقَّاف،

قابل دسترس در:

<http://dorar.net/article/۱۷۶۰>

[۱۲۵] أمارات المهدی المنتظر التي يتميز بها وتبطل أدياء المهديّة، سایت «إسلام

وب»، شماره فتوا: ۲۰۱۹۴۰، تاریخ فتوا: چهارشنبه ۱۵ جمادی الأولى ۱۴۳۴ / ۲۰۱۳ / ۳

/ ۲۷. قابل دسترس در:

<http://fatwa.islamweb.net/fatwa/printfatwa.php?Id=۲۰۱۹۴۰&lang=A>

[۱۲۶] الإمام الصادق حياته وعصره آراءه وفقهه الشيخ محمد أبوزهرة، مطبعة أحمد

علي مخيمر، قابل دسترس در:

<https://ia۸۰۱۸۰۳.us.archive.org/۲۷/items/abouzohra/sadeq.pdf>

[۱۲۷] پژوهشی در عصمت، عبدالرزاق دیراوی، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)،

شماره ۱۱۳، ۱۴۳۲ق / ۲۰۱۱م، قابل دسترس در:

<http://almahdyoon.org/arabic/documents/books.Ansar/۳esma.pdf>

[۱۲۸] سؤال يتداول بين الناس، (بيعة الإمام المجهول)، الشيخ عبد الكريم تتان،

قابل دسترس در:

<http://www.atattan.com/fatawa/show/۴۲۳>.

[۱۲۹] الشريعة والحياة، حول أحاديث الفتن، د. يوسف القرضاوی، قابل دسترس در:

<https://www.youtube.com/watch?v=sftiYhCvudE>

[۱۳۰] فرق الهند المنتسبة للإسلام في القرن العاشر الهجري وأثرها في العقيدة،

ج ۱، محمد كبير أحمد شودي، ۱۴۲۲/۵ / ۱۹۹۹م، قابل دسترس در:

<http://b7oth.com/?goto=https%3A%F2%Farchive.org%Fdownload%F AQIDAH.theses%03.F0269.1.zip>

[١٣١] لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية، ج ٢، محمد بن أحمد السفاريني، قابل دسترس در:

<http://ia802706.us.archive.org/28/items/lawme3/labsaa2.pdf>

[١٣٢] متن مراقى السعود، الشيخ عبدالله بن الحاج إبراهيم العلوى الشنقيطى، قابل دسترس در:

<https://ia802607.us.archive.org/26/items/FP0171/0171.pdf>

[١٣٣] المفصل فى أشراف الساعة وعلاماتها، على بن نايف الشحود، چاپ اول، قابل دسترس در: ٢٠١٣ / ١٤٣٤

<http://www.saaaid.net/book/open.php?cat=116&book=12364>

[١٣٤] المهدى، د. محمد أشرف صلاح حجازى، بحث منشور على شبكة الانترنت، قابل دسترس در:

<http://saaaid.net/book/13390/20.pdf>

[١٣٥] المهداوية و دعاوى التمهدى، د. عدنان إبراهيم، قابل دسترس در الرابط:

<https://www.youtube.com/watch?v=a8XS26ZFths>

[١٣٦] المهدى المنتظر، عبدالله بن الصديق الغمارى الحسنى، إصدار جمعية آل البيت للتراث والعلوم الشرعية، فلسطين، قابل دسترس در:

<http://www.aslein.net/attachment.php?s=9ad642ba56a1834b21ca425579e9c29e&attachmentid=1951&d=1241125101>

[١٣٧] المنتقى المختار مما صح فى المهدى من أخبار، همام محمد الجرف، قابل

دسترس در:

<http://www.saaaid.net/book/۲۷۵۷/۹.rar>

[۱۳۸] نهاية العالم، محمد بن عبدالرحمن العریفی، قابل دسترس در:

<http://www.com/files/file/the.end.of.word.small.zip>، نهاية العالم.

[۱۳۹] هل أحادیث خروج المهدی صحیحة أملا، محمد بن صالح العثیمین، قابل

دسترس در:

<http://ar.islamway.net/fatwa//۱۳۳۴۵>

[۱۴۰] وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی، سید احمد الحسن، جمع آوری و

تعلیق، علاء سالم، چاپ اول، ۱۴۳۳ / ۲۰۱۲، قابل دسترس در:

<http://almahdyoon.org/arabic/documents/books-saed/wasiya.pdf>